

صاحب امتیاز و مدیرمسئول :

امید شکری

شورای سردبیری:

امید شکری، یعقوب بهادر اردبیلی

همکاران :

نور محمدی، گیتا خدائی، الهام جوانشیر،
سنودا قلی زاده، آیلین دورنما، معصومه
بایرام زاده، یوسف صیادی، مریم
ناظری، صابر روحبخش، مسعود اصغری،
سعید احمد زاده اردبیلی، علیرضا شیخی
حصار، رضا اله قلی پور

و با تشکر از :

محمد اسدی فانی و نشریات دانشجویی
سحر (دانشگاه علوم پزشکی تبریز)، آراز
(دانشگاه تربیت معلم شهید رجائی تهران)،
کیملیک (دانشگاه کردستان)، **یاریاق**
(دانشگاه تربیت معلم کرج)

امور مالی :

رحمان موسوی

-----گوسترچی-----

- (۱) حرکت‌های دموکراتیک نیازمند تشکیلات فراگیر
- (۲) جهانی سازی و مسئله احیای قومی، یعقوب بهادر
- (۳) نگاهی دیگر به قومیت، سنودا قلی زاده
- (۴) هویت ملی در جامعه جهانی، آیلین دورنما
- (۵) مرزها و برادری
- (۶) آذربایجان، ناسیونالیسم و ...، قهرمان حبیب زاده
- ** نگاهی به افکار و آثار دکتر سید جواد طباطبائی
- (۷) بیوگرافی
- (۸) دموکراسی، دولت و مفهوم مردم سالاری
- (۹) فرم و محتوای نظام های حکومتی
- (۱۰) گفتگو با دکتر طباطبائی : ایران، آینده ای متفاوت
- (۱۱) زبان مادری، بخشی از ازلت بود شناختی انسان
- (۱۲) زبان و هویت قومی، اتابک نمینی
- (۱۳) زبان پرستی، نادر نجات
- ** **یادی از بولود قارا چورلو**
- (۱۴) بیوگرافی
- (۱۵) بولود، شاعر مقاومت و سهند، دکتر محمد علی فرزانه
- (۱۶) بولود قارا چورلو، شاعر فضاهای وهم آلود، بیژن اسدی
- (۱۷) من، من اولماق ایسته بیرم! / بالیق‌لار شاهلی
- (۱۸) شعرلر
- (۱۹) کیملیک و دونیالیق موتلولوق، کیان خیابو
- (۲۰) نگاهی به رمان کوری
- (۲۱) هنر پست مدرن، سعید احمدزاده اردبیلی / آیدین ضیائی
- (۲۲) South Azerbaijan and Iranian Turks

التفات به حرکت‌های قهری و خشونت برای کسب حقوق و مطالبات بحق از يك سیستم خشن داخلی و حتی خارجی گزینه‌ای است که بیشتر گروهها و دسته‌جات با هر مسلک و مرامی که باشند در سراسر جهان «سرانجام» آن را انتخاب می‌کنند. از اینرو بی‌هیچ شک و تردیدی می‌توان گفت که در جهان امروز هیچ کس را نمی‌توان از قلم انداخت. چنانچه بی‌توجهی به این اصل باعث بروز فجایع انسانی و فرهنگی در اکثر نقاط جهان گردیده و متأسفانه این روند باز ادامه دارد.

آذربایجانیان در طول دوره بیداری ملی همواره از اصولی‌ترین راهها و دموکراتیک‌ترین رویه‌ها برای کسب حقوق طبیعی، انسانی و قانونی خویش کوشیده‌اند. و مبارزات بسیاری در این خصوص به عمل آورده‌اند اگر چه تلاشهای آزادیخواهانه آذربایجانیان نتایج قابل قبولی در عمل به بار نیاورد، و شکست استبداد منجر به ظهور استبداد دیگری گردید. اما حرکتها، مبارزات و فریاد عدالت خواهانه آذربایجانیان استقرار کذایی حاکمان مستبد و حکومت‌های فاسد را به لرزه درآورد و زمینه‌های بسیاری را در سیر بسوی دموکراسی واقعی و ارزشمندی انسان باعث شد. همچنین در تزریق پیام مبارزه برای رسیدن به آزادی و خواست انسانی به بدنه جامعه موفق بوده‌اند. اینطور نیست که در يك سده اخیر به یکباره شاهد ظهور و استقرار بنیان‌های ملی و سنتی تا بالاترین درجه حضور در عرصه اقتدار بی‌چون و چرا بودیم طوری که هسته‌های ایدئولوژیکی و تاریخی خویش را تا تاچه‌های مردم رساندند. و ساز و کارهای خود خواسته را در متحجرانه‌ترین حالت ممکن به جامعه تحمیل کردند و دورانی خلق شد که مردم جانکاه ترین تجربیات را از سرگذرانیدند.

تمامی این موارد را نمی‌توان يك روند طبیعی به حساب آورد. بلکه همه این‌ها ناشی از به چالش فراخواندن تمامی عناصر فرهنگی - اجتماعی و تاریخی است، که نشأت گرفته از همان مبارزات است.

مبارزات روشنفکران، آزادیخواهان، نویسندگان و در کل نخبگان جامعه در به نقد کشاندن تابوهای مختلف که حضوری فعال در جامعه داشتند (و از عوامل اصلی و اساسی در به زیریوغ کشاندن مردم و تسلط استبداد بر آنان بودند) و تلاش در شکست همه رسوباتی که در اذهان مردم در پرتو استبداد و انسداد فکری حاکمان در طول قرون اخیر جا گرفته بودند، از عمده‌ترین عناصر در تحول و تبلور بنیان‌های فکری در جامعه می‌باشند که می‌رود به يك تجربه موفق در استقرار ارزشمندی انسان و ارزشمندی تمامی مناسبات فرهنگی - فکری جامعه دست یابیم البته اگر بتوانیم روند حرکتی این تحول و تبلور را از «گسست» باز داریم. و گرفتار چرخه‌ای دیگر نشویم. ضمن اینکه قرون معاصر بر سر گذشت مردم عمده‌ترین چالش‌ها را به بازی گرفت و خلق آذربایجان در این دوره بدترین شرایط را تحمل کردند و نمی‌توان تبعید، زندانی و سرانجام مرگ بسیاری از نخبگان، آزادیخواهان و روشنفکران آذربایجان را در این مبارزات نادیده گرفت. بلکه آذربایجان محور قیام برای آزادی و هسته اصلی مبارزات در راه شکست استبداد و استقرار عدالت بود.

در جهان امروز هیچ ملتی را نمی‌توان از حرکت تاریخی خویش باز گذاشت. و پویا بودن عنصرهای فرهنگی - اجتماعی و فکری ملت ترك آذربایجان با پیش زمینه مجاهدات مردمان آن اساس‌ترین عنصر حضور و ماندگاری‌اش در گذر از تهاجمات و دشمنی‌های بسیار بوده است و با نگاه به چالشهای روزافزون در سراسر جهان و با گذر از تجربیات در قرون اخیر چنان به نظر می‌رسد که با وجود افزایش آگاهی‌ها روند جدیدی در فرا راه حرکتی جهان بشری قرار گرفته است و احیای ملی با به حضور فراخواندن تمامی نمادهای فرهنگی (زبان، موسیقی، سینما و...) و با پشتوانه امکانات وسیع صوتی و تصویری که دست و پای متحجرانه‌ترین حکومت‌ها را از پشت می‌بندد، در جهان آینده امری فعال و همه‌گیر خواهد بود و جامعه آذربایجان با وجود برخی گسست‌های هویتی می‌تواند در

فرآیند رو به سعادت بشریت نقش فعالی ایفا نماید و چکیده فرهنگش را تقدیم فرهنگ بشری نماید اما مسئله اساسی در فرآیند ایجاد تحولات اجتماعی، نیازمند بودن حرکت‌های اجتماعی به تشکیلات است و بدون سازماندهی حرکت‌ها کسب مطالبات قانونی امری است که رسیدن به خواسته‌های مشروع و قانونی را تحت شعاع قرار خواهد داد. و بدون ایجاد تشکیلات و انجمن‌های دموکراتیک و فراگیر نمی‌توان به نتیجه قابل قبول و مانایی دست یافت. چرا که تمام حرکت‌ها و تحولات اجتماعی نیازمند تشکیلات می‌باشند. چنانچه تمام انقلابات اجتماعی و تحولات فرهنگی در سایه تشکیلات قدرتمند شکل عملی بخود گرفته‌اند.

و امروزه آذربایجانیان جهت پیگیری مطالبات قانونی و بشری خویش نیازمند ضروری به تشکیلات می‌باشند. تا تمامی حرکت‌های قانونی و دموکراتیک فرهنگی - اجتماعی را هدایت نموده و نسبت به امر گسترش حضور مردم در سرنوشت خویش را تسری داده و به روند بیمارگون سده اخیر پاسخی معقول دهند.

جهانی سازی و مسئله احیای قومی

یعقوب بهادر

yaghobbahador@yahoo.com

نزدیک به صد و پنجاه سال است که بسیاری از اندیشمندان و نخبگان در انتظار از میان رفتن پیوندهای نژادی - ملی و وحدت جهانی بر اثر گسترش تجارت بین‌المللی و خصوصاً ارتباطات جمعی در پرتو گسترش فن‌آوریهای پیشرفته تکنولوژیکی هستند.

از دهه ۱۹۷۰ به بعد واقعیت پیوستن این نظریه، شتاب بیشتری گرفت و برخی از اندیشمندان بیشتر در حوزه علوم سیاسی بر این باور شدند که با توجه به شتاب گرفتن پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی دیری نخواهد گذشت که خانواده بشری شاهد از میان رفتن جدایی‌های مرزی و سرزمینی و هویتی خواهد بود و جهان سیاسی در عمل به دهکده‌ای یکدست تبدیل خواهد شد. ضمن اینکه این ایده در برابر فرضیه چندگانه بودن محیط انسانی مطرح می‌شود. چنانچه اندیشمندان علوم اجتماعی بر فرضیه چندگانگی جوامع تأکید دارند. در نقطه مقابل این تفکر اندیشمندان علوم سیاسی با تکیه بر گسترش سریع ارتباطات و آگاهی‌ها در جهان و از میان رفتن فاصله‌های زمانی ارتباط مکانها، جهان سیاسی را در چهار چوب یکپارچه و واحد می‌بینند و می‌کوشند مفهوم «دهکده جهانی»^۱ را واقعیت بخشند.

چه اینکه در بستری کوچک و منطقه‌ای پیروان مکتب مارکس ولنین برای «دهکده جهانی مارکسیستی» دبسته بودند و امید هم صدایی ملت‌ها و قومیت‌های مختلف در لوای اندیشه مارکسیستی و تشکیل دهکده‌ای البته با هدایت و رهبری شوروی بودند. که تحقق چنین ایده‌ای با بن‌بست روبرو شد. آمریکا نیز قصد بر آن دارد که با نظم نوین جهانی دهکده جهانی را با ایده و تفکرات خاص و رهبری خود عینیت بخشد. که البته این تفکر نیز به دلایل مختلف از جمله روند حرکتی جامعه انسانی در بستر حیات اجتماعی خویش و دلایل دیگر فرهنگی - اجتماعی به بن‌بست خواهد رسید. و حقیقتی که در فرآیند زیست بشر وجود ملموس دارد بزرگترین عامل در مقابل تفکرات جهانی‌سازی ایجاد می‌کند.

و به گفته ژان گاتمن (دانشمند معروف جغرافیای سیاسی عصر حاضر): «جداگانه بودن نسبت به دیگران و سربلند بودن از جلوه‌های زندگی ویژه خود، خاصیت ذاتی هر گروه انسانی است...»^۲ و یا همانگونه که بل (Bell) (از نظریه‌پردازان در این حوزه) می‌گوید: «اقوام می‌توانند علاقه‌مندی‌های مادی را با عواطف به یکدیگر پیوند دهند

و همین امر است که چنین اهمیت پر رنگی از لحاظ نمادین به آنها می‌دهد.»

چنانچه در قرن بیستم بویژه در نیمه دوم آن جهان شاهد زایش دور از انتظار پیوندهای قومی و بازگشت پیش‌بینی نشده مفاهیم ملت و دولت ملی بود. چرا که بسیاری از دولتمردان و دانشمندان این حوزه متقاعد شده بودند که ملی‌گرایی پس از تجربه‌های ناگوار و وحشتناک دو جنگ جهانی، دیگر توان خود را از دست داده است. و انسانیت پیوندهای قومی را پشت سر گذاشته است. اما واقعیت در بعد از جنگ‌های جهانی تصویری متفاوت با آنچه تصور می‌شد نشان داد که جهان با رشد و تکثیر جنبش‌های قومی در سراسر ممالک رو به رو شد. و با توجه به تحولاتی که در دهه‌های پایانی قرن بیستم رخ داد فرضیه افول پیوندهای قومی - ملی را با پاسخ منفی و شکست روبرو ساخت. که مهمترین این تحولات در دهه ۱۹۹۰ نشان داد که چنین انتظاری تحقق نمی‌یابد و نه تنها پیوندهای قومی - ملی افول نیافته‌اند. بلکه اهمیت آن در سراسر جهان افزوده شده است. نمونه بارز این چالش‌های قومی - ملی که در لوای اتحاد جماهیر شوروی در ظاهر در یک ساختار به شکل منسجم در جهان نمود یافته بود. در دهه ۱۹۹۰ فرو پاشید. و فروپاشی آن باعث خلق دولت‌های متعددی (شناسایی بیش از ۱۵ دولت جدید) در سایه تعریف‌های موجود قومی - ملی آن مناطق گردید. و یا در یوگسلاوی بدلیل افراطی‌گری تبدیل به تراژدی عظیم و تأسف‌آور انسانی گردید. و یا در چکسلواکی (چک و اسلواکی) در روندی نسبتاً دموکراتیک پدیدار شد.

چنین نمونه‌هایی (با گستره وسیع) نشان می‌دهد که در سراسر جهان شاهد احیاء قومی هستیم. با نگاه به تاریخ این مسئله خصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که حرکت‌ها و جنبش‌های قومی در اکثر نقاط جهان به چالشی عمده تبدیل شده‌اند. که در دهه ۱۹۵۰ در آسیا و شبه قاره هند ظهور پیدا کرد. و یا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ چنین جنبش‌های قومی در اروپا و آمریکا شکل گرفت با وجود اینکه بسیاری این حرکت‌های قومی و احیاء تمامی ساز و برگ‌های فرهنگی - اجتماعی قومیت‌ها را در داخل مرزهای اروپا و آمریکا بعید می‌دانستند. در حالی که در اروپا و آمریکای شمالی این جنبش‌ها در قالب «نوزایی قومی» ظاهر شدند و با فروپاشی امپراتوری‌های استعماری تقویت می‌شدند. در جهان سوم نیز این جنبش‌ها در شکل‌های متفاوت در مناطقی چون ارتیره، آنگولا در آفریقا و پنجاب، سریلانکا، فیلیپین و کردستان در آسیا ظاهر شدند. از این رو مسئله قومیت‌ها امروزه به موضوعی اساسی در حیات سیاسی - اجتماعی بسیاری از کشورها تبدیل شده است.

مفهوم و ویژگی‌های قومیت:

مفهوم قومیت Ethnicity اولین بار در دهه ۱۹۵۰ (که دهه پدید آمدن جنبش‌های قومی بود) در زبان انگلیسی ظهور یافت. فرهنگ لغت آکسفورد سه سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۳ آن را به ثبت رساند. تحت این عنوان «قومیت به نظر می‌رسد واژه‌ای جدید باشد».

در عربی نیز قومیت از واژه القومیه گرفته شده است.

و مفهوم قومیت اشاره به ویژگی‌های فرهنگی دارد که ممکن است از یک نسل از طریق فرایند جامعه‌پذیری به نسل بعد منتقل شده باشند. این ویژگی‌ها ممکن است. زبان، مذهب، منشاء ملی، عادات غذایی، مفهوم مشترک از میراث تاریخی و سایر ویژگی‌های بارز فرهنگی را شامل گردد. بطور کلی میتوان شش ویژگی البته با درجات مختلف در قومیت مشاهده کرد:

۱- برخورداري از نام مشترك و مناسبی که هویت‌بخش و نشان‌دهنده «جوهره» آن اجتماع است.

۲- اسطوره نیای مشترك، نیایی بیشتر اسطوره‌ای تا واقعی که دربردارنده ایدة خاستگاه مشترك زمانی و مکانی است و نوعی خویشاوندی افسانه‌ای را برای آن قوم بوجود آورد (بطور نمونه گرگ «بوزقورد» در میان

قوم ترك)

- ۳- خاطرات تاریخی مشترک یا به بیان بهتر خاطراتی از گذشته یا گذشته‌هایی مشترک شامل قهرمانیها و حوادث و ...
- ۴- يك يا چند عنصر فرهنگي که ممکن است از عناصر مختلفی تشکیل شود. معمولاً زبان مشترک، آداب و رسوم یا دین
- ۵- پیوند با يك سرزمین که ممکن است آن قوم واقعاً در این سرزمین ساکن نباشند. اما همانند مردمان پراکنده پیوندي نمادین با سرزمین نیاکانی خود داشته باشد.
- ۶- نوعی همبستگی حداقل در برخی از بخش‌های جمعیتی قومی.^۳ +

نتیجه‌گیری:

با اینکه بسیاری معتقدند که شیوه‌های قومی - ملی بر مبنای قومیت باید خود را به هویت‌های مدنی وسیع‌تر جوامع لیبرال دموکراتیک بدهند.

و با استناد به همین طرز تفکر است که احیای قومی را در جهان امری مقطعی می‌دانند و معتقدند که این پدیده‌ای واکنشی است که با بنیادگرایی پیوند دارد. اما فاقد بنیانهای اخلاقی و عملی فراگیر است. و قومیت در دنیای تحولات سریع جهانی چندان کارساز نیست.^۴

بنابراین با توجه به طرز تلقی از فنایی قومیت و یا پذیرش هویتی جدید مدنی و گذر از هویت قومی - ملی و در مقابل احیای قومیت‌ها در سراسر جهان و زنده و قابل تأمل دانستن مباحثات قومیتی در آینده، می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که نگاه مطلق‌گرایانه به مباحثات علوم انسانی و اجتماعی نمی‌تواند با حقیقت‌های وجودی بشر و حیات زیستی آن سازگار باشد. و با قبول نسبی بودن مفاهیم علوم انسانی خصوصاً با توجه به گسترش تحقیقات علمی و عملی محققان در تمام حوزه‌های شناخته شده بشری می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که حرکتهایی که در جهت جهانی‌سازی و يك‌پارچگی جهان به عمل می‌آید و محققان چندی نیز در این شناخت به ابراز عقیده می‌پردازند، باید گفت که با وجود همه این چالش‌ها و علی‌رغم همه تلاش‌های به عمل آمده برای ساخت فرهنگ‌های منطقه‌ای بزرگتر و جهانی، هیچ نشانی در خصوص از میان رفتن قومیت، ادغام و یا از میان رفتن هویت‌های قومی وجود ندارد.

از این رو هویت‌های قومی - ملی انسانها در دنیای جدید نیروی بسیار قوی محسوب می‌شوند و قدرت و شدت هویت‌های ملی را می‌توان در احساس غرور مردم يك کشور نسبت به اینبه تاریخی، عمارت‌ها، معماری و میراث روستایی آن کشور، جذابیت‌های شهری و چشم‌اندازهای طبیعی که تجسم فیزیکی آن کشور محسوب می‌شوند، دید.^۵

عده زیادی از افراد در جای جای جهان به میراث فرهنگی و هنری منحصر به فرد کشور خویش افتخار می‌کنند. و قدرت عظیم تعلقات و عواطف ملی مردم تا جایی است که پیش‌تر اشاره شد در کشورهای یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی به از هم پاشیدن سامان این اتحاد منجر شد.

ضمن اینکه افراطی‌گرایی که در لوای هویت ملی (ناسیونالیسم) پیش می‌آید در بسیاری از موارد منجر به فجایع انسانی - فرهنگی می‌شود و علت چرایی قدرت هویت‌های ملی را می‌توان در عینیت داشتن چنین تعلقاتی دانست و تعریف عینی این ساختار بجای تعریف قراردادی باعث می‌گردد که در نگاه منصفانه به هویت ملی چنین ابزار عقیده کنیم که هویت‌های ملی و ملیت امری طبیعی و بهنجار هستند با وجود اینکه به غلیان انفجار بیش از حد آن واقف هستیم.

۱- دهكده جهاني اولين بار توسط مارشال مك لوهان جامعه‌شناس و فيلسوف كانادايي مطرح شد. او در كتاب جنگ و صلح در دهكده جهاني آورده است كه در پرتو وسايل ارتباطي الكترونيك، چهره كار و زندگي اجتماعي دگرگون مي‌شوند. جوامع و ملتها به هم نزديك مي‌گردند و در نهايت دهكده‌اي به پهناي كره ارضي، پديد مي‌آيد و مك لوهان اين دهكده را اصطلاحاً «دهكده جهاني» مي‌نامد.

2. Jean Gottman.

3. Dohn Hutchinson / Ethnicity.

۴. رابريستون، يان - درآمدي بر جامعه - ترجمه حسن بهروان.

۵. بارت مارتين - روانشناسي هويت ملي - ترجمه محمود شهابي.

نگاهي ديگر به قوميت

سنودا قلي زاده

از پايان جنگ جهاني دوم به بعد جهان شاهد احياي موضوع قوميتها به مثابه يك معضل در سياست موضوعي در زمينه حقوق بشر و منبعي براي منازعات داخلي و بين‌المللي بوده است. اهميت موضوع قوميت نه تنها در قلمرو سرزمينهاي تحت استعمار جهان سوم بلكه در دموكراسيهاي فراصنعتي پيشرفته اروپاي غربي و شمال آمريكا و نيز بسياري از ملل كمونيست چون اتحاد جماهير شوروي سابق - يوگسلاوي - اروپاي شرقي و جمهوري خلق چين نيز مطرح است.

تقريباً بيست سال قبل والتر كانا يادآور شد كه از مجموع ۱۳۲ ملت - كشور موجود در آن زمان فقط ۱۲ تاى آنها (۹/۱٪) بطور قطع از نظر قومي همگن بوده‌اند، در حالي كه در ۲۵ مورد (۱۸/۹٪) يك گروه قومي بوده‌اند كه بين ۷۵ تا ۹۰ درصد جمعيت را شامل مي‌شدند. اما در ۳۱ دولت بزرگترين گروه قومي فقط ۵۰ تا ۷۴ درصد جمعيت را دربرمي‌گرفته و در ۳۹ مورد باقيمانده تنها گروه قومي عمده چيزي كمتر از نصف جمعيت را در برمي‌گرفته است. در ۵۳ كشور جمعيت به بيشتر از ۵ گروه مهم و عمده تقسيم شده بود. بنا بر اين مشاهده مي‌شود كه موضوع قوميتها تقريباً موضوعي قابل لمس براي اكثر كشورهاي جهان مي‌باشد و اكثريت قريب به اتفاق كشورها به نوعي متأثر از اين مساله مي‌باشند.

پذيرش تكثير قومي و احترام به حقوق آنها در کنار احساس اختلاف و تفاوت بين گروههاي مختلف انساني امروزه مورد توجه مصلحان بشري و سازمانهاي طرفدار حقوق بشر واقع شده است ريگو برتامنچو برنده جايزه نوبل صلح درباره مردم بومي و حقوق بشر چنين مي‌گويد: امروزه بيش از پيش آشكار شده است كه بدون مشاركت بوميان - اقليتهاي قومي - قربانيان زور و سرکوب - بيوه‌گان - كودكان - آوارگان و ساير گروههاي آسيب‌پذيري كه اكثريت وسيع بينوايان جوامع ما را تشكيل مي‌دهند و تجربه و خواسته‌هايشان بايد به حساب آيد هيچ يك از مشكلات جهاني را نمي‌توان حل كرد. بشر بايد به خاطر آینده‌اي بهتر با طرحريري آموزش و پرورش جديد به همگان بياموزد كه مردم بومي و به طور كلي همه اقليتها نيازمند همكاري همه بخشهاي جامعه هستند تا از مناقشات نژاد پرستي و تبعيض اجتناب كنند و در حفظ حقوق و هويت همگاني به موفقيت نائل شوند.

به رسمیت شناختن و رعایت چندگرائی قومی - فرهنگی - زبانی - مذهبی و ... در ایجاد روابطی تازه براساس برابری و همزیستی مسالمت‌آمیز بین مردم ما و سایر ملل جهان عوامل بسیار مهمی هستند. در واقع امروزه این یک واقعیت است که توسعه پایدار جوامع انسانی متأثر از رهگذر شیوه‌های فوق‌العاده گوناگون جوامع و تمدنهای مختلف است و تنها مصیبت واقعی و بلای شومی که می‌تواند بر سر یک گروه بشری بیاید و مانع کمال آن شود، این است که تنها باشد و این امر ضرورت خلقت بشر به صورت گروههای مختلف انسانی همراه با تمایزات در حوزه‌های فرهنگی - مذهبی - زبانی - نژادی و ... را بیان می‌دارد.

در قرآن کریم نیز لزوم چندگانگی خلقت انسانها از لحاظ زبان - رنگ - نژاد - مذهب و غیره در آیه ۱۲ سوره حجرات ذکر گردیده است: "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقنکم" ای مردم همانا شما را از یک زن و یک مرد آفریدیم و میان شما شعبه‌ها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید بدرستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما می‌باشد. علامه طباطبائی در تفسیرالمیزان شرح این آیه چنین می‌نویسد: آیه شریفه در این مقام است که ریشه تفاخر به انساب را بزند و بنابراین مراد از جمله من ذکر و انثی آدم و حوا خواهد بود و معنای آیه چنین می‌شود ما شما مردم را از یک پدر و یک مادر آفریدیم همه شما از آن دو تن منتشر شده‌اید چه سفیدتان و چه سیاهتان چه عربتان و چه عجمتان و ما شما را به صورت شعبه‌ها و قبیله‌های مختلف قرار دادیم نه براینکه طائفه‌ای از شما بر سایرین برتری و کرامت داشته باشد، بلکه صرفاً برای اینکه یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعات و مراسلات و معاملاتتان بهتر انجام گیرد. چون اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و نتیجتاً تا یکدیگر را نشناسند رشته اجتماع از هم می‌گسلد و انسانیت فانی می‌گردد. پس غرض از اینکه مردم را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرده این بوده است نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند. علامه طباطبائی در ادامه بیان می‌دارد که مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابری و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست و کسی بر دیگری برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند، تنها به این منظور در بین آنان بوجود آمده که یکدیگر را بشناسند تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام بپذیرد و ائتلاف در بینشان تمام گردد. چون اگر شناسایی نباشد نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند یکی به نسب خود ببالد یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم دیگران را در بند بندگی خود بکشد و یکی دیگری را استخدام کند و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد و در نتیجه کار بشر به اینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند و حرث و نسل را نابود نموده همان اجتماعی که دواش دردش بود درد بی‌درمانش شود. قرآن در این آیه یکی از اساسی‌ترین حقوق انسانی را پایه‌ریزی کرده است و تنها به تأسیس این اصل اکتفا نکرده بلکه آنرا مستدلاً بیان داشته است و آن مساوات افراد بشر در عین اعتقاد به لزوم چندگانگی خلقت وی از لحاظ زبان - رنگ - نژاد - مذهب و ... می‌باشد اینکه افراد انسانی که بطور طبیعی با تنوع ظاهر جسمانی - وضعیت - شیوه بیان رفتار و ارزشهایشان قالب اقوام مختلف مشخص می‌شوند، حق دارند که در صلح و آرامش زندگی کنند و همانگونه باشند که دلخواهشان است و هیچ قومی حق ندارد عقاید خود را بر قوم یا اقوام دیگر تحمیل کند و خود را برتر از دیگر اقوام بداند و این همان تمدن ایده‌آل می‌باشد. تمدنی که بر همزیستی گروههای مختلف قومی با حداکثر گوناگونی دلالت دارد قومها و گروههایی که هر یک اصالت خود را حفظ کنند و این همان تساهل و تسامح گروهها و اقوام انسانی می‌باشد.

برخورد همراه با احترام - پذیرش و ارج‌گذاری به گستردگی و تنوع در خلقت انسانها - شکل‌های بیان و شیوه‌های ابراز وجود ما به عنوان افراد انسانی جایی که ماده اول بیانیه اصول دیگرپذیری مصوب مجمع عمومی یونسکو در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۵ نیز مهر تأییدی بر آن می‌باشد (همه افراد و همه گروهها حق دارند متفاوت باشند خود را متفاوت بدانند و

متفاوت نیز پذیرفته شوند با این همه تنوع شکل‌های زندگی حق متفاوت بودن نباید به هیچ وجه بهانه‌ای برای پیشداوری‌های نژادی باشد و هیچ اقدام تبعیض‌آمیزی را در عرصه حقوق یا در عرصه واقعیت توجیه کند یا سیاست جدایی نژادی را مشروع سازد که شکل افراطی نژادپرستی است) با انداختن خرده ریگی در یک برکه حرکت خفیفی ایجاد می‌شود که می‌تواند دواپری بزرگ پدید آورد ما باید همواره در ایجاد چنین حرکتی که به ترویج کثرت گرایي قومی و فرهنگی و ارزشهای وابسته به آن یعنی دموکراسی - بردباری - صلح و عدالت می‌انجامد نستوه استوار باشیم.

منابع:

- (۱) فصلنامه مطالعات راهبردی
- (۲) ترجمه تفسیرالمیزان
- (۳) مجله پیام یونسکو

راه سوم

از وقتی آذربایجانی‌های ایران مطلع شدند، که روز به روز از هویت خود دور می‌شوند و فرزندان آنها هر چه پا به سن می‌گذارند از آنچه که ریشه قومی و ملی آنهاست بیگانه می‌شوند راه‌های مختلفی را امتحان کردند که این اتفاق نامیمون نیفتد! از جمله این راه‌ها:

راه اول: روزگاری بود، که در این کشور نه می‌شد از حقوق آذربایجان حرفی زد و نه از تدریس ادبیات ترکی و... دم برآورد. برنامه‌های فرهنگی طوری طرح‌ریزی می‌شد که داشتن هویت آذربایجانی برای شخص سرافکنده و... به بار می‌آورد. از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی گرفته تا انتشار برخی مطالب در بعضی از نشریات تا اینکه این عوامل با سایر زمینه‌های نارضایتی دست به دست هم داد. در این مسیر راه‌انهایی که تمام مسیرهای منطقی و مسالمت‌آمیز را با حکومت وقت بسته دیدند چاره را در تغییر و تحول سیستم یافتند و گام‌های محکمی در این راه برداشتند تا به حقوق خود دست یابند.

راه دوم: بعد از طی راه اول و تحول در سرزمین که آذربایجانی‌ها در آن سکونت داشتند و در به وجود آوردن دوران جدید نقش مهمی ایفا کردند و زمینه‌های نارضایتی فرهنگی و... آنها یکی از عوامل تشکیل قدرت جدید شده بود. قانون‌نویسان برآن شدند تا یکی از اصول قانون اساسی را به رعایت حقوق و احترام به اقوام قرار دهند. این مورد جای بسی امیدواری شد تا آنهایی که خود را سال‌ها در تحقیر و زیر پا گذاشته شدن حقشان دیده بودند برای داشتن فرادینی بهتر تلاش کنند. ولی زمان طوری حرکت کرد که این اصول هم به باد فراموشی سپرد شد. سالها گذشت تا اینکه دوباره فرصتی دست داد و عده‌ای که از رعایت قانون و اجرای آن دم می‌زدند به قدرت رسیدند. تجربه‌های تلخ گذشته هم باز به نوعی در به قدرت رسیدن آنهایی که شعار قانون‌گرایی می‌دادند نقش اساسی داشت. حالا زمینه برای استفاده از قانون در به قدرت رسیدن به اهداف مهیا بود. نخبگان آذربایجان در این دوره از راه‌های منطقی و قانونی چون انتشار نشریات، کتاب و... برای خود دنبال هویت مستقل و تعریف شده گشتند و باز هم این راه‌های مسالمت‌آمیز انگار جواب نمی‌داد!! نوعی سرخوردگی بی‌انگیزگی و... احساس می‌شود. انگار این راه هم دیگر جوابگو نیست.

راه سوم: يك بچه وقتي به چيزي چون دوچرخه و... ابراز علاقه مي‌كند دنبال فرصت مي‌گردد تا به پدرش (قدرت) بگويد كه بابايش مي‌تواند دوچرخه بخرد يا نه!! وقتي اين فرصت را پيدا كرد و پدرش بدون آنكه فكر بكند كه آيا مي‌تواند در كوتاه‌مدت يا بلندمدت اين خواسته فرزندش را اجابت كند جواب آري بدهد يك دردسر بزرگي براي خودش خريده است! چون ديگر او به بچهاش يك امتياز و موافقت شفاهي داده، كه بله مي‌تواند يعني قدرتش را دارد و اگر هم شرطي باشد كه راه رسيدن به اين هدف را هموار كند نظير درس خواندن خوب و آوردن معدل بالا و... بچه تلاش مي‌كند تا هر چه سريع‌تر و بهتر به اين هدف ناپل آيد. حال بعد از مدتي بچه كارنامه و شاگرد اول شدنش را به پدر نشان دهد و او فقط بگويد آفرين و خواسته و ناخواسته و بسته به شرايط قولش را از ياد ببرد! بچه چند هفته و ماهي منتظر مي‌شود وقتي ديد كه خبري نيست باز در اولين فرصت قول پدرش را گوش زد مي‌كند ولي اگر پدر جواب سر بالا بدهد و يا خود را به كوجه علي چپ بزند خود را به گرفتاري‌هاي بزرگي دچار خواهد كرد! از فردي آن روز شيشه، پنجره همسايه خواهد شكست! شير آب واشرش را از دست خواهد داد تا آب از شب تا صبح حياط خانه را پر كند! خواهر كوچكش هميشه اذيت خواهد شد با اين بهانه كه چرا پدر بيشتر به او توجه دارد و... خلاصه گرفتاري‌هايي كه پدر را از كار و زندگي خواهد انداخت كه به اين و آن جواب بدهد تا مشكلات خانه را حل كند!!

اين راه سوم آخرين راه و خطرناك‌ترين راه‌ها خواهد بود تا موقعي كه خواسته‌هايش تأمين شود...

هويت ملي در جامعه جهاني

آيلين دورنما

انسانها بايد براي رفع خواسته‌ها و نيازهاي رواني و حياتي خود گروه‌هايي تشكيل دهند. با پيدايش مفهوم گروه، مفهوم هويت نيز مطرح مي‌شود افراد با گروهها شناخته مي‌شوند. وفاداري خود را تقديم آن گروهها مي‌كنند و براي حفظ منش، امنيت و بقاي آن گروهها فعاليت مي‌كنند. ناسيوناليسم را مي‌توان نوعي آگاهي گروهي دانست كه براي منسجم ساختن بزرگترين گروه‌بندي مردم بوجود آمده است. ناسيوناليسم خلق، گرايشي است كه به جامعه تمايل دارد، نه به فرد. از اين رو در هر نظامي تمايلات گروهي را تشديد و تقويت مي‌كند. جان استويسنجر ناسيوناليسم را احساس سرنوشتي مشترك در ميان مردمی كه گذشته مشترك و روياي يك آینده مشترك را دارند، معرفي مي‌نمايد. هويت منبع اصلي و مهمترين عامل و راهنماي شناخت احساس، رفتار انسان و گروههاي اجتماعي در مجموعه درهم تنيده نظام اجتماعي به شمار مي‌رود. بنابراین دو ویژگی را مي‌توان براي هويت برشمرد:

الف - هويت وجه تمايز بين من و ما با ديگري و ديگران است.

ب - هويت مهمترين منبع شناخت عواطف، احساسات و سازماندهي رفتارهاي جمعي و فردي درون جامعه پيراموني محسوب مي‌گردد. براي هويت‌يابي از منابع مختلفی مثل: سن، جنسيت، طبقه اجتماعي، فرهنگ، نژاد، قوميت، زبان و عناصر جغرافيايي مثل محيط زندگي، روستا، شهر و كشور استفاده مي‌كنند. بشر در تمام تاريخ هويت داشته و انسانها و جوامع به دنبال كسب و حفظ هويت و در عين حال موافق و پيشگام در تغيير و تبدل هويت، متناسب با شرايط زمان خود بوده‌اند. هويتها پديده‌هايي فراتاريخي عاري از مذهب، اقتصاد، ايدئولوژي، تاريخ و جغرافيايي خاص خودشان نيستند.

بلکه این سازه‌های اجتماعی با تکیه با حافظه جمعی و تمامی منابع معرفتی با در نظر گرفتن ساختار عینی اجتماعی بوجود آمده و تعریف می‌شوند و در طول زمان به طور مجدد تفسیر می‌شوند. بنابراین در ساخته شدن هویت‌ها ساختار عینی و مادی جامعه، تاریخ، جغرافیا، ساختار سیاسی، فناوری، اقتصاد و ساختار معرفتی از جمله فرهنگ، زبان، آرمانها، ایدئولوژی و سنت همزمان نقش دارند پس هویت‌ها پدیده‌هایی اجتماعی هستند که در بخشی از فرآیند ساخته شدن آنها پدیده‌های معرفتی نیز نقش دارند.

ملت هسته مرکزی سازماندهی سیاسی يك جامعه است. یکی از عناصر سازنده هویت ملی، مقوله ملت است. ملت مجموعه افرادی است که فرهنگ، باورها، ارزشها و هنجارهای مشترک دارند. بحث هویت ملی نیز گونه‌ای از انواع هویت جمعی است یعنی احساس تعلق و تعهد نسبت به اجتماع ملی و نسبت به جامعه کل. یکی از مؤلفه‌های هویت ملی، قلمرو جغرافیایی سیاسی است. امروزه بحث و گفتگوها بر سر مسئله جهانی شدن روستاگونه است به بیانی دیگر جهان دارد به صورت دهکده‌ای درمی‌آید. دهکده جهانی، همه جا بحث قلمرو مطرح است و عده‌ای قلمرو جغرافیایی را معتبر می‌دانند. نکته‌ای که باید به آن انگشت گذاشت موردی چون کشور آذربایجان است. ما درباره ایرانی بودن آذربایجان چه می‌توانیم بگویم؟ ما آذربایجان را قسمتی از ایران می‌دانیم که به ناحق از ایران جدا شده. يك ترك ایرانی به جهت همزبانی ریشه‌های تاریخی مشترک، در آن کشور احساس بیگانگی نمی‌کند و بالعکس از طرفی سنت‌های ترکها در دو کشور یکسان است درباره این نکته چه می‌توان گفت: هویت در همین موارد است که خود را نشان می‌دهد. تاریخ مشترک ما موجب می‌شود تا در ریشه‌های هویت احساس یگانگی کنیم. عده‌ای معتقدند که نقشه‌هایی که کشورهای جهان، مرزها و اراضی آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند، حاوی تصور غلطی از هویت‌های سیاسی مردم کره زمین است.

جهانی شدن روستاگونه، مرزهای فرهنگی، سیاسی و ... ملتها را از میان برمی‌دارد در این روند مفهوم ملت از دیدگاه آنانی که جغرافیای سیاسی را عامل مهم در بحث هویت ملی می‌دانند، متحول خواهد شد. اما اگر حافظه تاریخی و سرنوشت مشترک را از مشخصه‌های هویت ملی بدانیم، برداشتن مرزهای جغرافیایی هویت‌های ملی را نابود نخواهد کرد. البته جوامع با «محلی‌گرایی» باید شرایطی را ایجاد کنند که در عین حال وابستگی‌های فرهنگی و محلی خود را حفظ کنند و به سوی وحدت فرهنگی جهان پیش روند. در عصر کنونی که عصر ارتباطات نام گرفته، فرهنگ‌هایی امکان گسترش و اتصال به شبکه‌های عظیم ارتباطات جهانی و امکان حرکت سریع‌تر به سوی فرآیند جهانی شدن را دارند که از شیوه‌های مؤثر تبلیغاتی برای ترویج خود استفاده کنند. فرآیند جهانی شدن فرهنگ مسلط، خرده فرهنگها را به کام خود می‌کشد. خرده فرهنگها برای ماندگار شدن باید به تولید پردازند آنها باید توانایی پاسخگویی به پویایی‌های جامعه خود را داشته باشند و نسل جوان را به سوی خود بکشانند. در شرایط کنونی فرهنگ مسلط و زورمند، فرهنگهای دیگر را از پای درمی‌آورد. در نتیجه هویت‌های ملی خرده فرهنگها رنگ می‌بازند و بسیاری از عناصر آن آرام آرام از حافظه تاریخی ملت پاک می‌شوند. حرکت به سوی جهانی شدن، خواه ناخواه با جهانی شدن فرهنگ مسلط توأم بوده است. به عبارت دیگر حرکت به سمت وحدت فرهنگی جهان از گسترش تك فرهنگ مسلط، یا فرهنگهای مسلط ناشی شده است. کشورهای قدرتمند هنوز هم حرف اول را در میزان گسترش فرهنگ و دیگر مشخصه‌های ملتهاي خود دارند. هویت‌های ملی برای بقا در مقابل تك فرهنگی دهکده جهانی نیاز به حفظ فرهنگ ملی خود دارند. فرهنگها به طور طبیعی دچار تغییر و تحول می‌شوند و اصولاً برای بقا نیاز به تحول دارند. فرهنگ ملی نیز برای بقا در دهکده جهانی نیاز به انعطاف‌پذیری در برابر تحول دارد. این تحولات ناشی از تغییر نگرش‌ها و بینش‌های مردم و نیز راه و رسم و عادات‌های زندگی آنان

می‌باشد. اما این تحولات اگر با نگهداشتن ریشه‌های فرهنگی ملی همراه باشد، مطمئناً به وحدت فرهنگی جهان منجر نخواهد شد و هویت‌های ملی امکان زنده ماندن را خواهند داشت.

منابع:

- مطالعات ملی، سال نخست، تابستان ۱۳۷۹

- نشریه دانشجویی اویانیش، سال دوم، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۸۲

شفاف سازی نابسامانی سیاست‌های قومی در ایران

مرزها و برادری

ترجمه: امید شکری



دکتر برندا شیفر^۱ استاد دانشگاه هاروارد و رئیس بخش تحقیقات مرکز مطالعات دریای خزر دانشگاه هاروارد می‌باشد عمده تحقیقات و تألیفات ایشان در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی در منطقه قفقاز و آسیای میانه بوده که در این میان مسائل موجود در جمهوری آذربایجان و هم‌چنین اقلیت آذربایجانی در ایران، سیاست‌های قومی ایران، روابط ایران و روسیه، سیاست خارجی ایران، سیاست ایران در آسیای میانه و قفقاز و سیاست ایران در قبال مناقشه قره‌باغ کوهستانی از اهمیت خاصی برخوردار است و به زبان‌های ترکی، روسی و عبری تسلط کامل دارد از کتاب‌هایی که وی تألیف کرده می‌توان به کتابی با عنوان «Borders and Brethren» (مرزها و برادری) در زمینه مسائل آذربایجان اشاره کرد. اکثر مقالات و نوشته‌های دکتر برندا شیفر در نشریات معتبر اروپایی و آمریکایی چون لوس‌آنجلس تایمز، وال استریت ژورنال، اینترنشنال هیرالد تریبون و... به چاپ رسیده است. کتاب مرزها و برادری وی توسط دانشگاه هاروارد و هم‌چنین انستیتو تکنولوژی ماساچوست «MIT» منتشر شده است. وی در مصاحبه‌ای بخاطر چاپ کتاب مرزها و برادری دیدگاه‌های خویش را بیان کرده که جهت آشنایی دانشجویان عزیز با تاریخ معاصر آذربایجان چکیده‌ای از مصاحبه‌ای وی تقدیم می‌گردد.

از تقسیم آذربایجان ما بین ایران و روسیه ۱۵۰ سال می‌گذرد اما بنا بر عقیده خانم شیفر مردم آذربایجان هنوز هم هویت قومی خویش را حفظ کرده‌اند. وی در کتاب فوق‌هویت مشترک آذربایجان‌ها را از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و استقلال جمهوری آذربایجان (۱۹۷۹-۲۰۰۰) بررسی می‌کند.

برندا شیفر: کتاب مرزها و برادری رساله دکترای من بوده است قبل از شروع کار تحقیقاتی بارها در نوشته‌ها و مصاحبه‌هایم این مورد را خاطر نشان کرده‌ام که مرزهای قومی و سیاسی بین قفقاز، آسیای میانه و خاورمیانه شبیه هم نیستند برای هر فردی که در آذربایجان زندگی می‌کند این امر قابل درک بوده ولی از نظر یک فرد غربی دولت‌های منطقه اکثراً دولتهای قومی می‌باشند مثل دولت تاجیکستان یا دولت قزاقستان به عنوان مثال وجود یک دولت قومی در افغانستان بیانگر وجود یک قوم افغانی است غافل از اینکه گروه‌های قومی زیادی غیر از افغان‌ها در افغانستان زندگی می‌کند اکثر آمریکاییها نمی‌دانند که ایران یک کشور چندقومیتی است. به جرأت می‌توان گفت که نصف بیشتر ساکنان تهران در خانه‌هایشان به زبانی غیر از زبان فارسی تکلم می‌کنند وجود یک مرز سیاسی برای مردمی که ما بین دو کشور مجزا از لحاظ سیاست و فرهنگ قرار گرفته‌اند و با وجود این جدایی سیاسی

هویت مشترک خویش را حفظ کرده‌اند برایم سئوال برانگیز بود جهت تألیف این کتاب به جمهوری آذربایجان مسافرت‌هایی داشتم در راه تکمیل تحقیقاتم از اندیشه‌ها و افکار پروفیسور نصیب نصیب‌لی (سفیر سابق جمهوری آذربایجان در ایران) استاد دانشگاه خزر استفاده کردم. اغلب محققین بر این عقیده هستند که دولت ایران سعی می‌کند تا نشان دهد که گروه‌های مختلف قومی در اصل احساس ایرانی بودن اشتراک عقیده دارند.

بر خلاف عقیده و نظر آنها هویت از دیدگاه من یک ویژگی متغیر است هر گروه می‌تواند از یک طریق احساس هویت کند اکثر مردم دارای هویت‌های گوناگونی هستند ممکن است فردی دارای هویت خانوادگی، هویت منطقه‌ای، هویت مذهبی، و... باشد.

- آیا می‌توانید اطلاعات کلی در مورد این کتاب ارائه دهید؟

شیفر: کتاب توسط دانشگاه هاروارد و MIT چاپ شده و بیان‌کننده مسائل مرتبط با فرهنگ آذربایجان، تاریخ و مسئله سیاست‌های قومی در ایران می‌باشد بسیاری از آذربایجانی‌های مقیم آمریکا یا اصالتاً از جمهوری آذربایجان و یا از آذربایجان جنوبی هستند مطالعه کتاب فوق فرصت مغتنمی خواهد بود تا فرزندان آنها با تاریخ معاصر آذربایجان آشنا شوند.

در کتاب هویت مشترک آذربایجانی‌ها در مسائلی چون (اسلام، ترک بودن، منطقه‌ای و...) روابط ایران و آذربایجان، توسعه آذربایجان و... مورد بحث و بررسی قرار گرفته است معتقدم که استقلال جمهوری آذربایجان احساس هویت قومی آذربایجانی‌ها در ایران را افزایش داده است و در پی این طغیان هویت‌جویی اخباری از فعالیت فعالان آذربایجانی جهت احقاق حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش به گوش می‌رسد.

هر دو طرف از لحاظ قومی به عنوان آذربایجانی شناخته می‌شوند. یکی از پیشرفت‌های بسیار مهم ایجاد ارتباط رسمی و مستقیم بین جمهوری آذربایجان و استان‌های مجاور می‌باشد در این ارتباط دولت مرکزی کمترین تأثیر را داشت در کنار این فعالیت‌ها اسناد همکاری علمی و فنی (تبادل استاد و دانشجو) به امضای روسای دانشگاه تبریز و آکادمی علوم آذربایجان، دانشگاه خزر و دانشگاه دولتی باکو رسید در فاصله سالهای ۹۳-۱۹۹۲ کمک‌های بشر دوستانه مستقیماً از استان‌های آذربایجان به آوارگان منطقه قره باغ ارسال می‌شد در ماه ژوئن ۱۹۹۴ از طرف آذربایجان غربی، اردوگاه آوارگان در نخجوان تأسیس شد در سپتامبر ۱۹۹۴ نیز از طرف آذربایجان شرقی اردوگاه مشابهی در جمهوری آذربایجان احداث گردید در این بین نمایندگان مجلس از جمله ابراهیم صراف سعی کردند تا استان آذربایجان غربی برای کمک‌رسانی به آوارگان جمهوری آذربایجان مستقل از گمرگ ایران عمل کنند. در میان مردم آذربایجان شمالی ما بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ یک حس قوی برای برقراری ارتباط با هم زبانها و هم‌نژادی خویش در ایران بوجود آمد در هنگام سلطه شوروی بر آذربایجان این حرکت‌ها با شدیدترین اقدامات مواجه می‌شد.

- نظر شما در مورد سیاست‌های ایران در قبال جمهوری آذربایجان در کتاب چگونه منعکس شده است؟

شیفر: تهران نسبت به تکوین احساس هویت قومی آذربایجان حساسیت خاصی نشان داده است دیگر اینکه از باکو به عنوان یک منبع پتانسیل برای آذربایجان‌های ایران جاذبه‌ای خاص دارد واهمه دارد در اوئل دهه ۹۰ همسانی فعالیت‌های سیاسی آذربایجان‌های ایران و تأثیر آن در منطقه قفقاز زنگ خطر را برای ایران به صدا درآورد ایران از تأسیس یک جمهوری مستقل که منجر به افزایش احساس هویت‌جویی اقلیت آذربایجانی در ایران

شود بسیار نگران بوده و همین امر باعث شد سیاست خاصی از سوی دولت ایران در قبال مناقشه قره‌باغ کوهستانی اتخاذ شود. محمود واعظی معاون وزیر امور خارجه ایران از نقش بسیار مهم تحرکات داخلی ایران در اتخاذ مواضع ایران در بحران قره‌باغ خبرداد علیرغم اعلام ایران مبنی بر بی‌طرفی در بحران قره‌باغ اظهار نظر یک مقام رسمی با موضع دولت ایران که خود را حامی دولت‌های مسلمان اعلام کرده بود، در تضاد بود قطعاً آذربایجان درگیر در مناقشه قره‌باغ با ارمنستان نمی‌توانست بر آذربایجانی‌های ایران تأثیرگذار باشد در این میان اعلام مکرر رضایت دولت ارمنستان از نقش ایران در حل مناقشه قره‌باغ و اولویت دادن ایران نسبت به سایر میانجی‌ها برای حل این مناقشه بحث‌برانگیز بود.

در بهار ۱۹۹۲ در بجنوبه مناقشه قره‌باغ تهران قراردادهای مهمی را در زمینه انرژی با ارمنستان به امضا رسانید و به عنوان تأمین‌کننده اصلی انرژی ارمنستان درآمد در همان حین و در هنگام افتتاح پل روی رودخانه آراز (ارس) نخست وزیر و معاون رئیس جمهور ارمنستان گائیک آرتونیان به نقش ایران در تنگنا قرار دادن جمهوری آذربایجان اشاره کرد او گفت: که افتتاح این پل به تثبیت موقعیت اقتصادی و سیاسی ارمنستان منجر خواهد شد در نهم ماه می ۱۹۹۲ نیروهای ارمنی شهر شوشا را که یکی از نقاط سوق‌الجیشی بود تصرف کردند در همان حین روسای جمهور ارمنستان و جمهوری آذربایجان در مذاکرات به اصطلاح صلح در تهران مشغول مذاکره بودند تصرف شوشا آذربایجان را مجبور ساخت تا معاهده آتش‌بس را در ۲۹ مارس ۱۹۹۲ امضا کند این امر برای آذربایجان بسیار ناخوشایند بود.

شاید بهترین دلیل برای اتخاذ چنین سیاستی از سوی ایران این واقعیت بود که نیروهای ارمنی پیوسته از نقش ایران در مراحل مذاکره ستایش می‌کردند و از برتری تهران نسبت به سایر میانجی‌ها سخن می‌راندند آنها تمایل داشتند نیروهای ایرانی به عنوان نیروهای حافظ صلح در مرز ارمنستان و آذربایجان و منطقه نخجوان مستقر شوند بنا به گفته لئون ترپتروسیان، رئیس جمهور وقت ارمنستان ایران مجبور بود در بحران قره‌باغ بی‌طرفی خود را حفظ کند در قبال عملکرد دولت ایران بسیاری از آذربایجانی‌های ایران همبستگی خود را با جمهوری آذربایجان در مناقشه قره‌باغ اعلام کردند و همکاری ایران و ارمنستان را در طی این مناقشه مورد انتقاد قرار دارند در ۲۵ می ۱۹۹۲ دانشجویان دانشگاه تبریز شعار بر مرگ ارمنستان را سر دادند آنها با مخاطب قراردادن دولت ایران، سکوت مسلمانان را در قبال نسل‌کشی نیروهای ارمنی محکوم کردند در ۱۳ آوریل ۱۹۹۳ دانشجویان دانشگاه تهران با تجمع در مقابل سفارت ارمنستان حمایت خود را از مردم جمهوری آذربایجان اعلام کردند. نشریات محلی نیز با نوشتن مقالات متعدد حمایت خویش را از آذربایجان ابراز داشتند ایران از تبادل کالا بین استانهای آذربایجان و جمهوری آذربایجان استقبال کرد زیرا این مبادله فرصت خوبی برای نفوذ ایران در جمهوری آذربایجان و منطقه قفقاز بود اواخر سال ۱۹۹۲ ایران از تأسیس کنسولگری آذربایجان علیرغم توافق قبلی در تبریز ممانعت کرد در حالی که کنسولگری خود را در نخجوان افتتاح کرد دولت ایران هر تعبیری از هویت قومی را تهدیدی بر علیه مصالح خویش می‌پندارد در حالی که اکثر آذربایجانی‌ها در ایران حقوق ابتدایی و اولیه خویش را از قبیل حق خواندن و نوشتن بزبان مادری و حقوق قومی خویش را می‌خواهند احقاق حقوق فرهنگی آنها به منزله نفي هویت ایرانی محسوب نمی‌شود. خاتمی از افزایش هویت قومی در آذربایجان و کردستان آگاه بود و به بهترین شکل در مبارزه انتخاباتی از آنها بهره گرفت. وی به مردم وعده داد که پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری قانون اساسی را اجرا خواهد کرد و آنها خواهند توانست به حقوق پامال شده خویش دست یابند در حالی که وی به هیچیک از وعده‌های خویش جامه عمل نپوشانید.

- کدام جنبه نابسامانی سیاست‌های قومی ایران در کتاب ذکر شده است؟

شیفر: استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱ چالش هویت‌طلبی آذربایجانی‌های ایران را به همراه داشت. این امر بیانگر این مورد بود که باید به مطالبات آذربایجانی‌ها بعنوان اقلیت قابل اعتنا پاسخ مثبت داد و نکته مهم را مدنظر قرار داد که آذربایجانی‌ها نزدیک به یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند.

بسیاری از امور مرتبط با حقوق فرهنگی آذربایجانی‌ها پس از استقلال جمهوری آذربایجان مطرح شد فعالیت دانشجویان و فعالین فرهنگی آذربایجانی که در دستگاه حکومتی صاحب منصب نبودند از تغییرات اجتماعی و سیاسی جدیدی خبر می‌داد.

همزمان در مجلس نیز تلاش‌هایی هرچند ناچیز برای احقاق حقوق آذربایجانی‌ها انجام شد نمایندگان علاوه بر مطرح کردن مشکلات آذربایجان مشکلات سایر آذربایجانی‌ها را در استان‌های دیگر مطرح می‌کردند. در جولای ۱۹۹۳ ابراهیم صراف یکی از نمایندگان از دولت مرکزی بخاطر انتصاب تعداد بسیار زیادی از مدیران غیر بومی در استان‌های آذربایجان انتقاد کرد و این امر را نوعی تبعیض دانست. همچنین آنها با تصویب برخی قوانین تلاش کردند تا امر برقراری ارتباط استان‌های هم‌جوار با جمهوری آذربایجان سهل و آسان شود. آنها اعتراض خویش را نسبت به عملکرد ارمنستان در بحران قره‌باغ ابراز داشته و تعدیل روابط ایران و ارمنستان و حمایت از جمهوری آذربایجان را خواستار شدند.

در ۶ آوریل ۱۹۹۳ محمد علی‌نژاد سرخانی نماینده تبریز بیانیه‌ای را به تصویب رسانید که ضمن محکوم کردن حمله ارمنستان، دولت ایران را ملزم به همکاری و حمایت جمهوری آذربایجان کرد در این بیانیه کمک روسیه به ارمنستان برای حمله به آذربایجان و جنایات مرتکب شده در سال ۱۹۲۰ توسط هنگ نهم ارتش سرخ را در آذربایجان مقایسه شده بود.

در ۱۳ آوریل ۱۹۹۳ کامل عابدین‌زاده نماینده مردم خوی در مجلس اقدامات ضدانسانی و ضدنژادی ارمنستان را در قبال جمهوری آذربایجان محکوم کرد.

استقلال جمهوری آذربایجان زمینه را برای احیاء هویت‌جویی آذربایجانی‌ها در هر دو طرف رود آراز فراهم کرد. هرچند در این میان تفاوت‌های بین هر دو طرف از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و ... است. در مصاحبه‌هایی که فعالین فرهنگی هر دو طرف انجام می‌دادند چنین برمی‌آمد که وضعیت این منطقه به وضعیت آلمان شرقی و غربی تشبیه شده بود. اوائل دهه ۱۹۹۰ بسیاری از آذربایجانی‌های آن دسته از رسانه‌هایی که لهجه آنرا به مسخره می‌گرفت و با استفاده از این رسانه‌ها ترک را به عنوان بی‌فرهنگ می‌شناساند مورد انتقاد قرار دادند. اخبار مرتبط به آذربایجانی‌ها سانسور می‌شد فعالین آذربایجانی بارها از این عملکرد شونیستی و نژادپرستانه رسانه‌ها نفرت خویش را ابراز کردند و در راه احقاق حقوق ابتدایی پامال شده خویش تلاش و کوشش بسیاری کردند. این تلاش‌ها به افزایش غرور قومی آنها منجر شد با وجود اینکه آذربایجانی‌های بسیاری در دستگاه حکومتی صاحب‌منصب بودند ولی باز هم آذربایجانی‌ها توسط رسانه‌های عمومی مورد تحقیر واقع می‌شوند. رسانه‌ها با استفاده از قدرت خویش درصدد این بودند تا این تفکر را به آنها القاء کنند تا برای رسیدن به پیشرفت و موفقیت مجبور هستند خود را با فرهنگ فارس و قوم پارس تطبیق دهند یا به اصطلاح Persainize شوند.

عنوان اصلی کتاب:

Borders and Brethren: Iran and Challenge of Azerbaijani Identity

پانوشت:

1- Brenda Shaffer

2- Massachusetts Institute of Technology

منبع:

www.bcsia.ksg.harvard.edu/publication

آذربایجان، ناسیونالیسم و راهی به سوی تحول

قهرمان حبیب زاده شورگولی



وقتی که دیوار برلین با هیجانی وصف‌ناپذیر بدست آلمانی‌ها ویران می‌شد، تقریباً تمامی دنیا بهت‌زده از شوق گریستند. تکه‌های دیوار معروف برلین که دهها نفر را قربانی عبور از خود کرده بود، همچون عتیقه‌های گرانقیمت مورد داد و ستد واقع شد و در موزه‌های تاریخی جهان قرار گرفت.

ملت‌های جهان قدرت ناشناخته‌ای را در لابه لای این واقع می‌کاویدند که توانسته بود حادثه‌ای چنین ناب و نادری را در تارک تاریخ به تصویر کشد. این قدرت ناشناخته سدهای پولادین جدایی، مسلسل‌های آتشین و ذهن‌های که این جدایی ظالمانه را تضمین و توجیه می‌نمودند را در هم می‌پیچد و اینگونه مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد.

به این ترتیب آلمان بعد از چند دهه جدایی به یکپارچگی خود دست می‌یازد.

تبلور چنین واقعه‌های اثرگذار تأملات شگرفی را در افکار عمومی ملت‌های جهان در

پی داشت. چرا و چگونه حوادثی به مثابه یک تند باد همه چیز را به باد تغییر و دگرگونی می‌گیرد؟

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق که از سلطه روس‌ها به عنوان قوم برتر بر ملت‌ها پیرامون خود شکل یافته و غول ابر قدرت دوم جهانی را پدید آورده بود نیز از جمله حوادث شگفتی‌ساز تاریخ جهان بوده است. اگر چه بعضی از صاحب‌نظران مسایل سیاسی ضعف مدیریت سیاسی، عدم توانایی تدارکاتی و نیز قدرت برتر تکنولوژیکی بلوک غرب را علت فروپاشی بلوک شرق (کمونیسم) معرفی می‌نمایند که در نهایت منجر به برداشته شدن دیوار برلین و همچنین استقلال حدود ۱۵ جمهوری از ملت‌های در بند روسها و... گردید اما واقعیت این رویدادهای تاریخی از حقیقتی روشن منبعث می‌شد و آن نیروی درونی و ذاتی ملتها بود که از تنوره گرم ناسیونالیسم و گرایش به بازسازی و توجه به اصالت و هویت ملی می‌جوشید. این قدرتی بوده است که برترین نقش را در بروز عجایب تاریخ ایفا می‌نماید. قدرتی که توانایی تغییر در مسیر تاریخ را بالقوه در بطن خویش نهفته دارد. ویژگی این قوه در آن است که انگیزه و موتور محرکه عملش این است که احیاء ریشه‌های تاریخی ملتها را در تار و پود اراده‌هایشان جا داده و اندیشه‌های بدیعی را پدیدار سازد. تکوین ناسیونالیسم و توجه به اصالت و هویت واقعی در میان ملتها

تقریباً فرایند مشابهی را سیر می‌کند که این فرایند را در میان ملت آذربایجان و با ویژگی‌های خاص آن می‌توان مشاهده نمود:

زمانی که آرام آرام سرودهای کهن ملی با علاقه یادگرفته و بر لب‌ها زمزمه می‌شوند و ادبیات حقیقی و میراث فرهنگی و قهرمانان تاریخی از نو بازنمایی می‌گردند می‌توان گفت که زمینه پیدایش اندیشه‌های بدیع ملی در حال جوشش و تعیمم است. این همان کاری است که در میان ملت آذربایجان در حال اوج‌گیری است. یادگیری تاریخ کهن آذربایجان و سرگذشت‌های عبرت‌آموز آن به طور معمول میان قشر تحصیل کرده آذربایجانی رایج است. براساس همین تحلیل و بازخوانی دوباره حوادث تاریخی مربوط به آذربایجان است که امروزه روشنفکران آذربایجانی نسبت به عملکرد گذشتگان خود با دیدی منتقد نگاه می‌کنند و معتقدند که باید تحولی بنیادین در رویکردهای ملی پدیدار شود. اینها همه حکایت از بیداری فزاینده در میان ملت ترک آذربایجان دارد.

رشد هدفمند و معجزه‌آسای احساسات ملی در سالهای اخیر به ظهور طیفی از روشنفکری منجر شد که به طور بنیادین به عمق یافتن حرکت ملی به عنوان یک اصل می‌نگرد. این معنا مبین این است که این طیف هیچگونه رغبتی به فعالیت‌های ظاهری که حالت اثباتی و خودنمایی را داشته باشد، ندارد. چرایی این امر دقیقاً به عدم لزوم این خودنمایی‌ها برمی‌گردد.

فرهنگ و هویت ملت ترک آذربایجان از چنان غنا و درخششی برخوردار است که احتیاجی به حرکات سطحی و اثباتی مقابل شوونیسم فارس ندارد. آنچه موفقیت دو چندان حرکت ملی را تضمین می‌کند غنا بخشیدن به فعالیت‌ها و رویکردهای فکری و توجه بیش از پیش به مسائل معرفتی است. تأمل حسابگرانه در فرم و نحوه رویکردهای تئوریک و عملی فعالین سیاسی و فرهنگی ملت در گذشته، قطعیت یافتن عدم توانایی نظریه‌های غیرملی (ایدئولوژیک، دکماتیک، جبرگرایانه و...) در ایجاد ثبات فکری و معیشتی را به اثبات می‌رساند و این موضوعی است که روشنفکران آذربایجان را عمیقاً متوجه خود ساخته است. در میان جوانان ترک آذربایجان اندیشه‌های بدیع هویت خواهانه رواج بسیاری یافته است که نشان از پویایی اندیشه و میل به تحول خواهی در باب حس ملی دارد. آنها کلید سعادت ملت را در سه چیز می‌بینند:

۱) زایش فکر خودشناسانه که جواب سؤال «من کیستم»، «من کی‌م؟» می‌باشد که این جواب به پالایش ذهنی از هویت‌های بیگانه می‌انجامد.

۲) معرفت عمیق به هویت و اصالت اجدادی در ابعاد مختلف فرهنگی، تاریخی و سیاسی و... که به شناخت و معرفت لازم می‌انجامد و دل را برای عشق ورزیدن به وطن و هویت ملی آماده می‌سازد.

۳) از بین بردن تمامی رذایل اخلاقی مهمترین آن رذایل منیت‌هاست در این قسمت یک فرد ملی از بدیها و زشتی‌ها پاک گشته و با قلبی صاف و بی‌آلایش قید و بندها را کنار می‌زند و به هیچ وجه به خود نمی‌اندیشد. چیزی که سراسر وجود او را شکل داده و به وجود او عینیت می‌بخشد عشق به ملت ترک و آذربایجان است. تن و روح او به آذربایجان تبدیل گشته است. این سه مورد لازمه و اساس فکری یک آذربایجانی آزاده‌ای است که می‌توان مضمون این ویژگی‌ها را بسیار مشاهده نمود. او تولدی دوباره یافته است که هیچگونه رذالتی را به وجودش راهی نیست. رشد و شکوفایی این متد خاص از ناسیونالیسم که صبغه‌های عرفان شرق را هم در خود تنیده «عشق» محور اساسی را در دستان با کفایت خویش قرار داده است.

ملیون حقیقی آذربایجان در این باب این مفاهیم معتقدند که بنیان حرکت ملی آذربایجان بر عشق و محبت استوار است. آنها می‌گویند ما نور روشنایی را خواهانیم و خورشید حقیقت را با تمام وجود می‌پرستیم و با آن زندگی می‌کنیم این به معنای نفرت از تاریکی نیست.

اگر با تلاش و عزم خود به دمیدن نور حقیقت رسیدیم و تاریکی در میان طلوع خورشید حقیقت زایل شد این هرگز به معنای نفرت ما از تاریکی نیست. بلکه دقیقاً عشق به حقیقت و روشنایی ملت ما را اثبات می‌کند. تبیین چنین نگرش‌های ظریف مبتنی بر تئوریهای کاملاً ملی یک چیز قابل توجهی را به جهانیان عرضه می‌دارد و آن انگیزه روشن تلاش و حرکت است. انگیزه‌ای که کمر همت به احیاء ریشه‌های تاریخی و اصالت هزاران ساله ملت ترک آذربایجان است.

حرکت بیداری ملی در میان ملت آذربایجان با چنین خلاقیت‌های فکری و عملی نشان می‌دهد که اگر ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم توانست بر ویرانه‌های جنگ و زیر آوارهای نابودکننده بمباران‌های اتمی اعجاز دوباره برخاستن و بودن را به دنیا اثبات کند ملت آذربایجان و روشنفکرانش نیز می‌توانند تولدی دوباره و درآمدن از پوستین پوشالی را تجربه نمایند...

آنچه به عنوان یک اصل شناخته شده و در لابه لای تئوری و عمل روشنفکران در حال رواج است همانا نگرش صرف عاشقانه به ملت و سرمایه‌های ملی است. اگر قرار است اقدامی در جهت احقاق منافع ملی آذربایجان به عمل آید. اساس این اقدام بر پایه عدم وارد آمدن کوچکترین ضایعه به سرمایه‌های ملی مبتنی باشد. یعنی هیچ کس دچار ضایعه نشود.

این اصل دقیقاً در مقابل حرکت‌های ظاهری و خودنما قرار دارد. بر مبنای این اصل هر گونه اقدام ضایعه بار که باعث زیان و صدمه فرد یا افرادی از حرکت ملی و یا منافع ملی شود عملی آنتی ملی محسوب می‌شود و از اقبال عمومی محروم است.

از این دید هر اقدامی در چارچوب حرکت ملی الزاماً باید تأمین کننده منافع ملی بدون کمترین ریسکی بوده باشد. مسلماً انتخاب روشها نیازمند هوشمندی و دارا بودن حس بالایی ملی و معرفت‌شناسی است.

سخن پایانی:

در مورد آذربایجان و حرکت ملی هویت خواهانه آن نمی‌توان فرمولی خارج از طبیعت دیگر ملتها ارائه نمود. آنچه از آلمان و شوروی و آبادانی ژاپن بعد از جنگ دوم جهانی یاد شد نشان از قدرت خارق‌العاده ناسیونالیسم در تغییر مسیر دارد و به نظر می‌رسد که در آذربایجان شکل مدرن‌تری از ناسیونالیسم در جریان است. چرا که این حس در اینجا خالی از هر گونه نفرت و مبتنی بر عشق محض است. بر این اساس جوهره اعجاز در آذربایجان حقیقتی عاشقانه خواهد بود.

نگاهی کوتاه به بخشی از افکار و آراء

دکتر سیدجواد طباطبایی

ی. ب. اردبیلی

بیوگرافی



دکتر سید جواد طباطبایی یکی از نظریه پردازان برجسته ایران است که آراء او محل نقد و بررسی فراوانی بوده است. طباطبایی پس از جفاهایی که منجر به ترك اجباری او از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شد! اندکی بعد یعنی در دهه ۷۰، ایران را به مقصد فرانسه ترك کرد.

سیدجواد طباطبایی در سال ۱۳۳۴ در آذربایجان و در شهر تبریز متولد شد. بعد از گذراندن دوران مقدماتی و تحصیلات متوسطه بعدها در فلسفه سیاسی موفق به اخذ دکترا از دانشگاه سوربن فرانسه شد. (ضمناً ارزشمندترین جایزه آکادمیک دانشگاه سوربن را نیز به خود اختصاص داد) دکتر طباطبایی در حال حاضر در پاریس اقامت دارند.

از جمله آثار و کتابهای او:

- درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران
- زوال اندیشه سیاسی در ایران
- ابن خلدون و علوم اجتماعی
- خواجه نظام الملک
- مفهوم ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه در اروپا
- دیپلماسی بر نظریه انحطاط ایران

در این شماره نشریه به جهت اهمیت موضوع و نظراتی که دکتر سیدجواد طباطبایی مطرح کردند ویژه‌نامه‌ای نه در خور شخصیت اندیشه‌ای و فکری آقای طباطبایی و نه در خور اهمیت موضوع مورد بحث اما تا آنجا که ممکن بود گذری کوتاه به آراء و نظرات مطروحه دکتر طباطبایی پرداخت کرده‌ایم.

ضمن اینکه با وقوف به اهمیت مباحثی چون سنت، یافته‌های دنیای غرب و تأثیر آن در فرایند شکل‌گیری آینده ایران، خوانندگان محترم را به این نکته نیز ترغیب می‌نمایم که با نگاهی علمی - تاریخی به اساسی‌ترین چالش‌هایی که در تار و پود زندگی اجتماعی‌مان تأثیر دارند توجه نموده و از مطلق‌گرایی و بی‌چون و چراپذیری هر نوع دیدگاه و فرمی دوری گزیده و به فراهم نمودن زمینه برای بیان خصوصاً دو موضوع پراهمیت «سنت» و «غرب» کمک نمایند تا نه زمان و نه امکانات و نه سرنوشت اجتماعی‌مان در پروژه «از ناخن پا تا موی سر باید غربی شویم!» و نه در پروژه‌های «متحجرانه دیگر» به بطلت گذرد.

از اینرو هدف پیگیری موضوع این است که با نگاهی عمیق، منطقی و جامع‌مند به کشف خواسته‌های درونی و پذیرش منطقی چکیده یافته‌های بشری دنیای پیرامون دست یابیم و این مسئله را از یاد نبریم که با تغییراتی که در افکار، اندیشه و طرز تلقی نسل‌های جدید جامعه حاصل می‌شود. زمینه‌سازی برای بیان چنین موضوعاتی از ضروریات فضای جامعه می‌باشد که در غیر اینصورت پیش‌بینی چگونگی انتخاب و حرکت اندیشه‌ای نسل جدید بسیار سخت و غیر قابل کنترل خواهد بود. ضمن اینکه از مطالب و مقالات ماهنامه «نامه»، روزنامه‌های شرق و همشهری و و کتابهای سید جواد طباطبایی بهره‌برداری شده است.



دموکراسی ، دولت و مفهوم مردم سالاری

دکتر سید جواد طباطبایی در باب واژه دموکراسی معتقد است که برای دموکراسی معادل «مردم سالاری» را نخستین بار آریان پور بر مبنای تلقی مارکسیستی خویش برای دموکراسی انتخاب کرده و به حکومت توده‌ها متکی است که راه را بر بدفهمی باز می‌کند. حال آنکه دموکراسی در اصل برای نفي هر گونه «سالاری» درست شد. و اگر در جامعه دموکراتیک بنا بر سالاری چیزی باشد، آن چیز «قانون» است و نه «مردم» و مردم تابع قانونی هستند.

مردم سالاری در حکومت‌های پوپولیستی نمود می‌یابد و در بسیاری از حکومت‌ها اقتدارگرا، اقتدار دولت از طریق بخشی از مردم که طرفدار دولت بودند اعمال می‌شده است. حال اینکه مشارکت عمومی از ویژگی‌های نظام‌های دموکراتیک است و نهایتاً مردم در تمامی سطوح حکومتی و مناسبات سیاسی، البته با قید قانون و با واسطه نمایندگان، شرکت می‌کنند.

دکتر طباطبایی در باب مفهوم، State که به «دولت» ترجمه شده، دولت را یک نهاد انتزاعی و مجرد می‌داند که با فرد یا افراد هیأت حاکمه هیچ نسبتی ندارد. افراد در دولت، بعنوان یک نهاد انتزاعی عمل می‌کنند ولی به هیچ وجه با آن اینهمان نیستند، و دولت به افراد تقلیل پیدا نمی‌کند. در همه حکومت‌های غربی از سلطنتی، جمهوری و غیره مثل انگلستان، آلمان، فرانسه، آمریکا امر مشترک این است که هیأت حاکمه همان دولت نیست. و دولت برخلاف هیأت حاکم امری مستقر و پا برجاست. و به نظر می‌رسد State با ایستادن هم ریشه باشد در حاکی که تصور ما از دولت چیزی گذرا است و پیوسته تلقی‌مان همان «دولت مستعجل» حافظ است. در واقع مردم از طریق نمایندگان خود در دولت حضور می‌یابند و حاکمیت از طریق نمایندگان مردم به سطح دولت ارتقا می‌یابد و مردم وسیله قوانینی که نمایندگان‌شان در مجلس تصویب می‌رسانند، در حکومت شرکت می‌کنند. و «منافع عمومی» مفهومی بنیادی در تمام نظام‌های دموکراتیک است و مردم وقتی که در اداره کشور و در نهادها حضور می‌یابند، سالاری نمی‌کنند بلکه مطابق منافع عمومی عمل می‌کنند. وقتی از مردم سالاری صحبت می‌کنیم، حتی اگر صحبت از اکثریتی ۹۰ درصدی باشد باز منافع خصوصی این ۹۰ درصد مدنظر است، نه منافع عمومی، چرا که منافع آن ده درصد لحاظ نشده است.

در نظام‌های دموکراتیک، دولت وقتی عمل می‌کند، منافع عمومی را مد نظر دارد نه اکثریت موافق را. آن نهاد مجردی که دولت نام دارد نماینده همه مردم است و باید مطابق منافع عمومی یک ملت عمل کند. مفاهیم دولت، ملت و منافع عمومی همگی از مفاهیم جدیدی هستند که از اندیشه و علوم سیاسی جدید نشأت می‌گیرند و از آنجا که در زمان شکل‌گیری دولت و نظریه‌پردازی در باب آن در ایران مفاهیم کلیدی و اساسی مورد نیاز را نداشتیم، دولت و هیأت حاکمه با هم یکی گرفته شده‌اند و در نتیجه نهادی مستقل و مجرد از هیأت حاکمه وجود ندارد. و چنین دولتی نمی‌تواند بازتاب‌دهنده مشارکت عمومی و مردمی باشد. در حاکی که در نظام‌های دموکراتیک موجود، دولت و رای شرایط کنونی و منافع حزب حاکم یا هیأت حاکمه عمل می‌کند. و در خصوص مردم سالاری دینی که در ایران در سال‌های اخیر مورد نقد و بررسی است دکتر طباطبایی نظری واژه شناسانه در جمع‌بندی «مردم سالاری دینی» دارد و به نظر او؛ مردم سالاری دینی جمع‌آضداد نیست. در بسیاری از دموکراسی‌ها دین

نقش مهمی دارد اما جایگاه استقرار دین را در نظام دموکراتیک باید تبیین کنیم. ما به دنبال هر چیزی یک صفت دینی اضافه می‌کنیم و توجه نداریم که هر چیز در جایی غیر از جای خودش باشد آسیب می‌بیند. بنابراین جمع میان حکومت که متعلق به حوزه عمومی است و دین به منزله گستره حقوق خصوصی غیرممکن است و تقلیل دادن مناسبات عمومی به حقوق خصوصی ضربه بزرگی به جامعه می‌زند و ایجاد بی‌نظمی می‌کند.

گزیده ای از دیدگاه دکتر طباطبایی در خصوص

فرم و محتوای نظام های حکومتی

در غرب نوع نگاهها هرچه باشد بحث بر سر فرم و مدل حکومتی نیست بلکه محتوای حکومت مطرح است اما در ایران فرمالیسم مطرح است و تا جایی که در فرم گیر کرده باشیم نمی‌توانیم مشکل و مسئله محتوا را حل کنیم.

اصل اندیشه سیاسی در نظام‌های حکومتی محتوای نظام‌های حکومتی است، نه فرم آن نظام‌ها. ما این موضوع را درست بلد نیستیم. یک چیزی از یونان تا قرون وسطی آمده است و بعد هم با دوره روشنفکری در اروپا جا افتاده است که اروپاییان به آن «رس پولیکا» می‌گویند و در نهایت ریبلیک شده است که ما آن را به جمهوری ترجمه می‌کنیم و من البته آن را به «حوزه مصالح عمومی» ترجمه می‌کنم. این حوزه مصالح عمومی یعنی اینکه وقتی شما آمدید و حکومتی درست کردید و مصالح عمومی در آن در نظر گرفته و تأمین شد، فرم حکومت می‌تواند سلطنتی باشد، می‌تواند جمهوری باشد و می‌تواند انواع دیگری از حکومت باشد. ولی هر چه باشد، حکومتی در دنیای جدید است و این مهم است. آنچه اهمیت اساسی دارد، محتوای حکومت است نه فرم آن. (منظورم این است که فکر نکنید من از یک فرم حکومتی خاصی دفاع می‌کنم.)

کشوری مثل سوئد و کشورهای اسکاندیناوی، بسیار سوسیالیستی هستند و اصلاً تابع لیبرالیسم به معنای آمریکایی و تاجری کلمه نیستند. البته تمام این نظام‌ها در متن دنیای جدید هستند و با همه روابط و مناسبات دارند و مثل آنها عمل می‌کنند و مثل آن تولید می‌کنند و توزیع می‌کنند ولی شما اصلاً جایی را نمی‌بینید که از نقطه نظر ظاهری شباهتی به آنها داشته باشد.

چیزی که مهم است این است که آمریکا و سوئد دو مدل کاملاً متفاوت از حکومت وجود دارد، یکی لیبرالیسم کاملاً پیشرفته و دیگری سوسیالیست کاملاً پیشرفته. جالب اینکه به لحاظ عملکرد هم هر دو موفق‌اند. به این دلیل است هر دوی اینها محتوای آزادی و برابری، مسائل مرسله قدیم و مصالح عمومی را در بنیاد نظام خودشان دارند. از اینرو این یک بحث عینی است که فرم حکومت چه سلطنتی باشد چه جمهوری مطرح نیست، بلکه بحث بر سر نهادهاست اینکه در کدام یک از این نظام‌های حکومتی، نهادهایی وجود دارد که بیشتر می‌تواند چهارچوبی را بسازد تا مطلقاً نتوان در آن کاری خلاف قانون، خلاف ارزش و خلاف مصالح عمومی انجام داد. کدام یک از آن مدلها می‌تواند این نهادها را درست کند؟ البته ما نظام‌های سلطنتی‌ای هم داریم که بیشترین نهاد را درست کرده‌اند. مثل انگلستان و البته سلطنتی‌هایی هم داریم که اصلاً نهادی درست نکرده‌اند مثل عربستان سعودی و جمهوری‌هایی هم داریم که بیشترین نهادها را درست کرده‌اند و جمهوری‌هایی داریم که اصلاً نهادی درست نکرده‌اند، بنابراین بحث بر سر فرم و مدل حکومتی نیست بلکه محتوای آن مطرح است.

ضمن اینکه غربی‌ها مضمون مفاهیم را روشن کرده‌اند و حکومت‌های لیبرال دموکراسی یا سوسیال دموکراسی‌شان نیز به دلیل اینکه فهم مفاهیم آن را درک کرده‌اند و بر ایشان روشن شده است اجرا می‌شود.

در مقابل نکته این است که ما اصلاً این مسائل را نمی‌فهمیم. حاج ملاهادی سبزواری داستانی نقل می‌کند و می‌گوید: شخصی نماز می‌خواند و در حین نماز با ریش خودش بازی می‌کرد، ندا آمد که «همچنان مشغول ریش هستی» او خیلی متنبه می‌شود و وقتی نمازش تمام می‌شود عصبانی می‌شود و دانه دانه ریش خودش را می‌کند و می‌گوید این ریش مرا از خدا جدا کرده بود. دوباره ندایی می‌آید که «شیخ، باز هم مشغول ریش هستی». مسئله این است که اصلاً مهم نیست که ریش داشته باشی و نماز بخوانی یا نداشته باشی و نماز بخوانی. مسئله مشغول بودن است. این مسئله همان فرمالیسم امروزی است. که ما نمی‌فهمیم این موضوعات چه چیزی هستند. چون امروزه این مسائل خیلی سیاسی شده و این نکته به فرمالیسم دامن زده است. شما تا جایی که در آن فرم گیر کرده باشید، نمی‌توانید مشکل و مسئله محتوا را حل کنید و تمام گروه‌های چپ و راست ما، اعم از اصلاح طلب و غیراصلاح طلب از آن فرمالیسم تبعیت می‌کنند و نمی‌توانند به مسئله نهادها بپردازند.

ایران، آینده ای متفاوت

گفتگو با دکتر سید جواد طباطبایی

❖ با توجه به تحولات اخیر، چه نسبتی بین بحرانهای فعلی ایران با مبانی اندیشه خود می‌بینید؟

✓ در مورد عمیقتر شدن بحران اجازه بدهید تا مطلبی را به خاطر شما بیاورم. ۸ سال پیش در مصاحبه‌ای با یک خبرنگار آمریکایی در فارین افرز گفتم که در ایران بحرانی آغاز شده است که در حال عمیقتر شدن و گسترش پیدا کردن در تمامی سطوح جامعه است. اگر این بحران ادامه پیدا کند و مسوولان جامعه از آن آگاه نباشند و ندانند که چه اتفاقی در حال وقوع است، به احتمال زیاد در طول یک دهه که اکنون فقط دو سال به انقضاء آن پیش‌بینی وقت مانده، روندی رو به تلاشی خواهیم داشت.

الان که داریم این صحبت را می‌کنیم، ۸ سال از آن تاریخ گذشته و من که دوباره بعد از ۲/۵ سال به ایران بازگشته‌ام، حس می‌کنم که این بحران باز هم عمیقتر شده و البته بحرانهای جنبی دیگری نیز بر بحران اجتماعی کشور اضافه شده و گسترش پیدا کرده است. فکر می‌کنم مسئله بسیار جدی است و حتی مهمتر از آن است که بتوانیم فکرش را بکنیم. من قبلاً هم گفته‌ام که ما علاقه‌ای نداریم که گاهی خود را در آینه نگاه کنیم و با خود رودررو شویم. این تئوری توطئه و امثال آن باعث شده است که همیشه فکر کنیم در بیرون از اینجا اتفاقاتی می‌افتد و این اتفاقات مانع از رسیدن ما به هدفمان می‌شود و ما هم از طرفی به آن توجیهی نداریم و از طرف دیگر ابزار و مفاهیم لازم را برای فهمیدن بحران در اختیار نداریم. مسئله این نیست که ما از امروز تصمیم بگیریم که به بحرانها توجه کنیم، چون این تصمیم‌گیری مسئله‌ای را حل نمی‌کند. زیرا ما مفاهیم لازم را برای درک بحران نداریم و بحران معنای درستی برای ما ندارد. مسئله بسیار مهم این است که بلوغ و وضع اجتماعی ما هنوز به جایی نرسیده که بتواند دستگاه مفاهیمی را در اختیار ما بگذارد با آن دستگاه بتوانیم مفاهیم، بحرانها و مشکلاتمان را ببینیم و وجوه پیچیده آن را فهم کنیم.

در مورد سوال شما مبنی بر ارتباط بحران کنونی با بحثهای من، باید بگویم من سال اول و دوم انقلاب متوجه

این مسئله شدم یا بهتر بگویم بو برده بودم که اتفاق مهمی در حال وقوع است!

با توجه به مطالبی که در دانشگاههای غربی خوانده بودم (تا زمان انقلاب من در خارج بودم و عمدتاً فلسفه سیاسی و فلسفه غربی خوانده بودم) بتدریج متوجه شدم که با این مطالب خوانده شده من، نمی‌توان بحرانها

و تحولات جامعه ما را ارزیابی کرد. بنابراین مجبور شدم که در مفاهیم خود تغییرات اساسی بوجود آورم. خیلی از مکتبهای فکری را کاملاً کنار گذاشتم چون متوجه شدم که مطلقاً کاربردی ندارد و نیز متوجه شدم که باید در خیلی از آنها دستکاری اساسی صورت بگیرد.

آثار اول من ناپخته بود و موضع‌گیری‌های من نیز کاملاً دقیق و درست و روشمند نبود. بنابراین اغلب کارهای اولیه در مقایسه با کارهای آخر هر چند که دارای موضوع یکسان هستند، اما از جنبه‌های متفاوت و زوایای مختلف، برحسب زمان بررسی گردیده است. از طرف دیگر تحولات جامعه، ایران (هم‌فکری و هم‌اجتماعی) من را متوجه این مسئله کرد که آن احساس اولیه من درست است و مطلب بنیادی همان است که فکر می‌کردم باید آن را دقیق‌تر بررسی کرد، و من هم سهیم را بر آن گذاشتم. اما چند نکته اولیه همچنان برای من باقی است. یکی مسئله زوال اندیشه در ایران و بی‌توجهی ۳۰۰ تا ۴۰۰ ساله ما به اندیشه است و اینکه ما از اواخر صفویه تاکنون متفکری نداشته‌ایم و پرسشهای جدید طرح نکرده‌ایم، پرسشهایی که از درون جامعه متحول ما بیرون بیاید. دومین مسئله که با مسئله اول مرتبط است، مسئله انحطاط تاریخی ایران است که بعد از صفویه (نیمه دوم صفویه) آغاز می‌شود و در کتاب اخیرم سعی کرده‌ام آن را توضیح دهم.

❖ به نظر شما آیا تحولات ربع قرن اخیر می‌تواند تلاشی باشد برای ممانعت از گسست تاریخی و فکری‌ای که شما در

یکی از کتابهایتان (ابن خلدون) توضیح دادید یا خیر؟ همچنین این تحولات را در کدام دسته قرار می‌دهید؟

✓ در کتاب ابن خلدون من بر روی مسئله سنت تأکید کردم. اکنون نیز به ابعاد جدید سنت پی بردم. در کتاب دیگری که قرینه آن کتاب است، روی اندیشه سیاسی جدید در غرب تأکید کردم و اینکه سنت در غرب چه معنایی دارد. من متوجه شدم که تحولات تاریخ ما و تاریخ اندیشه در ایران و اسلام با غرب سازگار نیست و به این نتیجه رسیدم که ما نباید تاریخ فرهنگ خودمان را با دستگاه مفاهیم غربی محک بزنیم.

من سعی کردم بعضی از مفاهیم را به تدریج وارد کنم. یکی از مفاهیم «گسست» است. یعنی ارتباط بین قدیم و جدید ما چگونه است؟ معمولاً می‌گویند که ما ملتی سنتی هستیم، ولی «نظام نظامی دست‌نشانده» ما را بیگانه کرد و ما باید به خویشتن باز گردیم و در حالی این سخن را می‌گفتیم که مفهوم سنت برای ما کاملاً روشن نبود. نظر من این است که ما از سنت بیرون آمده‌ایم، ولی نه از آن نوعی که در غرب ایجاد شده است و نباید این دو را یکسان دانست. به نظر من دو نظریه اساسی در مورد تحول در غرب وجود دارد، یکی مسئله گسست است یعنی همان مفهوم جدید، جدایی از گذشته و دوم مسئله تداوم است (سکولاریزاسیون). یعنی عصر جدید همان عصر قدیم است که سکولار شده است. به نظر من این «گسستی» است که در حین تداوم صورت گرفته است. یعنی ضمن اینکه آنها با سنت کار می‌کردند، سعی می‌کردند که جابه‌جایی‌هایی هم در مفاهیم سنت بوجود بیاورند. ولی در مورد ما، ظاهراً ما در داخل سنت قرار داریم (از نظر فکری و نه اجتماعی) و به نظر من سنت ما در جایی دچار بحران می‌شود که نمی‌توان دیگر در آن پرسشهای جدیدی طرح کرد. در اینجا است که برخی از روشنفکران گفته که ما باید قوی شویم، یعنی احتراز از سنت کنیم و این در مورد ما اتفاق افتاد و گسستی میان سنت‌گرایان و تجددگرایان ایجاد شد و دو نظام فکری و دو نظام تولید دانش در ایران شکل گرفت. یعنی حوزه در سنت ماند، و جریان بیرون از حوزه نیز به سراغ تجدد فاقد مبنا رفت و این باعث شد که حوزه ما متحول نشود. بنابراین در کشور ما برخلاف سایر کشورها، دو نظام تولید دانش در کنار هم قرار گرفتند، در حالی که در کشورهای دیگر، نظام تولید دانش فعلی، تحول‌یافته نظام دانش قبلی است، ولی ما در کشورمان از این مسئله احتراز کردیم. به طور کلی دانشگاه ما فاقد مبانی نظری بود و هیچ‌گونه بحثی هم در مورد این احتراز صورت نگرفت. بدین ترتیب ما نه یک اندیشه غربی را گرفتیم و نمی‌توانیم بگیریم چون مبانی آنها را نمی‌دانیم. و

نه با اینکه در سنت فکر می‌کنیم، ارتباط روشن و آگاهانه‌ای را با آن داریم. درست است که ما از بسیاری جهات مدرنیم، ولی در موضع‌گیری‌های اساسی، دستگاه مقولات ما عرفان ایرانی است. یعنی سنت با هویت ما عجین شده است و چون جای عرفان را نمی‌دانیم، مشکل پیدا می‌کنیم. فکر نکنید که در کشورهای غربی هیچ نوع عرفان و این نوع معنویت وجود ندارد، در آنجا هم وجود دارد، ولی جای آن را می‌دانند. مثلاً در مورد صنعت نمی‌توان به اشعار مولوی استناد کرد، چون در آن صورت دچار سرگردانی خواهیم شد و این دو اصلاً با هم سازگار نیستند. به طور کلی چون ما از سنت با یک نقادی درست احتراز نکردیم، دچار یک سرگردانی هستیم و عملاً مجبور شده‌ایم اندیشه سنتی را با ایدئولوژی‌های جدید بخوانیم.

❖ با توجه به انقلاب اسلامی که وجه مذهبی دارد، اگر بپذیریم که مضامین سنتی با مذهب عجین است، آیا این امکان بوجود آمده است که بتوانیم سنت را نقد کنیم و از طرف دیگر یک آگاهی عمیق‌تر نسبت به مفاهیم غربی پیدا شود؟ و اگر این آگاهی نسبت به مدرنیته عمق پیدا کند، آیا این امکان هست که سنت ما در معرض رویارویی نقادانه قرار گیرد؟

✓ ابتدا باید بگوییم که من سنت را به معنای جامعه‌شناختی آن به کار نمی‌برم، بلکه منظور من اندیشه سنتی است. یعنی بخشی از اندیشه که بر مبنای اسلام از یک طرف (کتاب و سنت) و برخی از مأخوذات پیش از اسلام از طرف دیگر، ایجاد شده است که در آن فقه، فلسفه، شعر و... وجود دارد. به نظر من اندیشه روشنفکری ایران نمی‌تواند به سنت توجه نکند، ولی متأسفانه احتراز از بحث‌های اساسی، اندیشه سنتی ما چه از انقلاب و چه بعد از انقلاب همچنان ادامه پیدا کرده و علت آن، این است که تا زمانی که اندیشه سنتی خود را جدی نگیریم و رودررو آن را نقادی نکنیم راه فهمیدن مسائل جدید غربی هم حتی بر ما فراهم نخواهد شد. به نظر می‌آید که نسبت به چند سال گذشته، جدیت خاصی در بین جوانها پیدا شده و دغدغه‌های آنها نیز عمقی پیدا کرده و البته این عمق در گذشته به هیچ وجه وجود نداشته است. در واقع ما در آستانه طرح پرسش اساسی و جدی‌تری قرار داریم که اگر این روند، عمیق‌تر شدن، ده سال دیگر ادامه پیدا کند، احتمال این وجود دارد که ایران به طور خیلی جدی فاصله زیادی نسبت به کشورهای اسلامی مشابه خود بگیرد. این روند در آغاز راه است. علت و منشاء آن، آگاهی مردم نسبت به جایگاه خود است. اما در مورد مساله سنت باید بگوییم که به طور کلی در دوران مشروطه، تلاش برای حل مساله سنت دچار شکست شد. مشکل ما این است که نه می‌توانیم فکر سنت را از خود بیرون کنیم و نه می‌توانیم کاری انجام دهیم که بتواند پاسخ به وسوسه درونی ما باشد. به همین ترتیب انقلاب اسلامی هم مانند بقیه تلاشها نتوانست این انتظار را برآورده کند. بنابراین بحران کنونی فقط خاص جمهوری اسلامی با این حکومت نیست، بلکه بحران ۲۰۰ ساله‌ای است که مدام در حال بازسازی است. مسئله این است که سرعت روند کنونی جهان زیاده‌تر شده است و فاصله ما هم از آن بیشتر و هر قدمی که برمی‌داریم نیز با شکست مواجه می‌شود.

در این متن، پرسش قدیمی چه باید کرد، مطرح می‌شود. ما کشوری هستیم که از منظر جامعه‌شناختی، تحول پیدا کرده‌ایم و در واقع این سطح از تحول را انجام داده‌ایم، ولی در حوزه طرح پرسش اصلی در ذیل گفتار جامعه‌شناسی شکست خورده‌ایم، بنابراین مسئله اصلی ما مسئله فکر و تفکر است و باید از آنجا مسئله را حل کنیم. فکر نکنید با این انقلابی که کردیم، خراب کردیم و اگر یک انقلاب خوب صورت بگیرد، درست می‌شود و مساله حل می‌شود. نه اصلاً این طور نیست. تحولات گذشته ماتحولات جامعه‌شناختی بودند، جنبش‌های اجتماعی بودند، ولی چون پشتوانه فکری نداشتند، با شکست مواجه شدند. الان مسائل اندیشه بیشتر از

جامعه‌شناسي اهميت دارد. به نظر من عميق‌تر شدن بحران حاصل يك روند طولاني و بر اثر شكست‌هاي ماست، ارزيابي درست اين است كه تحول بعدي يك تحول اجتماعي نخواهد بود، بلكه يك جنبش فكري خواهد بود! شايد در ۱۰ تا ۱۵ سال آينده اين تحول ادامه پيدا كند و هر كسي در حد خود آن را به جلو پيش ببرد و ممكن است در نتيجه اين تحول، ايران كاملاً از مختصات يك جامعه اسلامي جهان سومي و خاورميانه‌اي خارج گردد. بنده اميدوارم كه اين طور خواهد شد و ما اكنون در ابتدای اين راه قرار داريم.

❖ با توجه به اين تحولات و آن پيشينه ۲۰۰ ساله، آیا وقوع انقلاب اسلامي، حلقه گمشده اين تحول تاريخي بوده يا نه برعكس، نوعي سگته بوده است؟

✓ به نظر من اين انقلاب يك تحول اجتناب‌ناپذير بود و بايد بگويم كه مسئله سنت يك بار مي‌بايست مطرح مي شد. احتمالاً انقلاب اسلامي تنها، محملي بود كه توانست آنچه را تا آن زمان مغفول مانده بود با خودش همراه آورد و مطرح كند، ولي آیا لزوماً مثبت هم بود يا نه؟ مشكل مي‌توان گفت. ولي يك نکته را بگويم: سال پيش كه در واشنگتن يك كنفرانس ايران‌شناسي بود و من تازه از ايران رفته بودم، پيشنهاد شد كه در جلسه آخر، دو، سه نغري كه از ايران آمده بودند، جمع‌بندي كلي حرف‌هاي آخرين جلسه را انجام دهند. من در آن نشست، اين را مطرح كردم كه در ايران چند سالي است كه يك انقلاب اجتماعي در حال تكوين است كه آن انقلاب اجتماعي، تمامي آن ارزيابي هاي ما از گذشته را به احتمال زياد برهم خواهد زد و تاكنون اگر كليد تحليل ساختار دولت كليد فهم جامعه مدني بود، بعد از اين جامعه مدني ايران است كه كليد فهم دولت در ايران خواهد بود! به نظر مي‌آيد كه اين انقلاب اجتماعي، هم در حال رشد و هم در حال سرعت گرفتن و هم در حال عميق‌تر شدن است و اگر تا ۱۰ سال ديگر ادامه پيدا كند، يك تحول اساسي و انقلاب بنيادين ديگري احتمالاً صورت بگيرد كه ابعاد آن فعلاً براي ما ناشناخته است و ايران را به يك كشور كاملاً متفاوت تبديل خواهد كرد كه مطلقاً مختصات كنوني را در آن نمي‌توان پيدا كرد.

زيان مادري

بخشي از ازليت بود شناختي انسان

يعقوب بهادر



هانس گئورك گادامر در سال ۱۹۰۰ در ماربورگ آلمان متولد شد و در سال ۲۰۰۲ ميلادي چشم از جهان فرو بست. او فيلسوفي بود كه در دو هزاره، يعني هزاره دوم و سوم زندگي مي‌كرد و رخدادهاي گوناگوني را در زندگي مشاهده و تجربه كرد. رابطه او با فيلسوفان مختلف و تجربه حوادثي چون دو جنگ جهاني، بر فلسفه و اندیشه‌هاي او تأثير به سزايي داشت. «گادامر» به عنوان يكي از مهمترين هرمنوتيسين‌هاي قرن بيستم مطرح بود. او از منظري زباني و با رويكردي فلسفي - معرفت‌شناختي، مباحث هرمنوتيكی خود را مطرح كرد و اساساً كتاب «حقيقت و روش» او نقدي بر مباني زيباشناسي كانتی، تاريخيگري و

هرمنوتیک رومانتیکی «ویلهم دیلتای» بود.

وی تبیین‌های خود درباره زبان را از منظری هرمنوتیکی مطرح کرد و گفت: حقیقت چیزی نیست جز آنچه در زبان تجلی می‌یابد. زبان بعنوان امری انضمامی، همواره واقعیتها را می‌سازد. پس نمی‌توان زبان را تنها، ابزاری برای بازنمایی جهان خارج دانست. بلکه آن در یک کنش گفتاری واقعیت‌های پیرامونی را می‌سازد و شکل می‌دهد. آنچه در زیر آید بحث کوتاهی است درباره نظرات این فیلسوف در خصوص نقش و کارکرد زبان و ارزشمندی آن در هستی وجودی انسان در جهان که از نظران می‌گذرد. ضمناً از دیگر آثار هانس گئورگ گادامر فیلسوف و اندیشمند آلمانی می‌توان بجز مقالات به کتابهای زیر اشاره کرد: «هرمنوتیک فلسفی» (۱۹۷۷)، «دیالکتیک هگل و پنج درس هرمنوتیکی» (۱۹۷۶) «هشت درس فلسفی درباره افلاطون» (۱۹۸۰)، «خرد در دوران علم» (۱۹۸۳)

«گادامر» اصلی‌ترین و محوری‌ترین کار خود را در سن ۶۰ سالگی، با انتشار کتاب «حقیقت و روش» تدوین کرد. به جرأت می‌توان گفت: کتاب «حقیقت و روش» (۱۹۶۰) اساس نگاه و نگرش هرمنوتیکی را معکوس کرد. این کتاب که در سه موضوع اصلی، پیرامون زیبایی‌شناسی، زبان و تاریخ است، اساس نگاه متداول به معرفت و علم را به پرسش می‌کشد.

«گادامر» در این کتاب، برخلاف عنوان آن، بر این نکته پافشاری می‌کند که روش فلسفی درست و صحیح برای رسیدن به حقیقت وجود ندارد. بنابراین می‌توان گفت: برخلاف کتاب «هستی و زمان»، اثر «مارتین هایدگر» که (واو) بین هستی زمان، ایجاد عطف می‌کند؛ (واو) بین حقیقت روش، دلالت بر انفصالی انضمامی دارد؛ یعنی همواره بین حقایق و روش ثابت و یگانه، افتراق وجود دارد.

«گادامر» در کتاب «حقیقت و روش» هرگز روشی یگانه و مستقل را برای حصول به حقیقت - اگر حقیقتی غایی یافت شود - پیشنهاد نمی‌کند. او وسوسه رسیدن به یک روش غایی را حاصل چیرگی علم و نگاه پوزیتیویستی در دوران روشنگری می‌داند و تأکید می‌کند، تجربه زندگی انسانها، همواره بر نارسایی روش‌شناسی دلالت دارد.

این تجربه زندگی ساختی از بودن در جهان انسانی است که تنها به واسطه زبان قابل بازشناسی است، زیرا اساساً بدون زبان تجربه‌ای محقق نمی‌شود. معنای تجربه در ارتباط و کنشی متقابل، به واسطه زبان صورت می‌گیرد. زبانی که «گادامر» از آن سخن می‌گوید، نه ابزار ایجاد ارتباط در نظامی از علائم، بلکه نوعی موهبت هستی‌شناختی در راستای هویت‌بخشی به انسان است. او موطن آدم را به واسطه زبان باز می‌شناسد و حقیقت زاد و بوم را استوار بر عرصه زبانی و مقدم بر موطن جغرافیایی می‌داند. زیرا این زبان مادری است که در هر انسان بنا به هویت خاص او بخشی از ازلت بود شناختی وی را رقم می‌زند.

از آنجایی که زبان ساختاری واقعیت‌ساز دارد، همواره وجهی عمومی می‌یابد که باعث سهم شدن دیگران در تجربیات ما می‌شود. همان طور که «ویتگنشتاین» نیز می‌گوید، زبان خصوصی وجود ندارد،

بلکه آن، در عرصه عمومی اگرچه وجهی آشکارگی را القاء می‌کند، اما همواره می‌تواند مهمترین وسیله برای پنهان کردن عقاید باشد. ماهیت انضمامی زبان که ساختاری شبکه‌ای دارد، طی اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد.

به زعم «گادامر»، زبان همواره ماهیتی «همپرسه‌ای» دارد. او گفت و گو یا همپرسه را شناخت سؤال و کوشش برای رسیدن به پاسخ مناسب آن سؤال می‌داند. در راستای کنش زبانی است که زوایای پنهان جهان نمایان می‌شود، زبان چون آذرخشی جهان را نمایان می‌سازد. در شعله پنهان زبان، عالم در وضوحی خیره‌کننده نمایان می‌شود. حتی اگر زان پس، همه سراسر تیرگی باشد، اما خاطره تصویری انسان راه را از طریق همان روشنگری زبان، در یک لحظه باز می‌یابد. بدین سان می‌توان گفت، زبان ساحت بنیادین هر تجربه و شناخت است. در ساحت زبان، که گفت و گو وجه ذاتی آن است، همواره محیطی ایجاد می‌شود که در آن هر دو طرف به فهمی متقابل می‌رسند و در ضمن این توافق در محیط است که واقعیتها شکل می‌گیرند. البته به این شرط که گفت و گو به صورت واقعی باشد، یعنی همواره غیرهدایت شده باشد.

با توجه به این ماهیت زبانی است که «گادامر» تأکید می‌کند، حقیقت نه از راه روش، بلکه از راه دیالکتیک به وجود می‌آید. این دیالکتیک مبنایی برای همپرسه قرار می‌گیرد، زیرا فهم و درک متقابل در منش زبانی جهان، همواره مستلزم گفت و گو است. گفت و گو در قالب متن و میان نسلهای نیز ممکن است.

به زعم «گادامر»، گفت و گوی هرمنوتیکی، به صورت مداوم و دیالکتیکی، بین دو افق معنایی مختلف صورت می‌گیرد. یعنی بین افق متن و افق مخاطب یا بین افق دیروز و افق امروز. ما در منش زبانی هرمنوتیک، افق بیگانه را امروزی می‌کنیم. در هم شدن افق‌ها یعنی ساحت گذشته را در موقعیت معاصر خود شناختن.

در تعریف «گادامر»، افق یعنی زاویه نگرش و دیدی که امکان مواجهه با متن را محدود می‌کند. بنابراین، افق گذشته و سنتی منطقی را برای متن فراهم می‌سازد که تجربه‌ای ویژه برای همان دوران است. ما امروز به عنوان مخاطب معاصر و منحصر به فرد متن در افق معنایی خود قرار داریم. فاصله زمانی، افق معنایی یا چارچوب مفهومی متن را تغییر می‌دهد. بنابراین باید گفت: این متن است که در افق معنایی دوران ما فهم می‌شود و ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم خود را در افق متن قرار دهیم. بدین ترتیب افق متن چیزی جز افق معنایی مخاطب متن نیست. «گادامر» بر این نکته تأکید دارد که افق معنایی را سنت و موقعیت کنونی ما شکل می‌دهد. هرگاه ما متن را به افق معنایی خود انتقال دهیم، «درهم شدن افق‌ها» شکل می‌گیرد و تنها با درهم شدن افق‌هاست که گفت و گوی بین گذشته، سنت و امروز میسر می‌شود.

«گادامر» با تأکیدی که بر زبان دارد، مشخص شدن سرشت سنت را در زبان می‌داند و تقدم فهم «سنت زبانی» را بر تمام دیگر شکل‌های سنت رجحان می‌دهد. زیرا اساساً سنت سرشتی زبانی دارد.

آگاهی ما، که متأثر از تاریخ و سنت است، در زبان محقق می‌شود. اینکه در واقع چه چیز قابل پرسش است یعنی همان اصل اساسی برای گفت و گو، قدرت حقیقی آگاهی و درک هرمنوتیکی را فراهم می‌سازد. همانطور که پیشتر ذکر شد، هرمنوتیک فلسفی «گادامر» برخلاف نوع رمانتیک آن که در آثار «شلایرماخر» و «دیلتای» دیده می‌شود، بر نابسندگی قوانین و قواعد حصول به حقیقت تأکید دارد و نوعی از پیوستگی کل تجربه‌های انسانی در جهان را به واسطه زبان القاء می‌کند. «گادامر» این تجربه را از آنجا که باید ناگزیر فهمیده شود، در گفت و گو محقق می‌داند. او اساس این تجربه را در مواجهه افق سنت و زمان معاصر قابل بازشناسی می‌داند. اگر درهم شدن افق‌ها به واسطه زبان صورت می‌گیرد یعنی آنچه ما تاکنون بررسی کردیم، باید دید که خود سنت به عنوان یکی از افق‌ها چه معنایی دارد؟

«گادامر» بر این باور است که فهم و تأویل بشر از متن، همواره یک منش تاریخی و زبانی دارد. در عرصه تاریخی، ما همواره با پیش فهم و پیش داوری مواجه هستیم. تمام فهم ما در افق معنایی امروز، به واسطه پیش داوریها به سنت می‌پیوندد. این پیش داوریها در برابر افقها و برداشتهای دیگر آزموده می‌شوند. به عبارت دیگر زمان حال فقط از نیات و نحوه دیدن و پیش‌داشتهای به ارث مانده از گذشته فهمیده می‌شود. بدین ترتیب ما همواره در داخل سنت قرار داریم و نباید پنداشت که سنت در برابر ما قرار دارد.

وظیفه ما در برابر سنت یعنی همان پیش‌داشتهای و پیش داوریها، که همواره همراه ما هستند، مقابله با آنها نیست؛ بلکه تعالی بخشیدن به آنها است. ما باید به تمام پیش‌داوریهایی که در پس ادراکات زیبایی‌شناختی، تاریخی و هرمنوتیکی - زبانی ما نهفته‌اند تعالی ببخشیم زیرا اساساً بدون پیش‌داوری چیزی قابل فهم نیست.

«گادامر» موضع خود را درباره پیش‌داوریها، به مثابه سنت، مشخص می‌کند و همان طور که درباره روش غایی برای رسیدن به حقیقت گفته بود تأکید می‌کند که چنین القائاتی در نفی پیش‌داوریها حاصل روشنگری و خرد ناب گرا و استعلائی قرن ۱۸ میلادی است. «گادامر» در فهم هرمنوتیکی خود، عنصر پیش داوری و مواجهه افق سنت و افق مخاطب را قطعی می‌داند و می‌گوید، تمام فهم ما در افق معنایی معاصر حاصل پیش‌داوریهای سنتی ماست. اگرچه می‌توان گفت، این رویکرد به عدم قطعیت در روش و دخیل دانستن پیش‌داوری و به عبارت کلی‌تر، موضع ضداثباتی‌گری «گادامر» حاصل احکام رادیکال و قطعی دوران روشنگری است، اما فیلسوفان معاصر او نیز این رأی را به باد انتقاد گرفته‌اند. از جمله مهمترین این افراد «یورگن هابرماس» است. او در مجادلات خود با «گادامر»، که اصولاً به صورت غیرمستقیم بود، تباین بین حقیقت و روش را خطا می‌انگارد و برخلاف «گادامر» می‌گوید، نظریه تأویل باید در عرصه روش‌شناسی نیز دخالت کند. به زعم «هابرماس»، «گادامر» خود دچار تعبیر ناتمام و غیردیالکتیکی روشنگری شده است.

اگرچه «گادامر» زبان را غایتی برای بودن در جهان می‌شناسد و انکشاف جهان را از طریق زبان، که منحصر به انسان است، میسر می‌داند و می‌گوید جهان و زبان ساختی جمعی دارند؛ اما به واقع دچار

کاستیهای نظری استاد خود «مارتین هایدگر» شده است. او که در ادبیات خود همواره تحت تأثیر «هایدگر» قرار دارد، نتوانسته این کاستیها را از میان بردارد.

- گادامر موطن آدم را به واسطه زبان باز می‌شناسد و حقیقت زاد و بوم را استوار بر عرصه زبانی و مقدم بر موطن جغرافیایی می‌داند.

- «گادامر» با تأکیدی که بر زبان دارد، مشخص شدن سرشت سنت را در زبان می‌داند و تقدم فهم «سنت زبانی» را بر تمام دیگر شکلهای سنت رجحان می‌دهد.

- زبان مادری است که در هر انسان بنا به هویت خاص او بخشی از ازلت بود شناختی وی را رقم می‌زند.

«هابرماس» در نقد خود از «گادامر» جدای از بحث روش و حقیقت و نسبت آنها، به مفهوم سنت در آراء «گادامر» نیز خرده می‌گیرد. او درک «گادامر» از سنت را محدود می‌داند و نتیجه فرو کاستن سنت به پیش‌داوری را در گفت و گوی افق امروزی با سنت، راهی جز پذیرش سنتها و پیش‌داوریها نمی‌داند. اگر چنین باشد که فهم متأخر ما همواره متأثر از پیش‌داوریهای ما باشد، هیچ گاه زمینه انتقاد و نفی پیش‌داوریها فراهم نمی‌شود. پس باید بر مدار یک افق مشخص و ثابت حرکت کرد. به عبارت بهتر، تمجید از پیش‌داوریهای نهفته در سنت، متضمن نفی توانایی و قابلیت نقد و به چالش کشیدن آنها است. البته «گادامر» در پاسخ به این انتقادات از ماهیت گفت و گوی بین افقها سخن می‌گوید و درک و نقد افقها را به واسطه زبان میسر می‌داند. او با صراحت می‌گوید، در جهان وجود داشتن یعنی زبان داشتن.

نگاهی به راهبردهای مواجهه با زبان و هویت قومی در فرایند تحولات اجتماعی

اتابک نمینی

مقدمه

از زبان گاهی به عنوان کلید شبکه‌های ارتباطی^۱ و گاه به عنوان سرمایه‌ای فرهنگی یاد می‌شود که افراد با تسلط بر آن، می‌توانند علاوه بر برقراری روابط اجتماعی، نوعی هویت ویژه را کسب کنند. پس هویت فرد، چه در سطح قومی و چه در سطح ملی، تا حدودی بستگی به زبانی است که او فرا می‌گیرد. زبان بومی که یکی از مؤلفه‌های هویت قومی افراد است، حیطة و شبکه ارتباطی فرد در جامعه را رقم می‌زند و در فرایند شکل‌گیری هویت، تعیین‌کننده جمعی است که فرد به آن احساس تعلق می‌کند. با این توصیف، آموزش زبان بومی یا قومی نیز به لحاظ اهمیت آن در نظام روابط اجتماعی و جامعه کل، حائز توجه خاصی است. سیاست‌های آموزشی کلان در خصوص نفی یا اثبات ضرورت آموزش زبان قومی، نتایج و تبعات جامعه‌شناختی قابل تأملی به همراه دارد.

واقعیت این است که موضوع زبان قومی و چگونگی پرداختن به آن، تنها مربوط به کشور مانیست. بیشتر کشورهای جهان، با داشتن اقوام و زبان‌های متنوع و متعدد، به نوعی با این مسأله مواجه هستند. در اروپای امروزی فقط ایسلند و پرتغال کشورهای تک‌زبانه هستند، به عنوان نمونه، بلژیک یک کشور سه زبانه است که شاهد تنش‌های بسیاری در زمینه زبان بوده و برای آن قانون‌های بشماره وضع کرده است. در آفریقا، چند زبانگی به شدت و در همه جا رایج است. کنیا، تانزانیا، اوگاندا و نیجریه، زبان دوران استعماری خود، یعنی انگلیسی را نگه داشته‌اند و آن را زبان رسمی خود به حساب می‌آورند.

تنها تانزانیا توانسته است یک زبان بومی آفریقا، یعنی «کی‌سواحیلی» را همانند یک زبان ملی در سطح کشور گسترش دهد. در آمریکای شمالی، چه در ایالات متحده و چه در کانادا، زبان‌های بومی در کنار انگلیسی، وضعیت دو زبانه‌ای را به وجود آورده‌اند. در هر دو کشور، بومیان یا در جامعه کل ادغام شده‌اند و زبان‌هایشان رو به نابودی هستند، یا در محدوده‌های جغرافیایی جداگانه‌ای زندگی می‌کنند و زبان‌های خودشان را به کار می‌برند. در آمریکای لاتین، در کشورهایمانند مکزیک، بولیوی و پرو، در پی هجوم استعمارگران اسپانیایی و پرتغالی موقعیت‌های چند زبانی پدید آمد.^۲

کشور ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. ملت ایران، ترکیبی از اقوام، زبان‌ها و گویش‌های مختلف است. در این صورت، همانند بسیاری از کشورهای دیگر، به آنها اشاره شد، ایران نیز با مسأله دو زبانگی مواجه است. دو زبانگی از زوایای مختلف آموزشی، فرهنگی و اجتماعی قابل تأمل و بررسی است که هر یک مباحث وسیعی را به خود اختصاص می‌دهد.

در این مقاله سعی بر آن است که از بعد اجتماعی موضوع زبان بومی و رابطه آن با هویت قومی بررسی شود و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که با رسمیت دادن به آموزش زبان قومی و تقویت هویت قومی، انسجام اجتماعی و وفای ملی کاهش می‌یابد یا تقویت می‌شود. اصولاً هویت قومی چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟ و در نهایت، راهبرد ملی در مواجهه با چنین مسأله‌ای چه می‌تواند باشد؟

زبان و هویت قومی

از نظر لغوی واژه قومیت از یک ریشه یونانی گرفته شده که در معانی نژاد، مردم، ملت و قبیله به کار می‌رفته است. اما کاربرد جدید این واژه در معنای محدودتر، به مردمان اولیه و آثار گذشتگان اطلاق می‌شود، گو این که در همین کاربردها نیز تا حدودی معانی اولیه را در خود حفظ کرده است؛ به ویژه در جاهایی که بحث به نژاد و ملیت مربوط می‌شود.^۳

مباحث مربوط به قومیت عمدتاً در آمریکا و توسط مکتب شیکاگو مطرح شد. صاحب‌نظران این مکتب نشان دادند که قومیت و خصوصاً نابرابری‌های مبتنی بر آن، ریشه در اختلافات زیست‌شناختی ندارد، بلکه بر عوامل فرهنگی و اجتماعی مبتنی است. آنها در اشاره به چنین تفاوتی، واژه قومیت را به کار بردند. به این ترتیب آن را از واژه نژاد که تکیه بر تفاوت‌های زیست‌شناختی دارد، متمایز کردند.^۴

با وجود صراحت نسبی در مفهوم قومیت که با شاخصه‌های فرهنگی مانند زبان، آداب و رسوم و... مشخص می‌شود، مفهوم هویت تأمل بیشتری را می‌طلبد؛ خصوصاً زمانی که هویت با قومیت ترکیب شود و سازه

مشترکي را به وجود آورند. اگرچه جامعه‌شناس معروف ماکس در تعبيري روان، هويت قومي را به عنوان يك اعتقاد ذهني برمي‌شمرد اما چنانچه بخواهيم دقت مفهومي بيشتري اعمال كنيم، بايد نگاهی به چگونگی شکل‌گیری هويت قومي در کودکان داشته باشیم.

هويت قومي کودکان را بايد در زمينه بروز و توسعه «خود» آنها مورد توجه قرار داد. اين واقعيت، بصيرت مناسبی را برای مطالعه احساس بزرگسالان از هويت قومي فراهم می‌کند. بلوغ کودکان و ادراك قوميت در آنان با نوعي استحال و دگرگونی عمیق همراه می‌شود. اين تغيير و دگرگونی با فرایند رشد شناختي ملازم و همراه است. به عنوان مثال، «فرانسیس ابود» به اين موضوع اشاره دارد که در یکی از مراحل رشد شناختي که «پیاژه» آن را مرحله پیش عملکردي (سنين ۲ تا ۷ سال) نامیده است، کودکان نوعي گرایش شديد به اين امر دارند که در قالب گروهی که به آن تعلق دارند یا گروهی که به عنوان گروه متفاوت آن را رد می‌کنند، مورد توجه قرار گیرند. در اين قسمت از مرحله عملکردي، آنها قادر به تفکر عقلاني هستند و بردباري و تحمل بيشتري در مابل ديگران و همچنين نوعي همدلي و درك کودکان ديگر که به نظر آنها متفاوت می‌آیند، از خود نشان می‌دهند.

این یافته‌ها حکایت از آن دارد که رشد آگاهی قومي، اگر چه مرتبط با رشد شناختي است، اما آینه تمام‌نمایی از رشد عقلاني کودکان نیست. به هر تقدیر، با بلوغ شناختي، قوميت نیز که در وهله اول به صورت يك تصوير یا مجموعه‌اي از خصايل فیزیکی است، در ساختار ذهني فرد جاي می‌گیرد. آنچه در اين ساختار ملاحظه می‌شود، شامل زبان، آداب و رسوم، شواهد فرهنگی و دانش عمومي در خصوص گروه قومي است که فرد به آن تعلق دارد. ابود و اسکري با مطالعه‌اي که در آن «خودقومي» دانش‌آموزان را با دانشجویان دانشگاه مورد مقایسه قرار دادند، اظهار داشتند که خانواده نقش اساسي در فرایند شکل‌گیری هويت قومي ایفا می‌کند. به عبارت ديگر، خانواده به صورت انکارپذير به عنوان يك منبع سنتي برای اطلاعات فرهنگی، تاريخي و حتي اساطيري قومي عمل می‌کند که فرد به آن تعلق دارد.^۵

نوع تقاضاي محصولات فرهنگی که توسط انسان انجام می‌شود، به کار می‌رود. در اين تعبیر، ساختار فرهنگی معنا که باعث تحول شخص و هويت او می‌شود، امکان دروني شدن آن را نیز فراهم می‌کند. بنابراین هويت نه تحميل شدني است و نه يك واحد ناهماهنگ با کل؛ هويت در يك زمينه فرهنگی شکل می‌گیرد. اين امر دلالت دارد بر اين که زمينه فرهنگی، فرصت‌هاي استقرار هويت فردي را معین می‌کند و آن طوري که در شکل‌گیری هويت از آن صحبت می‌شود، آن را تکمیل می‌دهد.

چنانچه اشاره شد، بخش انکارپذيري از متن فرهنگی قوميت‌ها، زبان آنان است. زبان بومي و مادري افراد یکی از دومین عوامل زمينه‌اي است که فرد با تخصیص تمایز آن با اقوام ديگر و تشابه آن با هم‌زبانان خود، در راه تشخیص تمایز آن با اقوام ديگر و تشابه آن با هم‌زبانان خود، در راه تشخیص و تفکیک هويت قومي خود قدم برمی‌دارد. با اين توصیف می‌توان ادعا کرد انواع سياست‌هايی که در سطوح ملي کشورهاي مختلف برای قبض و بسط آموزش زبان‌هاي قومي تأثیرگذار است. در پی اين موضوع، پرسش ديگري شکل می‌گیرد، به اين شرح که: «آیا هويت‌هاي قومي و همچنین زبان‌هاي قومي در يك کشور بايد توسعه داده شوند یا خير؟ و در هر صورت، تأثیر اين سياست‌ها بر انسجام اجتماعي و وفاق ملي چیست؟»

اعمال سیاست‌های مطالعه نشده در این موارد ممکن است، عوارضی مانند اختلال نمادی و یا تا حدودی، اختلال نمادی ضعف در احساسات، پنداشت‌ها، رموز و اصول مشترك است. به عبارت دیگر، اختلال نمادی چیزی جز نارسایی در «سمبولیسم ابزاری» و «سمبولیسم شناختی» در سطح جامعه نیست. این در حالی است که یکی از مقتضیات اساسی نظم اجتماعی، وحدت نمادی است.

با توجه به این که وسیله بالا فصل وحدت نمادی، زبان طبیعی و مشترك ملی است و از سوی دیگر، هدف راهبردی یا سیاست فرهنگی ملی است و از سوی دیگر، هدف راهبردی یا سیاست فرهنگی کلان جامعه، چیزی جز رعایت این اقتضای کارکردی، یعنی وحدت نمادی نیست^۶، حال نوبت پاسخ به این سؤال می‌رسد که: «جامعه باید کدامین راهبرد کلان را در مواجهه با قومیت‌ها و خرده فرهنگ‌های مختلف اتخاذ کند؟»

راهبرد ملی در برخورد با مسأله

به عنوان يك سیاست ملی و کلان در مواجهه با چنین مسأله‌ای، می‌توان به سه راهبرد اشاره کرد:

۱- راهبرد تکثرگرایی مفرط؛

۲- راهبرد یکسان‌سازی یا تکیه شکلی فرهنگی؛

۳- راهبرد وحدت در کثرت^۷

اتخاذ هر يك از این راهبردهای سه‌گانه، نتایج و پیامدهای خاص خود را در نظام اجتماعی به دنبال خواهد داشت. راهبرد تکثرگرایی مفرط اشاره به سیاستی دارد که مبتنی بر آن، بدون توجه به موضوع انسجام و وفاق ملی، سعی می‌شود تا خرده فرهنگ‌های مختلف هم‌عرض یکدیگر توسعه داده شوند. در قالب موضوع مورد بحث این مقاله، نمود عملی این سیاست را می‌توان در شرایطی ترسیم کرد که اقوام موجود در هر کشور، تنها به زبان خود تکلم کنند و آموزش زبان نیز مبتنی بر توسعه زبان قومی و محلی باشد.

این راهبرد که به تعدیل شده در يك کشور صنعتی همانند کانادا تجربه شده است، شاید به دلیل نبودن مقتضیات اجتماعی و فرهنگی، نسخه قابل صدوری برای کشورهای جهان سوم نباشد. پرداختن به این راهبرد. خود تکثیر سریع خرده فرهنگ‌های مختلف را که در فرایند تفکیک اجتماعی صورت می‌پذیرد، در پی دارد. این فرآیند شرایط بالقوه اختلال نمادی را در جامعه به وجود می‌آورد، مگر این که جامعه بتواند به همان نسبت انسجام اجتماعی را که یکی از ابعاد آن وحدت نمادی است، در سطوح دیگر تأمین کند.

این در حالی است که آن دسته از کشورهای در حال توسعه که دچار مشکل مزمن ضعف در انسجام اجتماعی هستند، هنوز در ابعاد چهارگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نهادینه نشده‌اند. به عبارت دیگر، وفاق اجتماعی در این کشورها ضعیف، محدود و شکننده است. در چنین شرایطی، اعمال گزینه اول ممکن است نه تنها به تحکیم وحدت نمادی کمک نکند، بلکه نوعی بی‌ثباتی اجتماعی را نیز در پی داشته باشد.^۸

در قالب راهبرد دوم، نوعی سیاست یکسان‌سازی فرهنگی در توصیف چگونگی شکل‌گیری و ورود قومیت در ساختار هویت فرد، پژوهشگران به چند مرحله اشاره دارند. از جمله آنها می‌توان از مرحله «پدیداری قومی» و

مرحله «قوم هویت قومی» نام برد. پدیداری قومی توسط بسیاری از محققان به عنوان مرحله‌ای از کشف هویت در نظر گرفته شده است. «فینی و تارور» در مطالعه‌ای مبتنی بر مصاحبه، که روی ۲۴ نفر از آمریکایی‌های آفریقایی تبار انجام دادند، دریافتند که برخی از آنان حتی در سنین ۱۲ تا ۱۴ سال به مرحله پدیداری قومی خود وارد شده‌اند. این افراد اظهار داشته‌اند که علاقه‌مندند، اطلاعاتی درباره میراث قومی خودشان به دست آورند. به همین منظور، بعضی از آنها به صورت فعال و از طریق صحبت با خانواده و دوستان در خصوص موضوع قومیت، خواندن کتاب در این باره و تفکر درباره تأثیر هویت بر زندگی‌شان وارد این مرحله شده‌اند.

شبهه همین توصیف از مرحله پدیداری را در آثار دیگر فینی می‌توان یافت؛ جایی که وی رشد هویت را بین ۱۶۴ آمریکایی آسیایی، آمریکایی لاتین و آفریقایی تبار ۱۵ تا ۱۷ ساله مورد بررسی قرار داد و به نتایج مشابه رسید). در پژوهش مشابه دیگری، زئون و گارسیا و اکیوز، رشد هویت قومی را بین دانشجویان کالج آمریکایی کره‌ای تبار مورد مطالعه قرار دادند. آنها گزارش کردند که اکثر دانشجویان مورد مطالعه، مقطع مشخصی را می‌توانند معین کنند که به آمریکایی و یا سفیدپوست نبودن خود، وقوف پیدا کرده‌اند. آنها در واقع دریافته‌اند که با سفیدپوستان آمریکایی راحت نیستند و بدین ترتیب، ضمن کشف هویت قومی به دنبال گروه مشابه خود بودند.

پس از مرحله پدیداری هویت قومی، اقلیت‌های قومی به دنبال شکل‌دادن هویت قومی خود می‌روند. مطالعات انجام شده در آمریکا حکایت از آن دارد که اقلیت‌های قومی موجود در آن کشور، در این مرحله به دنبال عضویت در گروه اقلیتی مشابه خود هستند و سعی دارند پایگاه قومی مناسب کسب کنند. همچنین، پژوهشگر دیگری که روی دانشجویان آمریکایی ژاپنی تبار مطالعه می‌کرد، دریافت که آنان در مرحله قوم هویت قومی که پس از مرحله پدیداری، ظاهر می‌شود، سعی می‌کنند بین هویت آمریکایی و هویت قومی خود موازنه منطقی ایجاد کنند. به عبارت دیگر، می‌توانند تشخیص دهند که چه بخشی از آنها آمریکایی و چه بخشی ژاپنی است. بدین ترتیب، آنان با رسیدن به یک تعادل، احساس خوبی در مورد خودشان پیدا می‌کنند.

ملاحظه می‌شود که هویت افراد طی فرایند رشد، شکل می‌گیرد و در این مسیر، مراحل چندی نیز قابل تفکیک و تشخیص است. این هویت در متن اجتماع و فرهنگی رشد می‌کند که فرد در آن، جامعه‌پذیر شده است؛ با آن که در برخی از نظریه‌ها، شکل‌گیری هویت افراد به صورت خودکار فرض شده است که از رشد یک اصل ذاتی در هر موجود زنده ناشی می‌شود و بدین ترتیب، هویت یک محصول ماهوی و ذاتی است. اما دیدگاه غالب، بر تأثیر محیط فرهنگی - اجتماعی فرد بر هویت دلالت دارد. به طوری که حتی در دیدگاه‌های روان‌شناختی نیز، رابطه تعاملی فرد و جامعه در شکل‌دهی به هویت مدنظر است. به عنوان مثال، «پیاز» رابطه بین محیط و انسان را دوسویه می‌بیند و هویت را نتیجه تعامل مداوم سطح واقعی پیشرفت فرد از یک سو و ویژگی‌های محیط از سوی دیگر می‌داند.

در یک تعبیر هرمنوتیکی، مفهوم «متن» برای اشاره ضمنی به هضم خرده‌فرهنگ‌ها در فرهنگ غالب پیگیری می‌شود. در شکل افراطی و حاد این سیاست، حذف فیزیکی اقوام و ممنوعیت کاربرد زبان قومی آنها را شاهد هستیم. این راهبرد طی استیلای کشورهای استعمارگر بر مستمره‌های خود، بعضاً مورد استفاده واقع شده است. اما شاهد تغییر عمده‌ای در زبان آنها نبوده‌ایم. در شکل امروزی آن، سیاست یکسان‌سازی توسط روس‌ها

در طول بیش از يك سده که بر آسیای میانه تسلط داشتند، اعمال شد. ولی موفقیت چندانی در جایگزینی و حتی یادگیری زبان روسی در بین اقوام مختلف آسیای میانه که بالغ بر دوازده زبان قومی را در خود جای داده‌اند، نداشتند.

اساساً در جهان کنونی و با وجود امکانات ارتباطی و اطلاع‌رسانی فراگیر، توفیق چنین سیاست‌هایی غیرممکن می‌نماید. ضمن این که هرگونه تلاش در این جهت نتایج معکوس دارد و در سطح فردی نوعی احساس نابرابر نسبی و تضاد با جامعه و فرهنگ کل را توسعه می‌دهد و نهایتاً وفاق ملی را دچار خدشه خواهد کرد. همچنین، با اعمال این سیاست در سطح اجتماعی نیز شاهد بروز اختلال‌های توزیعی و رابطه‌ای^۹ خواهیم بود که عملاً نظم اجتماعی و نهایتاً وفاق ملی را درهم خواهد شکست.

راهبرد وحدت در کثرت شاید مناسب‌ترین گزینه‌ای باشد که در قالب آن بتوان، ضمن حفظ و تقویت هویت قومی، اشتراکات ملی را نیز مدنظر قرار داد؛ البته به طوری که حفظ هر يك مستلزم حذف دیگری نباشد. طی این راهبرد از حذف و ادغام خرده‌فرهنگ‌ها پرهیز می‌شود؛ چرا که سیاست حذف بیش از دو نتیجه در پی نخواهد داشت: نخست آن که اگر توفیق حاصل شود و با حذف و کمرنگ شدن هویت قومی در بین اقوام مواجه شویم، به طور قطع شرایطی ایجاد خواهد شد که از آن می‌توان به آنومی هویت یاد کرد. یعنی هویت قومی از فرد گرفته می‌شود و هیچ اطمینانی بر پذیرش هویت ملی نیز در آن نیست. در حالت عدم توفیق احساس نابرابری نسبی در فرد رشد می‌کند که به تضاد قومی منجر خواهد شد. در حالی که در گزینه وحدت در کثرت امکان رشد تنوعات، به همراه پذیرش داوطلبانه مشترکات ملی فراهم می‌شود. این حالت، انسجام اجتماعی و وفاق ملی را تقویت خواهد کرد.

در سطح زبان قومی بسیاری کشورهای جهان تجربه‌های موفق‌تری از عمل به گزینه سوم را داشته‌اند. هندوستان نمونه‌ای از اجرای چنین سیاستی است. این کشور می‌کوشد تا همبستگی ملی را بر پذیرش گوناگونی زبان حفظ کند. با پذیرش اصل همبستگی در عین گوناگونی، برنامه‌ریزان آموزشی در چارچوب مراحل رشد شناختی - اجتماعی کودک و سطوح گوناگون آموزشی، بر عامل زبان، هم به عنوان يك زمینه درسی و هم به عنوان ابزار آموزشی تأکید می‌ورزند و يك سیاست سه زبانه را در پیش گرفته‌اند. این سیاست نخست در سال ۱۹۵۹ میلادی ارائه شد و سپس در سال ۱۹۶۱ اصلاح گردید. اساس این سیاست را سه عامل تشکیل می‌دهد:

۱. به رسمیت شناختن اقلیت‌های قومی - فرهنگی در استفاده از زبان مادری در آموزش؛
۲. ترویج زبان رسمی ناحیه‌ای به منظور ایجاد همبستگی در میان گروه‌های قومی يك ناحیه؛
۳. پدیداری يك زبان رسمی ملی به منظور ایجاد همبستگی در سطح کشور^{۱۰}

تجربه آموزش زبان‌های قومی در کنار زبان ملی در بعد اجرایی و عملیاتی بسیار متنوع است؛ به طوری که طیفی از شیوه‌های مختلف مانند اختصاص دادن يك ساعت مشخص برای تدریس اختیاری زبان در مدرسه تا تأسیس آموزشگاه‌های ویژه و یا اختصاص سال‌های اولیه تحصیل به زبان قومی و سپس پرداختن به زبان ملی را شامل می‌شود. اما گذشته از شیوه‌های اجرایی که قطعاً با مطالعه تخصصی قابل توصیه هستند، اصل آموزش زبان قومی به عنوان یکی

از متغیرهای تأثیرگذار بر حفظ هویت قومی و نهایتاً کاهش احساس تضاد قومی و افزایش وفاق ملی در کنار حفظ و اشاعه يك زبان ملي، از جمله سياست‌هايي است که در قالب راهبرد وحدت در کثرت قابل پی‌گیری است.^{۱۱}

در پایان یادآوری این نکته ضروري بنظر مي‌رسد که در ایران راهبرد دوم يعني یکسان‌سازي فرهنگي با شدت و پیگیری دستگاہ‌هاي دولتي و فرهنگي اجرا مي‌شود، با این وجود در طول سده اخير توفيق چنداني در تک‌شکلي کردن فرهنگي در تعريف زبان و فرهنگ فارسي بدست نیاورده‌اند. ضمن اینکه باعث افزایش بیش از حد مناقشات و تضادهای قومي و افزایش واکنش‌هايي در عمق جامعه گردیده است. که آینده این فرایند، تعريف دیگری را در شکل‌دهي هویت‌هاي قومي با مختصات متفاوت زباني را باعث خواهد شد.

پي‌نوشت:

- ۱- پرايد، ج، ب جامعه‌شناسي يادگيري و تدريس زبان - ترجمه سيداکبر ميرحسني
- ۲- حميدي، منصور علي. دوزبانگي و آموزش بر پهنه گيتي
- ۳- Minderovic, 1998
- ۴- Kirby, 1999
- ۵- Abound & Skerry, 1984
- ۶- چبلي، مسعود. جامعه‌شناسي نظم
- ۷- همان
- ۸- همان
- ۹- همان
- ۱۰- حميدي، منصورعلي. دوزبانگي و آموزش بر پهنه گيتي
- ۱۱- دهقان، حسين. مقاله هویت قومي و وفاق ملي



زبان پرستی

نادر نجات

دغدغه حفظ زبان که در گذشته به مراجع رسمی محدود می‌شد. در سالهای اخیر بین مردم نیز رواج یافته است.

بسیاری از هموطنان از زبان به عنوان ابزاری هویت ساز استفاده می‌کنند. سعی می‌کنند از کلمات زبانهای دیگر کمتر استفاده کنند و در این مسیر یعنی خالص کردن زبان مکتوب و محاوره ای گاهی به ترجمه کتبیها نیز می‌پردازند و یا دست به ساختن واژه گان تازه و بی سابقه می‌زنند. اسامی فرزندان خود را سعی می‌کنند خارجی نباشد. بعضی از شخصیتها ی تاریخی را تبدیل به قهرمانانی می‌کنند که انگار نفس می‌کشد و رهایی ملت به دست اوست. بعد ادیان باستانی را دین خود معرفی می‌کنند که فقط نامی از آن باقی مانده است. هر چند چنین به نظر می‌رسد این تحرکات بیشتر توسط افرادی طراحی و رهبری می‌شوند که در آینده دور یا نزدیک به رای مردم نیاز مبرم خواهند داشت. هر چند که بسیاری از مسند داران خود مجهز به این نوع طرز فکر ناقص هستند و از فرهنگ و هویت تنها زبان را می‌شناسند و با هر واژه ای غیر خودی که از زبان فردی خارج می‌شود نشتری بر عمق وجودشان احساس می‌کنند و از درد به خود می‌پیچند.

خیلیها به غلط نام پان به این حرکت می‌دهند مثلا پان ترکیست پان ایرانیست زبان پرستی اسم مناسبتری است بر این نوع عملها و عکس العملها پان از جمله اسامی است که بدون توجه به مسمی آن را به کار می‌بریم. هر کس به هر کاری مشغول باشد یک پان به اولش می‌افزاییم و بنای مخالفت را می‌گذاریم مثلا اگر کسی مدافع حقوق کامیونداران باشد به او خواهیم گفت پان کامیوندارانیسم. واگر بخواهیم با واژه پان مزین سازیم باید بگویم پان زبانیست. این تلاشها چه پان باشد چه نباشد تلاشی است بیهوده که نه تنها کاری از پیش نمی‌توانند ببرند میدان را هم غبار آلود می‌کنند و یا شاید می‌خواهند احساس مسئولیتشان را جوابی داده باشند.

در سده های اخیر در اثر گسترش ارتباط با جوامع دیگر فرهنگ ماروز به روز دستخوش تغییر و دگر گونی می‌شود ، طرز فکر ، طرز آداب و معاشرت ، ابزارها و شیوه های زندگی طرز نشستن و لباس پوشیدن و ... خلاصه تمام ارکان فرهنگمان دگر گون می‌شود. و زبان و کلمات نیز به تبع آن دچار تغییر می‌شود. ولی هستند دانشمندان که از تمام تغییرات فقط تغییر کلمات فرهنگ خودمان را احساس می‌کنند و تمام هم و غمشان این است که واژه های بیگانه را از محاورات روز مره مردم جمع آوری و جایگزین سازی کنند به این زعم که دارند فرهنگی را نجات می‌دهند این درک نا صحیح را و عمل بر این مبنا را اسمی نمی‌توان گذاشت الا زبان پرستی.

زبان تنها یک وسیله ارتباطی است!! و اگر فردی تنها با خالص صحبت کردن احساس هویت کند و تلاش خود را صرف این امر کند که زبانش را با معادل سازی کلمات از نفوذ کلمات بیگانه عاری سازد دچار اشتباهی می‌گردد که موثر ترین گام در راه نابودی خود زبان است.

آفرینندگی زبان از کجا نشأت می‌گیرد؟ چگونه یک زبان می‌میرد و چگونه واژه‌های بیگانه در جملات ما به کار می‌روند؟

بعنوان مثال پیتزا کلمه‌ای است که برای اکثریت مردم واژه‌ای آشناست. چگونگی ورود این کلمه به زبان ما خیلی ساده است. در حوزه زبانی خودمان کسانی به این فکر نیستند و یا این امکان وجود ندارد که نیاز تنوع طلبی در تغذیه را احساس کنند و خود با ترکیب مواد غذایی مختلف غذای تازه‌ای با طعم ویژه درست کنند و بعد آن غذا را تبلیغ کنند تا رفته رفته مردم نیز از وجود آن شکل از غذا آگاه شوند. ولی آن سویی مرزها هستند افرادی که این نکته را فهمیده‌اند و امکانات اختراع و تبلیغ را دارند که رفته رفته در بین ما نیز رسوخ می‌کند مدتی بعنوان ابزار تشخیص طلبی و مدتی بعد یکی از عناصری که انگار خودمان آن را ساخته‌ایم و محصول خود ما است.

کاش درد ما فقط این بود که نمی‌توانستیم کلمه بسازیم مصیبت اینجاست که **چشمه خلاقیت فرهنگ و جامعه ما کور شده است. عدم خلاقیت در تمام زمینه‌ها بزرگترین عامل نفوذ کلمات و سایر عناصر فرهنگ بیگانه است.** بدین گونه که ما در هیچ زمینه‌ای به دنبال نوآوری و آفرینش نمی‌گردیم. تا وقتی که توجهمان معطوف به زبان است و از سایر جاها غافل هستیم هیچ وقت زبانی که کلماتش مال خود ما باشد به وجود نخواهد آمد کاش کسی این نکته را تحقیق می‌کرد که اینهمه کلمات انگلیسی توسط چه کسانی ساخته می‌شوند. آیا آنها هم فرهنگستانی دارند و دانشمندانی هم در آنجا نشسته‌اند که بعد از هر اختراعی به آنجا کلمه سفارش می‌دهند یا توسط مهندسی ساخته می‌شود که از ادبیات شاید اطلاعاتی جزئی دارد. در عرصه اندیشه چون خودمان فکر تولید نمی‌کنیم، از واژه‌های بیگانه پر شده است. چون ابزار تولید نمی‌کنیم ابزارها تعدادی کلمه با خود وارد زبان می‌کنند و قص علی هذا.

ملتی که فاقد خلاقیت باشد نباید وجود مستقلی برای خود انتظار داشته باشد و ادعای هویت داشته باشد ملت خواهان هویت باید در تمام عرصه‌ها دست به خلاقیت بزند. اگر با ساختن چند واژه جایگزین هویت می‌یافتیم چندین دهه است. که فرهنگستان زبان با استخدام دانشمندان و ادیبان زحمت می‌کشد و کلمه تولید می‌کند متأسفانه تنها دست آوردی که داشته است سوژه آفرینی بوده است برای برنامه‌های فکاهی رادیو تلوزیون و چند سطر پاورقی زاید برای هر کتاب که * همان پارکینگ ** همان هلی کوپتر *** همان کامپیوتر **** همان پمپاژ تا مردم بیاید این کلمات را از کتابها یاد بگیرد چندین برابر آن کلمات کلماتی تازه وارد زبان خواهد شد.

که البته این سیاست‌گذاری‌ها تنها در همین حد باقی نمی‌ماند. کشور ما دارای مردمی است که به زبانهای مختلفی صحبت می‌کنند که آنها هم به نوبت خود هم از طرف زبان رسمی و هم از جانب زبانهای بیگانه تحت نفوذ است. واز بین مردم کسانی پیدا می‌شوند که همین کارها را در حوزه زندگی فردی خود اعمال می‌کنند. و دست به عکس‌العملی بیهوده تر و طاقت فرساتر می‌زنند که این افراد توسط بعضی‌ها تعبیر به پان می‌شود.

متأسفانه این طرز فکر خیلی ریشه‌ای است و نخواهیم توانست این طرز فکر غلط را اصلاح کنیم. در صد قابل توجهی از افرادی که درد جامعه را دارند و به بهبود زندگی مردم می‌اندیشند به همین بیماری مزمن زبان پرستی مبتلا می‌باشند. غافل ازین نکته که اگر روزی تمام آرزوهای این عزیزان برآورده شود یعنی تمام واژه‌های خارجی در گمرک معادل سازی شوند و تمام زبانهای غیر رسمی در دانشگاهها تدریس شوند و هر زبان برای خود فرهنگستان زبان و ادب داشته باشند هیچ چیزی بهبود نخواهد یافت. امید که روزی بتوانیم تمام مسائل و مشکلاتمان را ریشه‌ای بررسی کنیم و محیط و دنیای پیرامونمان را بیشتر بشناسیم.

یادی از
بولود قاراچورلو (سهند)

بیوگرافی



او در سال ۱۳۰۱ در مراغه یکی از شهرهای عالمپور آذربایجان، در خانواده‌ای از تبار قاراچورلو از ایلات مشهور و حماسه‌آفرین آذربایجان بدنیا آمد و در سال ۱۳۵۸ با جهان هستی وداع گفت. سهند یکی از بارزترین چهره‌های شعر مقاومت آذربایجان در دوره تسلط استبداد و ستم ملی است. او با برخورداری از استعداد سخنوری سرشار و سیراب نمودن از چشمه فیاض ادبیات فولکلوریک و بدایع زبان خلق و شعر شاعران نامور معاصر پا به عرصه شعر ترکی آذربایجانی نهاد.

قاراچورلو از شاعران بنام معاصر ادبیات ترکی است که در تک تک اشعار حضور نماد، تاریخ و گوشه‌هایی از فرهنگ آذربایجان را می‌توان یافت. چنانچه در طول حیات شعری‌اش که با حیات زندگی‌اش سرانجامی داشت در صحنه شعر مقاومت آذربایجان حضور فعال داشته است.

بولود قاراچورلو در سال ۱۳۲۵ به جرم شرکت در جلسات انجمن ادبی شهر تبریز به حبس محکوم می‌شود. حبسی که نشان از حضور فعالانه این ادیب بنام معاصر از رساندن پیام خلق آذربایجان در دوران استبداد و ستم به موضوع پرده برمی‌دارد.

«سهند» شاعر آزاده‌ای است که انسان‌دوستی، برادری و برابری در اشعارش موج می‌زند و دفاع از فرهنگ و فولکور آذربایجان و بیان مظلومیت آن و مبارزه در برابر استبداد از دیگر خصوصیات این شاعر است.

شعر «سهند» سندی غم‌بار از تهاجمات، تحقیر و ستم‌هایی است در دوره حیات آن شاعر که بر تارک زبان، آداب و رسوم و سنن آذربایجان روا داشته می‌شد، می‌باشد.

از آثار ماندگار و ارزشمند و بیادماندنی بولود قاراچورلو به نظم کشیدن داستانهای ملی و حماسی «دده قورقود» با عنوان «سازمین سوزو»، «شهریارا مکتوب» یا شعر «یاساق» در اعتراض به ممنوعیت زبان ترکی قرار می‌دهد که شعر شهریارا مکتوب، استاد شهریار را شدیداً تحت تأثیر قرار داده منجر به خلق شاهکار دیگر ایشان «سهندیه» می‌شود و دیگر اشعار منظومه‌های جاودان که نامه و یاد او را جاودانه می‌سازند.

بولود، شاعر مقاومت و سهند

دکتر محمدعلی فرزانه

ترجمه صابر روحبخش

در قرن بیستم یکی و شاید پرفروغترین ستاره آسمان شعر ملی مبارزی آذربایجان بولود قارا چورلو پسر مطلب در سال ۱۹۲۶ در مراغه در یک خانواده کارگری به دنیا آمد پدر مادرش اسم فرزندان را بولود (ابر) گذاشتند آنها با انتخاب این اسم شاید نمی‌دانستند این ابر کوچک روزی ابری پرباران خواهد بود و گلشن شعر آذربایجان را آبیاری و پرگل خواهد کرد. در ترسناک‌ترین زمان استبداد رضاخان یعنی زمانی که هویت ملی مدنی ملت آذربایجان مورد تاخت و تاز و توهین بود دنیا آمد و پا گرفت. او با اینکه در مدرسه‌ای که در آن با زبان مادری‌اش نوشتن خواندن و حتی صحبت کردن ممنوع بود از زمان ادراک شروع به گفتن شعر به زبان مادری‌اش کرد. و تا آخر عمر بدون توجه به این شرایط سخت در راه هویت، زبان، تاریخ و مدنیت خود بدون خستگی فریاد کشید، و قلم زد بولود در دوران جوانی به خاطر شرایط سخت خانواده بدون اتمام متوسطه، برای کمک به خانواده وارد بازار کار شد. در ۱۹۴۰ با اشغال ایران توسط متفقین و برچیده شدن موقتی استبداد رضاخان در آذربایجان حرکت‌های ملی دمکراتیک به راه افتاد. بولود جوان مثل خیلی‌ها همراه این حرکت شد اولین شعرش در مجلس شاعران در تبریز خوانده شد.

تاریخ‌لر بویونجا ای بؤیوک وطن

یاغی یا دوشمنه ایلمه دین سن

بوگون طبیعت‌دن ایله‌هام آلدیم من

گنجدی سحر واقتی بوسؤز اورکدن

اینسانا روح ورن دیلینه آلقیش

در این سالها حکومت ملی تشکیل شده در آذربایجان در عرض یک سال بسیاری از خواسته‌های مردم را به جا آورده بود اما آنهایی که مسائل دنیا را از دیده خود می‌نگریستند نتوانستند این موفقیت را تحمل کنند و آذربایجان تازه جان گرفته را فدای افکار استبدادی خود کردند. و این دولت مردمی نوپا از هم پاشیدند. اما آذربایجان سوخته مثل اجاقی گذاخته خاموش نشد. شرایط سخت‌زدان و غربت هر چه بیشتر و روز به روز باعث جان گرفتن شعور ملی سهند شد او در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۱ دو منظومه یکی «آراز» و دیگری «خاطره» را نوشت او در این منظومه‌ها با درد دل از آرزوهای بر باد رفته از قحطی خلق و حیات سخت و دولت از دست رفته در آذربایجان و حاکمیت ظلم و جور و نتیجه تاریخ شوم دو تکه شدن سرزمین خود و از اینکه اگر یک ملت به زبان خود نخوانده و ننویسد چه بلاهایی بر سرش خواهد آمد سخن گفته است شاعر منظومه آراز را با این شعر شروع می‌کند.

من آراز آدیلان

چوخ زامان دیر تانیشام

آن کیچیک یاشلاریم دان

اونا روانلا می‌شام

قوجا بابام نه واقتی کن

بوغازیم آغریباردی

آراز کئچمیشم دیبه

بوغازیمی سیغاردی
سوروشاردیم آی بابا
آراز نه دیر کنچمیسن
نه کیمی شیءدیر اؤکی
سویونداندا ایچمیسن؟
سؤالمیدن بابامین
یاشلاردی گؤزلری
اؤزونین چینلرینده
گیزله نهردی کدری
اؤزومه مایوس مایوس
باخیب دئمه زدی بیر سؤز
گؤرردیم آنجاق اولوب
اونون توکلری بیز بیز
سونرادا قاراداشیمین
آدین قویدولار آراز
لاکین اون دادا منه
آدین لاشماری بو راز
آنجاق آراز بئشیکده
یاتیب بیرغانان زامان
بؤ سؤزلری دینلردیم
آنامین لایلا سپندان
آرازی آبیردیلار
گومیلن دوپوردولار
من سندن آریلمازدیم
ظولمیلن آبیردیلار

در سال ۱۹۵۲ پس از آزاد شدن سهند و دوستانش از زندان فاجعه کودتای ضد دمکراتیک با همکاری آمریکا، انگلیس و دربار ایران برای سرنگونی دولت مردمی مصدق رخ داد. این کودتا در ایران و آذربایجان خفقان ملی اجتماعی را چندین برابر افزایش داد و نفسها را در سینهها محبوس کرد در این سالها سهند مانند شخص عادی با دوست نزدیک و صمیمی خود فرزانه در تهران زندگی می کند او با راهنمایی دوستش با فوکلور و خصوصاً شاه ادب آذربایجان «ده ده قورقود بویلاری» الفت گرفت و روز به روز این انس افزایش یافت در این ماهها شعر معجزه ای حیدربابا یا سلام شهریار باز سهند را روحی تازه بخشید و برای او منبع الهامی شد سهند هم ده ده قورقود بویلاری را شروع به نظم کشیدن کرد، او با ثابت ماندن ماجراها و داستانهای این منظومه برای هر داستان یک آغاز و پایان اضافه نمود در این اضافات شاعر احساسات ملی تاریخی، اجتماعی و فلسفی خود را به قلم می کشید با کامل شدن این داستانها و نوشتهها در فکر چاپ و گسترش آن برمی آید اما در شرایط سخت آن زمان این فکر را عملی ساختن آسان نبود و هیچ چاپخانه ای برای انتشار یک اثر ترکی حاضر نمی شد با تلاش زیاد یک چاپ خانه

به شرط چاپ و انتقال شبانه آن از چاپ خانه موافقت می‌کند اولین جلد آن با درج نشدن تاریخ چاپ در روی آن به بازار می‌آید دوست شاعرش فرزانه در مقدمه این کتاب چنین می‌نویسد «شاعر بزرگ و صاحب سخن این کار را به بهترین نحو به جای خود رسانده است با در نظر گرفتن ذوق و احساس خواننده در آن هیجان غم و شادی بدیع آفریده و یک اثر اجتماعی عرضه کرده و باوفادار ماندن به ساختار اصلی و اسلوب و خصوصیات سخن در جای خود استعداد خویش را نشان داده و به دریای بی‌افق ذوق انسان راه یافته است شاعر برای زنده کردن احساسات و معنای جا گرفته در داستانها و همچنین روبرو کردن آنها با مسائل اجتماعی و فلسفی در اول و آخر اثر یک مقدمه و خاتمه آورده است این اضافات منظومه را بدیع و از جهت فکر چندین برابر ارزشمند و خیال را به پرواز می‌دارد در هر سطر و هر صفحه منظومه عشق شاعر به سرزمین مادری خلق ملت و تاریخ پرافتخار خود دیده می‌شود.

بو توپراغدا بو دیاردا
اسیرلردن اسیرلره
السیزله‌ری تالامایام
تؤیور دؤیون یالامایان
دیلرینه یالان گلمه‌ز
حق یولوندان اوزچئویرمز
ظولمکارا بونیین ایمه‌ز
دالیسینی دوشمن گؤرمه‌ز
دیشی اصلان
قوج ایریلر
قافلان کیمی
یووا سالمیش
بو داغلارین یایلاق لارین
جیران قاچار اولاق لارین
توریاغلاری قاریشیق دیر
بابالارین توریاغیلای

در این دفترها آهنگ و موسیقی به کار رفته برای به نظم درآوردن داستانها از یک طرف و وابسته بودن شاعر به هویت ملی و به ملت خود از طرف دیگر شاعر را از همه چیز آشکارتر به عنوان فریاد گر ملت خود و در سیمای یک عاشق حق جلوه‌گر می‌کند.

در حالی که جلد اول داستانهای «ده ده قورقود» سازمان سوز و آن زمانها نشر وبعدا تجدید چاپ هم شد وحتی در ترکیه و باکو چاپ و منتشر گشت، اما جلد دوم آن یعنی «ده ده مین کیتابی» تا امروز هم رویی روشنائی ندیده شاعر در جلد دوم شش داستان از داستانهای ده ده قورقود را به نظم کشیده است و در پایان و شروع آنها نیز مقدمه و خاتمه‌ای آورده است و خصوصا در پایان اثر در خاتمه آورده شده آن سخن‌پردازی خود را به نحو احسن به نمایش گذاشته است.

بعد از کودتای ۱۹۵۳ بسیاری از عمر خود را بالاجبار در تهران سپری کرد فقط به نظم کشیدن داستان‌های حماسی ده ده قور قود کفایت نکرد بلکه این سالها پر مؤثرترین سالهای زندگی او شد در این سالهای سخت از یک سو جوابهای دندان‌شکن کسانی که زبان او را نادیده می‌گرفتند و بر تاریخ ملی و هویت او به چشم حقارت می‌نگریستند و از سوی دیگر به عنوان یک منادیی انسانیت و حقیقت از ویتنام گرفته تا اسپانیا و کوبا از مبارزات مردم در آن سرزمینها حمایت می‌کرد و آنها را می‌ستود و به آنها پی این آزادی‌خواهی مردم را به خون و خاک می‌کشیدند بی‌زاری می‌جست. او در شعر «بیر مزار بویدا یئر سوراغیندا» (در پی زمینی به اندازه یک گور) آنهائی که ملت و ارزشهای ملی او را زیر سؤال می‌بردند در مقابل آنها می‌ایستد و مقابله با آنها را چنین به تصویر می‌کشد:

اوخودوم دیرچلدیم آباغا قالخدیم
شیشمک اولوب چاخدیم
ولکانا دؤندوم
بولود تک کیشنه دیم سنل اولوب آخدیم
کؤکسو داغ دالغالی اومانا دؤندوم
وارلیغیمی دانانا قلیزئله
یامان یاخالاشدیم یامان وورو شدیم
یالان پالانلارین تاپشیردیم یئله
حاقسیر لیغا قارشلی یامان ووروشدیم
اورهک سؤزلریمی حاق سؤزلریمی
قایا کیمی دوشمن کؤکسینه ووردوم
قصب کارا جومورد بابالارکیمی
گاه قان قوسدوربان گاه قان اوتوردوم
ایمدن زینهارا زارا گلنله
کؤپک کوشگوتیلر ایت بیراخدیلار
حاق سوزیمه جاواب وئرمه یئلر
قدره قوللانیب غمه تاخدیلار
گوجوم گوجلرینه چاتانما دیقدا
هر طرفدن منی دوره له بییلر سونگونو بؤیریمه سانجیب آدیما
وطن سیز دئدیلر نه لر دئدیلر
یئنه ده داغلار کیمی دوردوم دایاندیم
نه چئکیندیم نه ده چاشدیم
محکمه لرینی ایلنجه ساندیم
دنیز کیمی جوشدوم کوکره دیم داشدیم
آباغی کوندلی قوللاری باغلی
سسیمی اوجالندیم آچدیم دیلیمی
اوره پی قوربالی سینه سی داغلی

دندیم هر دردیمی هر نیسگیلیمی
چوخ یاخشی بیلیرسیز فیرلداقچی‌لار
من نه وطن سیزم نه ده گوئه لك
دوغما دییاریم وار بؤیوك ائلیم وار
منیم دیر هم کئچمیش هم ده گله جك

شعر «طالعیمه باخ منیم» (در مورد هویت ملی) خیلی پرمعنا و پر بار است سهند در این شعر یک انسان محروم از حق ملی و محروم از زبان مادری را چنین به تصویر می‌کشد:

طالعیمه سن باخ
دوشونجه‌لریم یاساق
کئچمیشیمدن سؤز آجامغیم یاساق
آنا بابامی آدین چنکمه‌ییم یاساق
آنامدان آد آپارماغیم یاساق
بابا دییاریم ایسه
پیتراق پیتراق بیلیرسن
دوغولاندا بئله
اؤزوم بیلیمی بیلیمی
دانیشماغیم دا یاساق ایشیم یاساق

و این چنین از سال ۷۰-۱۹۶۰ سهند در شعر مبارزی آذربایجان جنوبی برای خود جایی ویژه پیدا می‌کند در این سالها با رفت و آمد پروفیسور رستم علی‌اف به ایران زمینه منتشر اشعار در آذربایجان شمالی توسط ایشان فراهم می‌شود بارزترین بخش دیوان سهند جایی است که سهند به شاعران و ادیبان شمال آذربایجان شمالی نامه نوشته است او اولین، دومین و سومین اشعار ارمغان خود را به واسطه رستم به آن طرف می‌فرستد و از آنجا در جای خود جواب برای نامه‌هایش می‌گیرد دوستی، برادری و در چشم‌های این منظومه یعنی در نامه‌ها، آرزوها خواسته‌ها حسرت‌ها و ناله از هجران به روشنی دیده می‌شود در بین نامه‌های این منظومه سهند نامه‌ای به شهریار که همیشه احترام او را نگه می‌داشت می‌نویسد و یا به گفته خود در خانه شهریار را می‌زند. شهریار به نامه سهند با مجموعه معروف «سهند» جواب می‌دهد این دو نامه نه تنها دو شاعر را به هم نزدیک می‌کند بلکه بر روحشان بلندا بخشیده، در نوشته‌های سهند عرفان کاملاً جان می‌گیرد، افتخار و غرور شهریار به ارث کلاسیکمان بیشتر می‌شود و نگاه او به خویشتن افزونی می‌یابد شاعر در ارمغان سوم ملاقات با رستم علی‌اف و درد دل با او را چنین به تصویر می‌کشد:

داغیوی گؤرمه‌ییم رستم قارداش
غریبه دادیم آدوردون
دوغما وطنیم ده دوغما ائلیمده
منی غریب گؤروب حالیمی

بیر عۆمور دردیمی گیزی ساخلادیم
اودلاندیم آلووم اوزومی یاخدی
اودوما سوسه پهن اولمادی بیرجه
گۆز لیمین یاشی ایچیمه آختی
حکیم سیز قایقی سیز داوا درمانسیز
سیمله دی سومی په ایشلدی یارام
اوزومه باغلاندى بوتونقاپیلار
اوزومدن ال اوزدوم کسیلدی چارام
چوخلار باشیم اوسته گلدی سوروشدو
لاکین احوالاتیمی سوران اولمادی
دردیمی یانیغمی سوران چوخ اولدی
آنجا یانیغماری گۆزی دولمادی
نه بیلیم لازیم مولا حیظه لر
یالنیز قورخوردمادی سنی
قارداشیم
ائلین امه پی حالالین اولسون

و بختیار وهاب زاده در شعر «سهنده مکتوب» چنین به سهند جواب می نویسد:

قارداش عینی دردی قارداشلاریلا
اؤ آجی فریاد لار شیرین نفس لر
منیم ده کؤلومون آهی ناله سی
قارداشیم تبریزدن گلن بو سسلر
باکی نین سسی دیر باکی نین سسی
دئییرسن یاری یا بؤلونلری
دردینی دنیا دا بیر بیلمه ین یوخ
بیزده بولوشموشوق آنجا ق بودردی
اوجا کورسولردن بیر سؤیله ین یوخ
بیخلار گریدن اتیلی ئین
تکانی یاراداق اؤزوموز گره ک
یئنه ده اولارین (همن خاک) اگر
بیز اؤز ایچیمیزدن ایته لنمه سک
خیردا تپه لری سنلر اوپاندا
اسه ر بو حمله په داغلاردا زاغ زاغ
بیز اؤز اؤز در دیمیزه آغلامایاندا
بیزیم یئریمیزه کیم آغلیباجاق؟

گوناھكار توتماياخ بوردا ھنچ كيمي
آيريلديق بيز غونچه غونچه
چوخ وقت اوزوميزي به يه نمه ميشديك
بيز دئديك فيلان كسه گرهك اوخشاياك
ياندي اوز باغريميز فيلكير چشمه ميز
اوزگه باغلارينى سوواردىق آنجاق
سالديق اوزوموزى اوزوموز گوزدن
كؤيله اوينادىق ال چكىب كؤزدن
كؤلگه لر نور آلدى شفقيميزدن
گونش بيزيم اولدو سحر اوزگه نين
هله تانيمايير دويمايير بيزي
اوز شهريم منيم اوز كنديم منيم
كيمسهدن اومماياق طالعيميز
اوزوموزدن اومماق سهنديم منيم...

بولود قاراچورلو

شاعر فضاهاي وهم آلود

بيژن اسدي مقدم

بولود قاراچورلو (۱۳۵۸-۱۳۱۰) متخلص به «سهند» آفريدگار اشعاري بياد ماندني همچون «شهريارا مکتوب» يکي از بزرگترين و صميمي ترين شاعران آذربايجان است که در بيان قدرت کم نظير او در تسلط به زبان مادري و خلاقيت در عرصه هنر همين کفايت مي کند که استاد بي نظير شعر ترکي - استاد محمد حسين شهريار - درباره او مي گويد:

اودا شعرين، ادبين شاه داغيدي، شانلي سهنديم
اودا، سن تک آتار اولدوزلارا شعريله كهندي
اودا، سيمرغ دان آلماقداي قندي
شعر يازاندا قلميندن باخاسان نور سيهلندي
سانكي اولدوزلار الندي
سؤز دئنده گوره سن قاتدي گولي، پسته ني، قندي
ياشاسين شاعرافندي

بولود قاراچورلو در اقيانوس تحولات اجتماعي ايران زيسته است او ميراث دار سه شکست در عرصه مبارزات طبقاتي (انقلاب مشروطيت) مبارزات قومي (فرقه دمکرات آذربايجان) و مبارزات ملي (حکومت دکتر مصدق) بوده و بدین ترتيب تجربه ناب او از هستي در يکي از تلخ ترين و طوفاني ترين برهه از تحولات اجتماعي که همواره داغ جانگاہ شکست و تباهي مجاهدان و آزاديخواهان و سر برآوردن استبدادهاي سهمناک تر را بر خود داشته انجام

گرفته است، روزگاری که در آن فرزندگان و راست‌قامتان این ملت در زیر چکمه خودکامگان بیشترین هزینه و تقاص را پرداختند و در این میان مردم آذربایجان به واسطه اینکه در هر سه نهضت یاد شده بیشترین نقش را داشته و بالاترین پایداری و استقامت را نموده بودند بیش از دیگر هموطنان خود مورد ظلم و ستم استبداد شاهنشاهی فرا گرفته و عواقب ناگوار آن را چشیدند.

اشعار بولود قاراچورلو را شاید بتوان از جهت ایماژ شاعرانه و خلق فضای ترس‌آور و وهم‌آلود در ردیف پیش‌رمان‌های رئالیستی صادق هدایت بخصوص «بوف کور» نمایشنامه‌ها و داستان‌های کوتاه دکتر غلامحسین ساعدی بویژه «عزاداران بیل» همچنین رمان «سنفونی مردگان» عباس معروفی محسوب نمود.

یعنی هم طراز قله‌های ادبیات داستانی معاصر ایران که با استعداد هنری شگرف و صمیمیت و صداقتی کم‌نظیر با زندگی و آثار قلمی خود و با سینه‌ای گشاده به مصاف خودکامگانی که شعور انسان را تحقیر می‌کردند رفته، و عمیق‌ترین بنیان استبداد را که ریشه در ذهن و روان تاریخی این ملت دارد یعنی «ترس» و «واهمه» را به ریشخند گرفته و از سر بریده، نترسیدند. بولود قاراچورلو را از جهتی می‌توان مانند دکتر غلامحسین ساعدی «هنرمند - چریک» دانست چرا که او شاعری بسیار حساس و از نظر فکری و اجتماعی رزمنده است. او با تخلص «سهند» که نماد مقاومت و پایداری است اغلب اشعار خود را در مقطعی از تاریخ ایران سروده که نظام سیاسی - پهلوی دوم - در اوج تبلور سلطه و خودکامگی و سازمان‌یافتگی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی (ساواک) قرار داشت و زادگاه او، پس از شکست نهضت فرقه دموکرات آذربایجان و سرکوب شدید مردم از سوی خوانین و حکومت مرکزی، در حاشیه مسائل و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، بین‌المللی و ملی قرار گرفته و هویت و فرهنگ و زبان آذربایجان بشدت در معرض تهاجم و اضمحلال بوده و از سوی رژیم تحقیر و تخطئه می‌شد چنانچه این شاعر ارزنده در اوج خفقان و نهایت درماندگی مردم آذربایجان در بیان این وضعیت تلخ در قطعه شعری چنین می‌سراید.

طالعیمه باخ

دوشونجه‌لریم یاساق

دویغولاریم یاساق

گئچمیشیمدن سوز آجامغیم یاساق

گله‌جه بیمدن دانیشماغیم یاساق

آتابامین آدین چکمه‌بیم یاساق

آتامدان آد آپارماغیم یاساق..

بیلیرسن؟

آنادان دوغولاندا بئله

اؤزوم بیلمه یه - بیلمه یه

دیل آجیب دانیشدیغیم دیلده

دانیشماغیم دا یاساق ایمیش، یاساق

(ترجمه فارسی)

سرنوشت عجیبی است

اندیشه‌هایم ممنوع!
همه چیز
همه چیز برایم ممنوع!
نباید از گذشته‌ام حرفی به میان آورم
و نیز نه از آینده‌ام
نام بردن از نیاکانم، ممنوع!
و ممنوع،
نامی از مام بردن!
و می‌دانی آیا؟
از آن دم که چشم به دنیا گشوده‌ام
بی‌آنکه خود بدانم
از تکلم به زبانم نیز
ممنوع بوده‌ام
ممنوع!

آن دیالیتیک ستنبری که شاعر را به زمانه خود پیوندد می‌زند و ذهن او را در برابر شرایط مادی تاریخ قرار می‌دهد و از آن میان هنرمند متعهد و مسئول را به مثابه عنصری ساختارشکن عامل تغییر اجتماعی معرفی می‌نماید به نحوی بارز در مورد بولود قاراچورلو مصداق خود را باز می‌یابد. او در ایران یعنی «استبداد شرقی» و در بستر شرایط ویژه‌ای از شیوه تولید و رونمای سیاسی همزاد آن یعنی «حکومت فردی» و به عبارتی بدترین نوع حکومت از نظر منتسکیو عالم سیاسی غرب به تجربه زندگی و هستی نشسته است. کشوری که کانونی‌ترین عنصر نظام سیاسی خودکامه آن که مرتباً با استمرار زمان تولید و باز تولید می‌شود «ترس» است، ترس و وحشتی عمیق و تاریخی از فردی که تمامی قدرت را در خود متمرکز نموده و ارزش ملتی را تا به حد چهارپا (رعایا) کاسته است و این فضای خوف و رعب که همزاد استبداد و تحکیم‌بخش بنیانهای آن می‌باشد همواره بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی و حیات اجتماعی ایرانیان بوده و در جای جای اندیشه و احساس آنها حضور داشته است و بولود قاراچورلو شاعری است که با صداقت و زیبایی تمام، این ساختار تاریخی زندگی جمعی ایرانیان و سرزمین خود را در آثارش بازآفرینی کرده است. از این رهگذر با بیان شاعرانه خفقان موجود در آن فضای مذموم را نفی و بر وجود مادی و عوامل تثبیت کننده آن شدیداً شوریده است. بر این اساس می‌توان وی را از آنگونه نخبگان فرهنگی و اجتماعی ایران و بویژه آذربایجان بشمار آورد که نقشی اساسی در ترک برداشتن و فروریختن استبداد محمدرضا شاهی در سال ۵۷ داشته‌اند و چه غم‌انگیز می‌بود اگر بولود قبل از چشیدن طعم آزادی در سال ۵۷ دیده بر خاک می‌کشید.

ماریانا!

آدمی چیست بی‌آزادی

به من بگو، اگر آزاد نباشم چه سان توانم دوست داشته باشم

چگونه قلب خویش را - اگر از آن من نباشد - به تو هدیه کنم

(لورکا)

من

من اولماق ايسته ييرم!

گون گونش

ائله سيخيلير اوره ييم، گل كي گوره سن. ائله بيل بوتون قاپيلار اوزومه قاپاليدير. ائله بيل سيرا - سيرا اؤنومه دوشمان داينميش و من الي يالين. سانكي قيشين چاغي دير، اللريم قوينومدا سس سيز - سميرسيز دولانيرام. دوداقلريم ائله بيل آلت - اوست تيكيلميش، نه دن و نيه يارالي يام بو منه گيزلي. آغزيمدا سؤزلر سوبوخلاشيب و دادسيز. يازديغيم سؤيلر تارتان - پارتان و اوخودوغوم ماهنيلار اؤفكه. ساز گؤزومه توفنگ گلير و سؤز بئنيمه هدر. اللريم يومروقسور و گوللريم چيچك سيز اولوب. گه دئيم صفرخان كيمي ياشايرام. گؤرؤنمز قازاماتين دميرلري اليمي داغلاير، گؤزومو اويور. دميرلرين آرخاسيندا، داشلي قالا يادىما دوشوب و گؤزليم يار يولوندا ياشلي. نه گوندوز ياري گؤره بيليرم، نه ده آي ايشيغندا. بورا بام باشقا يئر و منيم تايم ايندييه قدر دوغولماميش داها دوغروسو

ناغيللاردا يازيلمالييام من.

گوزلريم كئچميشه آغلاركن گووه نير، گله جه يه باخاركن گولور! اللريم كئچميشه باخديقدا گوجلە نيب، گله جه يه چاليشماغا يۇرولمور ديزلريم كئچميشه باخديقدا دوشمان قاباغيندا قاتلانمازلىق، يوردداشلار قارشيسيندا باش ايمك اوبره نير.

من دوستوما دوست و دوشمانىما دوشمان اولماق ايسته ييرم. من يانديрмаق ايسته ييرم بوتون ائليمه اود وورانلاري و ائل يولوندا يانماق.

من آغي قارادان سئچمك ايسته ييرم قارالار ايچينده ياشاياركن، من باشسيز اولوسومون سئوگيسيني نغرتيني وارليغيني بتون باشلارا سوخماق ايسته ييرم. من كاللاري يتيشديرمك ايسته ييرم، يولماق يوخ. من اللريندن توتماق ايسته ييرم باشلارينا چالماق يوخ.

من بئينلردن قاراني چيخارديب اولوسومون اينينه گئيديرمك ايسته ييرم. من بۇغوشماق ايسته ييرم ايت - پيشيك كيمي قارنليقلارلا و باغريما باسماق ايسته ييرم اولدوز گونشي قوللاريمين آراسيندا اؤيمك ايسته ييرم. من يانماق ايسته ييرم هر آخشام ائل اوچاغيندا چاش - باش گؤردوگوم ايشلر اوچون و چاليشماق ايسته ييرم يارين، اونون يولوندا. من كول اولوب گؤيلره سؤورولماق ايسته ييرم. من جوشغون چايا دؤنوب داشلارين شاپالاغين بئيه - بئيه دنيزه قۇووشماق ايسته ييرم. من توپراق اولوب ائل يولوندا چاليشانلارين آياغي آلتينا سربلمك ايسته ييرم. من سيرتيق اولماق ايسته ييرم حاققيمي آلماق. من قارتال اولوب ائليمي قوروماق و قارغا اولوب ياتانلاري چاغيرماق ايسته ييرم. من باغليق اولوب بوتون چيچك لري قولومون آراسيندا ساخلاماق ايسته ييرم، ايچينده تيكانى اولورسادا. من خالقيما سوخولان بوتون ايينه لري دويماق و اونون يئرینه گوينه مك ايسته ييرم. من دالاشماق ايسته ييرم سؤزومو يئرینه يئتيرمك اوچون و مدنيتلر دانيشيغي دئيه نلرله ساواشماق. من جالانماق و تالانماق ايسته ييرم ائل اوغروندا. من بانلاماق ايسته ييرم اؤزومو قورتارماق و سني چاغيرماق اوچون.

من ائنياليمي، آينالي يا دؤندهرمك ايسته ييرم و ساوالان بويدا فالديрмаق. من سهند بويدا اوچاليب گله جه يي گؤرمك و خزر كيمي درينله شيب، يوردوما باش ايمك ايسته ييرم. من بالابان اولوب قاراباغ شيكه سته سي چالماق و

تتل اولوب مارشي اوخوناندا قيريلماق ايسته ييرم. من اوره ييمي قالخان ائتمك ايسته ييرم دوشمان ياراغي قارشيندا.

من آازدا بوغولماق يوخ آازي بوغماق ايسته ييرم، گؤز ياشلاريملا يوخ توپورجكله، آازين دوز اورتاسيندا يوواقورماق ايسته ييرم سورگون قارانقوشلارا، قاتار - قاتار دورنالارا - قازلارا. آازين قيبيلارين اؤپوشدورمك ايسته ييرم. آيشماق ايسته ييرم ساوالاندا، ائليمي بيرلييه چاغيرماق اوچون.

من دهلي اولوب قارانليقلاردان كور اوغونو چاغيرماق، خوتكار سارييندان قاقاق نيگاري بولماق ايسته ييرم. من گؤزليمي، قاراقاشقانين قالخماسينا اولياق تيكيمشم. من اوزومو آل قانلا بزهمك ايسته ييرم و ائل اوچون ايللرله داردان آسيلماق. من ستارخان كيمي، آغ بايراق گتيره نلرين هاميسيني يوخ ائتمك و ائليمه يارالانماق ايسته ييرم. من باغيرخان كيمي يانيلسامدا ائل قوجاغينا قايتماق ايسته ييرم. ائل قيزلارينا تئللي زرينين پاپاغيني پاي ائتمك ايسته ييرم، زينب پاشانين قوشونونا قوشماق اوچون پيشه وري كيمي قانيمين سون داملاسيما كيمي دؤبوشمك ايسته ييرم و آرتيق يوردومدا اؤلوم. خياوانلي شيخ ممدن گوزگوسو اولماق ايسته ييرم آنجاق اونداندا آري. من اركيمي موندان اللردن قورتارماق ايسته ييرم و حسين خاني اونا بايراقچي.

من توپوق اولوب چيخماق ايسته ييرم يولومو چاشاندا. من آرمود اولوب پاييزدا يئتيشمك ايسته ييرم باغيميز پؤزولماماق اوچون. من قار چيچيه يي اولوب قاريئرلنده بيتمك ايسته ييرم. من توكلوچه اولماق ايسته ييرم بوغازلاري يوموشالتماق اوچون و چيچك اولماق ايسته ييرم ديل اويرتمن لرلرينين اينده. من داش اولماق ايسته ييرم گيژ قومورولاري چالماغا سوربك اولماق ايسته ييرم قجرلري قؤوماغا گوندوزلر بالينج اولماق ايسته ييرم گئجه ائل اوغروندا چاليشان باشلار. من خان چويان اولماق ايسته ييرم ساراسيز و ياشايش ايسته ييرم ياراسيز. من ساري ياغ اولماق ايسته ييرم توته يينده «يار بيزه قوناق گله جك» ماهني سيني چالان چويانين بلله سينده. من بيلگيمي يايماق ايسته ييرم زهتابي كيمي آلماناندا قايداندا اؤلدورولسه مده. من ياغ اولوب چيراغيميزدا يانماق ايسته ييرم. من ياري گؤزله مك ايسته ييرم هر گئجه اولدوزلاري سايا - سايا.

سني گؤرمك، باغريما باسيب اوز - گوزوندن اؤيمك ايسته ييرم. گلديين يوللاري هامارلاماق و سنه اؤيونمك ايسته ييرم. من ايسته دييمه چاتماق ايسته ييرم. من ايسته دييم اولماق ايسته ييرم. من ...، من اولماق ايسته ييرم!

- توكلوچه: بير بينگي چئشيدي

- سوربك: بير شيئي، بير هدفى وورماق اوچون قوللانيلان (ايستيفاده اولونان)

باليقلار شاهي

ماهني سالماسلي

سوسموش ... دئميه ياساقلانميش

«سؤزوتادئمهميسن سؤزسندە دؤستاق، دئهر كن، سن سؤزه دؤستاق» دئميش بابالار.

بۇلە آنلامىشىدىم سۇڭى عالمىندە دۇستاق دىيىلن بېرىشى يۇخموش. بونو دئەمە، رويالارىمدا گەزىر كەن قۇنموش باخىشلار كۈنۈل گۈزگوسونون اۋستوندا سىنن باخىشلار دىل سىسم، دئەم. ايناندىغىن قەدر اينانمازلىغىن دا، مەنە بللى، آخىر جۇشور دەنىزلەر، باغىرىلار ... يئنە آيرىلىق؟

سنىسىز سىخىچى دىر اىچىمدە اۋلان ھەر نە، اىضطرابلى ئانىلەر كىچىشىندە عۇمور كىتابى وراقلاما سىنن اۋچون اۋخودوغون شىعەرلەر، اىلمدەكى دۇلومىئى باشىما چىكىرىن كىفلىلىك عالمىندە باشاماق دا اۋلوم ... لذتلى بىرمى دىر سىنن مزەلى باخىشلار جانىمىن مىناسى اىچرە.

نىسكىللى، نىسكىللى باخان گۈزلىرىندە اىنسىلى قالدېم گىجەلرىمدە. كۈنلۈمە، دامجى لار تىك دامان كىپرىك لىرىن كۈل ائدىرمى سىنسىز، اۋ آخان كىپرىك لىرىتىن سىرىچىندەن كۈنۈل سىل باپىشىب دۇيغولو كۈنۈل عىبادت گاهىندا سىجدە قىلمىشام. يالوارىب ال لىرىم مقدس آياقلارن بۇ محراب دان پاي آلان اۋرەيىم سۇنىر، اىلاھى يانار لىظەلرىم تىك يىنىنى نىجە تىترەيدىن شىمى اۋاندىقچا قورتولونجا سىن گىلىن جە ... سۇيوقلار قارشى سىندا ال لىرىم عرشلەر، سارى دوعا ائتمەك دە قالاجاق.

«كىمسىلەر گۈۋەندىلەر بو سۇڭىلى» كىمسىلەر چىكىرىم چىلەر، اچىندىلار. كىمسىلەر كۈنۈل ياراسىنا مرحم اولماق اىستەدىلەر»
دئە ... دئە.

اۋچودوارىن سۇدا ملكىنى سۇڭىلى افكارىنا (گونول). اىستەدىلرىنى قۇندوردو. بىجرەسىنن گىلەسىنە. نىس چىكىرى - نىس چىكىرى قەدر، شىقاشىق سىندى قىلىم. زامانە دالغالارىنن آراسىندا اينان، حوولاجىام بو آيرىلىق شىپەسى اىچرە، دايان ...

بىر آن دايان سۇڭىلىم. اوزاق اوزاق يول لاردان ساختاشىرگونولون گونلۈمە يىتىشىر نىسنى نىسنىمە آە من يۇكسەئىرەم سىنن سۇداندا، كىفەلەمىرىم، سىن سىن ابدى سۇڭىلىم. گىتمە دئەرەك ... گىتىدىن يئە سوسدوم سىنە اۋدوم سىنسىزلىكىمدە سىنە چاتدىن اىستەدىمىم كىمى، سىنلە گۈلدۈك، قۇنوشدوق، سىنلە ساعاتلار بىر بىرە باخدىق.

آتچاق آغلامالارىندا دالغالان شىپەلرىنى مەندەن ھايقىزاراق آلدى. سىندەن چىكەن رىسىملىرى پوزاراق. سىنن سىسنى ياخىن لاشاراق نىسنى، نىسنىمە دەيىر، كۈنۈل دۇيۈنمەلرىن كۈنۈلۈمدە اۋرەيىمدە دۇيۈنۈر سىنى بىر آتدىمىندا ساناراق.

بالىقلار كىمى اۋزلىرىنى دەنىزدە ساناراق، اقيانوسلار عالمىندە، گىتمە سىئىرىندە اۋلاراق اىندى دريالار پادشاھى زۇمورود تاجىنى باشىنا قىيۇب كۈنۈل تىختىندە اوتوراراق سىنى، آراماقدادىر يئە. سىن سىن كۈنۈلۈمۈن دئەرىيى، آھى دريالاردا بالىقلارنى شاھى بىلئىرەم ...

بىلئىرەم بىرگون گىلەچىكىس، مەرىبان باخىشلارن تۈز قونماپاراق يئە ... ال لىرىن لىرىمى توتاجاق گۈزلىرىن گۈزلىرىمدە جوماراق، دوداقلارىندا باھارلى بىرگۈلۈش دوغولاجاق.

دئەسنى اۋگون ساچلارىندىن اۋزونو بوغان اىلاھە رۈھلو بىر ھورى اولاراق دۇغولورئىنى دەن خىرتە دالاراق.
آه! بوخ موھالىسى سۇروشان ...

بوخ سويۇق جانىمى تۈرتتە تاپشىران اوستومە قان ياشى ياغدىران، آيىن - شاين وورغون دوشموش كىمسىسىز جانىمى باغرا چىكىن ساچلارىمدىن غىرت تۈپراقىن سىلكەن.

اولدوزلو گىجەلەر مەندە اوياتىر.

قونوشمارلار سۇبەلەمكى اىستەيەرك آە ...

سانماكى اۋنودموشام گىجەلەر آغلامالارىن

بيليرسن سۇيرەم .. سۇيرەم سنى دئەرك. آه قاپالانميش گوزلرئيمده هله وارسان ماراليم. اۇرەئيمده كى درد
آغلادير، آغلادير غم اينده ايچيم آلولاناراق پريشان اولدوغون آن.
لچەئيمين اوستونده قاليب سنىن مهربان، سئودالي باخيش لارين ايزي يالقيزقالان واخت لار دا اويدوم
گنجهلرده دويونجا باخديم لچەئيمه گولوش ايزي واردير اونون ريش آرغاجلار اوسته، باغريما چكديم «آه سن
هميشلىق هزارمانداكى گولومسن دئديم، سئوگيليم»
و ايندي محبتين بير يئل كيمي ايچيمده اسمده دير.
سنىن اؤخودوغون ميزيلدامالار ايچيمين سازيني چالمادانير، دؤيدوغوم اينجه چيس لرينه قدهرسيز حسرت
دويدوغوم زامان جؤشموش، ايچيمده يانقينلىق آجي سي.
و ايندي...

شعرلر

جان آشبئري

جان آشبئري JOHN ASHBERRY راجئستئرده دوغولدو و نيويورك ايالتينده بؤيودو. هاروارد يونيورسئته سي و
كلمبيا يونيورسئته سينده اوخودو. ۱۹۵۵-۵۶ آراسيندا فرانسادا ياشادي و چاليشدي. بو سوره ايچينده آمريكا
اوج كيتابي يايملاندي. ۱۹۶۵-۷۲ ايللري آراسيندا آرت نيوز درگي سينين اداري انديتورلونغونو ائتي. آشبئري
نيويوركددا بوروكلين كالئجينده ياراديجي يازيجيلىق درسي وئير. ۱۹۷۵ - ده نشر اولونان (Portrait in -Self
Convex Mirror) كيتابي پوليتزر اؤدوللريني قازاندي. آشبئري نيويوركددا ياشاماقدادير.

AS DEATH APPROCHES

Toward the coming on of evening, in winter time,
At the window of a sick man's bedroom-
I'm not the only one to be so alone;
It's dark on the sea, the sky is dark, too.
Funny, how the birds are behaving tonight!
Don't mind that I'm poor, that I'm alone in the
world;

Toward the coming on of evening in winter time-
I too in my time have had my love affairs.
To be famous, to have women, to make money-
In time one gets to know the world as it is.

اولومه ياخينلاشاراق

آغشام اوستونه دوغرو، قيش واقتي،
بير يورغون اوداسينين پنجره سينده -
يالنيز منده دئيل يالنيزلىق؛
دنيژه قارانلىق، گؤي اوزوده.
گور نجه قوشلار دولانيرلار بو گنجه!
بوراخ يوخسوللونغومو، كيمسه سيزله
ميشم؛

- آغشام اوستونه دوغرو، قيش واقتي -
منيم ده سئودالار كئچدي باشيم دان.
آچارام دي يه، قادين آرام دي يه،

وارلاشارام دي يه -

Is it because we're to die that we have these regrets?

What were we, what happened to us in this world,
In this mortal old world, except evil?
We shall be rid of our dirt at our death,
With death we'll get to be good men at last.
Being famous, having women, making money, and
all –
We'll forget all that when we die.

زامان كئچرگن آنلايير اينسان دونياني.

اؤلوروق دي يه دير اوزورلدويوموز؟
نه ائتديك، نه گوردوك بو فاني دونيادا،
پيس ليكدن باشقا؟
اؤلونجه بيزده ياخشى آدام اولوروق.
آد آچارام دي يه، قادين آلام دي يه،
وارلاشارام دي يه -
هاميسين اونوتوروق.

FINE DAYS

گۆزل گونلر

These fine days have been my ruin.
On this kind of day I resigned
My job in «Pious Foundations».
On this kind of day I started to smoke
On this kind of day I fell in love
On this kind of day I forgot
To bring home bread and salt
On this kind of day I had a relapse
In my versifying disease.
These fine days have been my ruin.

مني بو گۆزل گونلر قورتاردي
بنله بير گونده استعفاء وئرديم
اوقاف داكي ايشيم دن
سيگارا يا بنله بير گونده آليشديم
بنله بير گونده عاشيق اولدوم
اوه دوز چورك گوتورمه يي
بنله بير گونده اونوتدوم
شعر يازما يورغونلوعومون قايديشين
بنله بير گونده آنلاديم.
مني بو گۆزل گونلر قورتاردي

ترجمه: سعيد احمدزاده اردبيلي

« هارا چيخيم گنديم بو يئر اوزوندن »

«سانماكي من اؤله جهيم»
شاختا مني قوورسادا

گۆي اوزو چاديريم، گونش بايراهيم
قويمورلار اوزوم تگ گورونوم، آلايه!
هارا چيخيم بوئير اوزوندن؟
وارامسا گوناها باتميشام دئمك
يولوندا ديو دوران بيربولچويام من
هارا چيخيم گنديم بوئير اوزوندن؟
سوندا تورپاغي يام، بوئير اوتورمز
گوناھكار بير روحو گوتورمز

<p>كولك مني شاللا فلايب داغان داغا سوورسادا يولسوز خزان اوز قوينوندا بۆكوب مني اۆله شگسته قيش اگنيمه ايپك قاردان كفن بيچسه سانماكي من اۆله جهيم سانماكي من اۆله جهيم روزبه صمدي (نير او غلو)</p>	<p>دئميشديم بودؤيوش شون دؤيوش داها ئينه كورسودهيدين، اوردان دؤش داها! بيلمه ديك اي وطن قورتولوش نه ده نيه دؤنمه ديك مليك ممدە؟ اغلاديم، گؤزاشيم سئوگيمدن گلير بس بيزيم يازيميز دە كيمدن گلير؟ حاق دؤنو گئيندي ناحاق سئويلهين كيم ايدي اورهين بايزاق ائيلهين؟ كيمين كي بايراقليق كؤنهي يوخدور نه ياخشى بير ياشيل صباح وار، صباح دئمه لي هئچ نه يي، هئچ نه يي يوخدور قلم - كاغيذ دادا ... چوخ شؤكور آلاه !!!</p> <p>كۆچورن: كيان خياو</p>	<p>آتالار اۆجه جن دئيب، دئميشم دونن ستارخاني بادا وئره ن كس! نجه كؤكره ميشدي او مئيدان، نجه سن قيزيل آلماسان ديولر اينده نيه دؤنمه ديك؟ دە كيم قويمادي تازرينن ايشي دير «اولوم» «اؤلوم» لر كيملره قوجاغين آچدي كورسولر نيه بيلنمه دي كيم ايدي سؤزون يوخ،؟ وطن آدينان دانيشايلمز اگر بؤتؤلؤير يوخسا ميللتين سيلاحا حايتمه ين اليميز يازيق غم چكمه، چكلمز بوگونون غمي</p> <p>شعر: رۇستم بئهرودي</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

« بو ينر قارينقالبلي لار ينري »

<p>من بوئيرين هر قارشيندا، بير اوزان جنازه سيني جيزلار و هر آبريجيندا بير باني چيچه بي سيزلار گؤرموشم هر گون مني واختسيز بير اؤلوم هاخلايب و قانلي قنارلر شاققا - شاققا ايتمه يئريكله ييبيلر. آخ، ائللر، آخ! بورادا هانكي ماهينيا ساريلديمسا، سيريلديم دوداغلاريمان. بئلي بئليمه ياراشدي شاللاغلارين قؤلوقولوما قانداللايلارين بؤيو بؤيوما اعدام آغاجلارينين. آرتيق بوئر، قارينقالبلي لار ينري. و من قيزيل قافتانين ايتيرميش بير بامسي بئيرهك. نه كؤنلومون پاسين آچان بير بارداق بزه كلي شاداب</p>	<p>يازديم، اوخويان اولمادي زيندانلاريندا حيات ناغيللارين و سوسدوم سوساراق داش قاواللارلا قوبوستانيندا و باغريم چارتلا دي چارتلا ياراق گوي مچيدله تيريزينده. آرتيق اللريم دارتينيير قانلي قيلينجلاردان كئچريلركن سانكي بوتون بابات قوپوزلارين چاليرام. نجه ده يورقونام آآه! بير قؤووشاق نوقطه سي اولمايان اوزون يوللارتنك. سانكي هرياني اوچوروم شوشا داغلارينين باليق بئلاريندن كئچيره م و گؤيسومه چكيلميش بير خاج داغايلا گنديره م بوتون غوربتلر سيئرته. بايراغلارين بؤيالاري</p>	<p>اؤنو سؤنسوز سؤنو اؤنسوز بير بئرده يم. آخاريندا اؤلوقولوم بير قودوز پيشگين ايچ آلاتي ايگرنج باخاريندا ساري سالداتلار چنبري قوخونج. آغاجلاري وار آسيلديغيم بوداغلاري چاتي اعدام مؤئلتي چايلاري وار بوغولدوغوم دالقالاري ده مير توز دا بيره سي من بو ينري ايلكينيندن تاني بيرام بؤيله بؤلوك - بؤلوك اؤلومدان گؤيلرينده قارتالار قاندالاناردي و بؤيله ديديك - ديديك اولمادان تورباغيندا قيسراغلار اوينا ياردي. لايدان كؤلگه سيز بيخيلدي چينارلاري و آرابا كروانلاري</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

<p>نە يىتدى آغاچلىق يولو يىتدى گوز قىرىمىندا كىچن آتىم. آي! گىندەرسە، گىندەبىلمز آباغىم. واي! اوچارسا، اوچابىلمز قانادىم. بىر قارا مرەدىر، بىر من بىردە اوزاق دوشموش وطن! ياشىل تورباغىمدان ساري اۆلورەم آغزىمي تورباغىسىز گۆرمەيە جىكلر آخ! مني اۆلندە چىلپاق قويلايىن بلكە سئوينسىن! سئوينسىن تورباغا باغلي بۇجىكلر</p> <p>توكل كىياني اصل (كيان خياو) مۇز داد آبي - ۱۳۸۱</p>	<p>قانلي كۆينكلر رنگىنى ايتىرمىش و اينسانلار بىر - بىرىنە هاي وئرمەيە ياماجلاردا بىر تونقال بىلە يانمىر. اۋنو سۇنسوز سۇنو اۋنسوز بىر يىردەيم گون دوغانىندان گون باتانىنا قان آلاداغىندان قازىلىق داغىنا قادا. گوندوزلري گونش زنجىردن ساووشور گىجەلري آي ايشىغى قورخولو بىر كۆهولدن. و گۆدەسىندە، قورشوندىن آلەدە رىن - دولو قارارخاللار كي هر بىري بىر گۆز اۆلوسونون گۆزو سانكي.</p>	<p>دۇيوش سورساتي يىرىنە قارداش جىسدي داشىدي سۇنرا ائني قوراغلىغىدان سونرا اوزونو قىتلىغىدان تىكىلدي كسىلدي اۋزان دىلىندن اۋرمانلاري آسىلدي كۆلك آباغىندان آيغىرلاري نە داغلارنىدا سۇنمەين بىر اولدوزو قالدي نە باغلارنىدا دەرىلمەين بىر آلماسي. اۋيسا من ياشادىم بوردا قورقوشوم عصىرلرني جىناغىمدا داشىياراق. چكىم، گۆرەن اولمادي مكتىلرىندە اينسان شكىللىرني</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بىر دىستە تزه گونش دن بىر شعر

حمىدە رىيس زاده (سحر)

ايكي باشقا دىلدىن بىر - بىرىنە چئوريلن شعرلر يقين بىر يىردە، نە ايسە ايتىرەجىكلر:

موسىقىي، لحن، آنلام، فورما و ...

شعر چئورىسىي يىتتىسىز و بىتمىز بىر ايش اولسادا، بو گونكو شعر فورماسىيىن ايكي آيري دىلدە دونيا گۆروشونو بىر - بىرىنە اۋىرەدەجىك.

چئورى دە ايكي گوجلۇ يۇن وار. بىرىنجىسىي آزاد آنلاملا شعرين احوال دويغوسونو چئورىمىك، ايكىنجىسىي شعرين معناسىنا دايانان ترجمە. بو شعرلري چئورىمىكدە هر ايكي يۇن نظرە آلىنمىشىدىر.

FOR LORNESS

تانيشسىزلىق

The world deep in snow

I weep bitter tears

Acquainted is lacking

I have to leave

Here is no words of encouragement

To play my words on the tar

دونيا بويي قارآلتىندا

ياغىش ياغدىران گۆزومە

تانيش گلمىر

گىتمەلىام

تار دىلىندە زخمە چالدىران سۇزومە

آلقىش سىزلىق آمان كسىر

It is past endurance

I will have to lose myself far away

O! No oneness

You are late

Once for all I am no one! ...

اوزاقلاردا ایتمه ليام

آي هئچ كس ليك

هاردا قالدون

هئچ كس ام داي! ...

Bu şerləri sayan dərgisinə ithaf edirəm.

- Bir gün öləcəyəm.

Bir gün öləcəyəm.

Adsız, nişansız, bir gündə

heçkimsə bilməyəcək,

bir gün yaşayırdım,

atəşin son alovında.

gərəklərdən, saf göyləri gözləməkən,

mavi ürəkləri axtarma qdan, yorulmuşam,

gedəcəyəm!

ölən gündə gedən gündə, hər nə qurtaracaq.

göz yaşlarım, baharsız, çöllərdə, dəli vurulmuş

ürəklərə tüküləcək.

o son baxışda, sihirli ləhzədə

inanmışam buralı deyiləm.

bunu düşünürlər, səhər çağında yolçu quşlar.

Mavi göyə asılmış sarsılan quşlar.

Kim bilirdəmili qəfəsdə bağlanmış göyərçin,

hansı dünyanın sinirindən qaçmaq istəyir.

gündəlik yaşayından nə qazanacaq,

nə ələ gətirəcək bu sonsuz gecələrdən?

qapılar gərək açıla!

azadlıq istəyən yalnız göyərçin,

gedən zaman.

Və sonra hər nə qortaracaq!

Son bahar gözləyir mən:

Sonuncu yarpaq məni çağırır.

mən buralı deyiləm.

uçmaq istəyir.

inanmışam, özümdən başqa,

heç kimsə açmayacaq, tozağı.

Bu ağır qifilləri ayağımdan, əllerimdən.

mən uçmalıyam, yerin qəmli qara üzündən

çalışıram ayaqlarım, batmaya,

qara kömürlü batlaqlara,

bu yerir qaranlığına!

umudsuzluqda, yalnızlıqdan, bağırın zaman!

İnsanliq

qara buludlar göydə,

ulduzlar qaralib,

və qara bayraqlar,

asilib sonsuz gecənin boynundan.

təkcə bir ulduz, uzaqdan görünür,

və,

göyün alında ki çik yazilib,

insanliq!!!

(Aylin Durnəma)

ايكي شعر:	« آرشين مال آلان »	« زنجير »
<p>آلاھين عكسين چكمەيە باشلادىم سورا سن يادىما دوشدون چكىلميش رمكە سير آلاھ: عكسون رمكيبە دوشموشدى سويوق دووارىن اوستوندى اىستى گۈزلە رىملە گۈزلە ريوە باخدىم حلال ائت! بھادر اردىبىلى</p>	<p>منى يادا سالان يوخ بو قاپىنى چالان يوخ آرشين - آرشين سۇزوم وار بىر آرشين مال آلان يوخ - سھند؟ - يوخ! - ساوالان؟ - يوخ! يالان سۇزدور محبت بوسۇزومدە يالان يوخ قويون آراز آغلاسىن بو چۇللردە قالان يوخ آغاجلارن ايچىندن آھ كىمى اوچالان يوخ. عمران صلاحى</p>	<p>من قاجىرام، ياغىش توتورا! قاتىشىرام، سئل - سوايلا، داغ باشىندا - تمىز - تمىز باغلاشىرىق - يوللاشىرىق بو زنجىرىن بىر اوچومن - بىرى دنيز محمد علي نھاوندى (موغان)</p>

كىملىك و دونىالىق مونتولوق

توكل كىانى اصل (كيان خياو)

اوسطوره پنجره سنيدن باخسان، بىرتورك كىمى منىم كىملىگىم تانرى داغلارنىن ماغازاسىندا، قوللارى - قىچلارى كىسك بىر جوقوقدوركى بىر آنا بوز قوردون مامىر مەمەلرىندە قايناپان سود گولەنە تامسىنىر. بو سود قوجا قافقازىن بوتون دوغال سولارىندان دورو، آيدىن و دە گوج وئرىجى دىر. تارىخ باخارىندانسا باخسان، دىچلە ابلە فىرات قاشقاسىندا، اويغور دىمىرچىلرى نىن، اودلو كورەلرىندە ايتىلمىش بىر قىلىنچ دىركى شال - چوخالى دويوشچولرىن اليندە، تورپاق، بايراق و وارلىق قورونسون دئە، جنگلرىن دوشمن قاتىندا يويور، بوقان ھاچا دىللى ايلانلارنىن زەھر - زە مبرەكى تىك مېندار و

چىمچىشدىرىجى بىر اوددور. سونرا كۆلتور باجاسىندان بويلانسان، دەدە م قورقودون سحرلى سازىدېر. بو قوپوزدا باياتىن قىرخقىز يايلاغى قدر، قرىغىل قوخوسو و اوغوزون قىرخ بگلىرىنىن داغلارنى قدر، قارتال شارقىسى وار. اۋلورنى دىرىلدىن نارلامالارلا بىسلەمەلر و دىرىلدى اۋلدورەن آجىتمالارلا اوخشامالار. و يالنىز بو قوپوزدا بويلانان بويلار و سۋىلەنن سۋىلردىر كى منى بوسبوتون انىسان ايدىياسىنا سىخ تىللرلە باغلايىر. و ھې سونرادان چاغداش عصىرىمىزىن آيناسىنا بىر گۆز اوچو باخسان، گۆرە رسن كى منىم كىملىگىم اۋزگەلر يازان قانونلارنى چىچىواسىندا، يابانچى اللرلە يازىلمىش و يابانچى دىلرلە يوزولموش بىر آتلاشىلماز سطرىر يوخسا بىر آتلامسىز سۆزجوكدور و تأسوفلر اولسون كى بو قانونلار منە قوندارما قول - قاناد وئىرلرسەدە، بىر اوچو شلوق بئلە ماوى اوفوقلارنى گوجەنىرلر. ھلە...

بوگون كىملىك دوغرونداندا دولاشىقا دوشموش بىر سۆزجوك كلفى دىر. آچماق اىستەسك دوگونوندىن آچىلمىر، سارىماق اىستەسك، ھابئەلە سارىلمىر. يالنىز بوسۆزۇ تانى يىب، اونو سارسىلماز گوجلە آراشدىرماق گرەك!

آذربايجانىن بوتون چىشىد سورە لرىندە، كىملىگىن نئجە رىنگ دەپىشىدىگىنى، چوخ سادە گورمك اولار. شك سىزدە كىملىك سۆزۇ اىنسانسال بىلىملرىن بىرى اولاركن، زامانلار فىرتىناسى بىردە توپلومسال، سىياسال و كولتورەل دوروملارنىن اىچ ودىش ائىگىلرىنىن آلتىندا يئىلىپ، سارسىلىپ و آلت - اوست اولابىلر. آما بوسۆز، اۋز كولتورەل كىملىگىنى حىاتىنا كىچىرمك اوچون آغىر تلاشلار و چىتىلكلر چىمگە معروض قالان اصىل كوتلەلرىن آراسىندا، اۋز اۋزەل معناسىندا ياشاماقدادىر. بو آتلامدا بعضاً داش بعضاً دەشەھر قالالارىندان و باشقا اسكى تىكىنتى و قازىنتىلاردان بىرىمىللىتىن كىملىك سۆزۇنو و بوكىملىگىن ھاجاندىن يارانما تارىخىن اوخوبوروق. بواساسدا گۆروروك كى اۋزگەلر بىزىم چوخلو آبىدەلرىمىزىن تارىخىن چاشپاش يازاراق بىزى اۋز كىملىگىمىزە يابانچىلاشدىرماق اىستەپىلر. آنچاق بونو آتلامايبىلاركى بوگون دونىدا ياشايان اىيق اىنسانلارنى بوقوراما و اويدورما سوزلرلە آلتاماق داھا مومكون دئىيل. داھا چاغداش عصىرىمىزدە ھر يئرىندىن دوران بىر تارىخچى، يوخسا اونلارنى سارايلاردا قىپىك - قوروشلا اجىر ائدەن اۋلكە باشچىلارنى بئلە، بىر قوجا ياشلى مىللىتىن كولتورەل كىملىگى اىلە پنچە - پنچەپە قويايلىمىز. ھر كىمىسە لردە اۋزون بىلمەملىگە ووروب، بو آزغىن يوللاردا چالىشماق اىستەسەلر، شك سىز گلەجك، اۋزقالخان و قالخانلارنى اونلارنى خىيىرىنە يئره قوپوب، يئىرلىرىندە تاپار ائمتەپەجك.

بوگونون اىنسانى، يالنىز بىر اىنسان كىمى - مودىرنىسم يوخسا پوست مودىرنىسم كىمى فلسفە سل و توپلومسال مكتبلرە ال تاپسادا بئلە - تك بىر آتلىق كىچىمىشەنە دۇندوكدە، بوتون قالالارنى داش - كرىچىلرەلە. بوتون سازلارنى تىل - چاناغلارلا و بوتون كىمىكلە اىلگىدە اولان باشقا بوساپاق گۆرونولرلە، اۋز اۋزلوگون آرايىب و تام معناسىندا

كولتورەل كېمىلىگىنە و بو ساحەدە اۆز اۆزەل دوراغىندا دورماتا يىتىشمەلى دىر.

دئمك هر ائلىن دانىشىدىغى دىل دە اونا بىر كېمىلىك دىر. اۆزە للىكە بودىل بىر بويوك اده بياتادا ماليك اولسا، بىر مىللى كېمىلىگىن يوكسەلىشى دىر. آما هەلە دە وار بىزىم دىلىمىز بللى اولان قوشوللارا (شرائط لره) گۆره، اۆزايچىندە سارسىلمادادىر. البت اونوتمامالى بىق كى هر ائل، هر مىللت اۆز دىلىنە قاپىدا باغلاسا، اودىل بوتون پنجرەلردن ايچەرى گىرەجك، بوردا بو سۆزلرىن يازارى، دونىادا آلتى مین دىلىن زوال آستاناسىندا اولدوغونون خبرىنى يىنىچە گونده لىكلردە اوخوسادا، هئىچدە بونا اينانمايىر چونكو بىر دىل اينسان اوچون يارانىشىن وئردىگى ان كۆكلو وئركىلرىندىن دىر و بوسبىدن هئىچ دىل اۆز اۆزلوگونده تام شكىلدە آرادان گىتمەيى اۆزونه قىبول ائدە بىلمز. هر ائلىن اۆز كولتورەل كېمىلىگى، اولدوقچا جانلى و آخىجى اولورسا، باشقا كولتورلردن بىر شئىلر بورچ آلىب، بىرشئىلردە بورچ وئرىب، اىستر - اىستەمز اونلارا بوراخدىقچا ائتگى بوراخىر و هئىچدە بو ائتگىلردن چكىنمىر. يوخسا دىل زوالى نىن سۆزو دوز بىر سۆز اولسايدى، ايندى چوخ زامانلاردان برى، يونان. روس، تورك و باشقا ياشلى دىلر بوتون كولتور و كېمىلىگى ايله بىرگە آرادان قالدىرىلمىشدى. تورك دىلىنە قايداندا، چوخ آيدىن آوارىرىق كى هر زامان دونانىن باشقا دىللىرى آراسىندا اوز آلىش - وئرىشىنە داوام وئرمىش و بعضاً بىر ساحەدە يىنىلسەدە، بىر ساحەدەدە گوجلە نىب، اوستوندە بئله گلمىشىدىر. اۆرنك اوچون فارس دىلىنە باخدايقدا نئجە سالىسىز - حسابسىز تورك سۆز، سوزجوك و سون اكلرنىدن (پسونلرنىدن) بئله فايدالانمارى آيدىنجا گۆرونور. هەلە نە دندىرسە، اونلار بىزدن آلاسا، اۆز باخىشلارىجا اوستونلوكلرى دىر آما بىزىم اونلاردان آلدىغىمىز بىزىم آچاقلىغىمىزى يىتتىرىر! دوغرودان دا بو باشقادىلردە ايشلەنىلن بىزىم سۆزلر، بىزىم كېمىلىگىمىزى اونلارا تانىندىرمىمى؟! آنجاق يانىلمايق. چونكو بوكولتورەل الىش - وئرىشلردە، ذاتاً بىرچىتىنلىك گۆزە چارىمىر و بىز بو شكىلدە دە بئله، كېمىلىگىمىزىن دونيا آيناسىندا يايىنلانماسىنا اينانىرىق و تام چىتىنلىكلرى، يالىنز كولتورلر و كېمىلىك لرىن بىر - بىرنىە توققوشماسىندا و بىر كېمىلىگىن بىر باشقا كېمىلىگىن قارشى سىندا يىنىلىب آرادان قالدىرىلما سىندا بىلىرىك. ايندى بوردا بىرسورغو قابارىلىر، اودا بودوركى: گۆره سن بىزىم كولتور و كېمىلىگىمىز بوسوتونلوگوايله اۆزگە كولتور و كېمىلىگىن ايچىندە، هؤيوش بىر دوواركىمى اۆزايچىندن اووولوب تۆكولموشدور؟! بو سورغونون جاوابىنى آختارىب تاپماق بىزىم اساس وظىفە مىزدن دوغولور.

هر كولتور اۆزون قوللو - بوداقلى ائتمك اوچون، باشقا كولتورلرلە برابر، اوزكچمىشىندىن دە اولدوقچا فايدالانمالي دىر و يقىن كى چاغداش اينسان اوچون، دونى - بوگونوندىن گلەجك صاباحىنا سارى بىر جىغارا يول چكىب، بوتون وارلىقى اىلا اويولدا يئرىب - يورومه يى گرەكىر. يوخسا ائله بوگونون قىسىر بايىرنىدا، لىل گۆللىرىن يوخوسوكىمى آغىرلاشىب، دورغون بىرحالدا قالمالى دىر و هئىچ واخت زامانلا بىرگە سورولن ابرەلىلرى گۆرمەيەجك و

واركن بىر دارما - داغىن كىملىكلە، معنا سىزجاسىنا ياشايىپ، سونوندا آنلاشىلماز بىر كىملىكلە دە، تورپاغىن يىتدى قاتىندا آرادان گىندەجك.

البته بوردا كىملىگىن باشقاچىشىد شكىللىرىدىن سۇزگىتىمىز و يالنىز قىدىمىز مىللى كىملىكىدىن و نىھايەت اينسانسال بىر كىملىكىدىن قىساجا دانىشماقدىر. دىئمەلى بىك كى اينسانىن بوتون بىلىنچ لرى (آلت بىلىنچ و اوست بىلىنچ)، باغىسىمىز و اۇزگور دوشونجه لرى، مادى قازانجلارى بىلە اونون مىللى كىملىگىنىن يارانماسىنا سبب اولايلىر و بوكىملىك خالقىن مادى و معنوى تىلاشلارلا اده ائدىلە بىلرسە، اولكە مىزدە يارانان دونيانىن ان اولنو كولتورونە تانىق اولاجاغىق. سونرا بودوراقدان، اينسانسال كىملىگىنىن ان گىنىش اوفوقلارنى، مىل - مىل قانادلاريمىزى آچىپ يوكسىلمك بىزىم اوچون چوخ چىتىن اولماياچاقدىر. و بونلار مومكون اولارسا، بىزىم تورپاق سئورەلىگىمىز، و نىھايەت يىركورە سنىدە ياشايان بوتون اينسلانلارى سئودىگىمىز و اولو محنالى بىركولتور و كىملىگىمىزىن كۇزە سىندىن سو ايچەجك بوردا قىئىد ائتمەلى بىك كى بىزىم سوي سئورەلىگىمىز ھىرگون چاخماق داشى كىمى آلىنمىزا چىرىپىلان سئويلمىز باشقا سوي سئورلىكلرىن قارشى سىندا دورماق اوچوندور. يوخسا سويدان اۇزوموزە بىر تابو يونوب، و اونو شىشىردىب باشقا مىللىتلرىن گۇزونە سوخماق، اصلاً بىزىم ابدىيامىز و اۇرەك اىستەگىمىز دىيىل. يا خود بىزىم تورپاق سئورەلىگىمىزدە، سوي سئوي سئورەلىگىمىزدە، اينسان سئورەلىگىمىزدىن دوغولمالي دىر. و بوردادىركى قلوباللاشماق بوتونلوگوايلە اۇز معناسىنى تاپاجاق و دونيارا مك لوھان دىمىشكىن بىركىندە دۇنەجك. البته كى بو اولاي ياپىز قاباقچىل ايلگى اىزارلارلايوخ، بلكە اينسانسال دوغو و دوشونجهلرلە اولاجاق و اينسانلار بىر بىن الخالق كىملىگەدە بىە لنە جكلر. اوندادىركى بشر حوقوقونون آنا ياساسىندا اولان مادە لرى حياتا كىچىلركن، بوتون يىنىلمىش چاغداش اينسانلار، اون دو ققوزونجو يوز اىللىگىن فىلسوفلارى دىدىگى دونىالىق موتولولوغا دوغرو اوغراياچاق. اومودكى بۇيلە اولسون!

جنگر (Cenger): پاس، پاخىز.

چىمچىشدىرىجى (çimçişdirici): اىگرنج (فارسجا: چىندش آور).

تايار (Tayar): ثابت، دىنچ.

آوارماق (Avarmaq): تىشخىص وئرمك، سىچمك، سىزمك.

آلت بىلىنچ: ضمىر ناخودآگاه (Alt bilinc)

اوست بىلىنچ: خودآگاه (Ust bilinc)

تانىق (taniq): شاهىد

گۇزە (Guzə): بولاق.

سایان



ژوزه ساراماگو در سال ۱۹۲۲ میلادی در پرتغال به دنیا آمد و می توان گفت که تقریباً تمام آثارش به فارسی ترجمه شده است که اولین آن رمان فوق العاده کوری بود. ساراماگو عضو حزب کمونیست پرتغال بوده و اعتقاد دارد که "انسان موجودی است موقعیتی". یعنی موقعیت های مختلف زندگی می تواند انسان متمدن را تبدیل به يك وحشی لگام گسیخته و یا بالعکس تبدیل کند.

یکی از جذابترین فرمهای رمان و ساختارهای قصه گویی،

بدون شك رمانهای نمادین و تمثیلی هستند، زیرا اتفاقات و رویدادها به همان میزان که تخیلی و رویاگونه اند، به همان اندازه نیز واقعی و ملموس اند. و ژوزه ساراماگو، در رمان کوری با طرح مجموعه ای از کابوسهای هولناک و رویدادهای تکان دهنده، خواننده را در فضای پریچ و تاب و تفکربرانگیز و خردکننده ی نوعی کوری مسری قرار می دهد که شخص پا به پای قهرمان داستان و اتفاقات رعب انگیز آن، این کوری نمادین را تجربه می کند.

نوع کوری در این داستان، کوری سفید است، نه کوری سیاه ... نور شدید تکنولوژی این قرن، انسانها را در تلاءلو خیره کننده خویش به کوری کشانده و انسانهای رمان در حال نیاز به يك پوست انداختن و تصفیه درونی تصویر می شوند.

این نوع کوری همچون سیل ویران نمی کند بلکه چون نهري آرام رخنه می کند و از زیر می پوساند... و آنهایی که در بوق و کرناي تکنولوژی و پیشرفت می دمند و از افتخارات و ره آوردهای تکنولوژی به خود می بالند، در نتیجه همین تکنولوژی از خود دور و بیگانه می گردند.

شاید بتوان مراحل تجربی آدمهای داستان را به چهار مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول: وقتی است که مردم در همین کوری و نادانی، خود از کوری خویش هنوز بی خبرند.

مرحله دوم: مرحله ای است که آدمها در آستانه ی آگاهی از کوری قرار می گیرند و سایه های «ترس از آگاهی» بر جانشان سایه می افکند.

و مرحله چهارم: مرحله بازیافت بینایی است. در طول قصه تلاش به شکل تنازع بقا ادامه دارد و در پایان ماجرا تنها کسانی زنده می مانند که برای رهایی از این کوری و به دست آوردن بصیرت و بینش، چیزهایی را از دست می دهند.

اتفاقات در این رمان نه در زمان، نه در مکان و نه در مرز و شهر خاصی رخ می دهد. زمان و مکان در این رمان مفهومی ندارد. در این داستان روز و شب و فصل و ساعت وجود ندارد و این حدیث انسان این قرن است که در همه جا، در غرب و شرق و در همه وقت، صبح و ظهر و شب اسیر چنگال تکنولوژی شده، آدمها دیده ژرف بین خود را از دست داده اند. (پیرمردی با

چشم بند سیاه که در لحظه‌ی انتقال به زیر زمین و جمع کوران ساعتش می‌خواهد... زیرا زمان برای این انسان‌ها دیگر کارایی ندارد...)

کوران در روزهای غرق مه و سپیدی به سر می‌برند، روزهایی که هرگز شبی ندارد، شبی برای تخیل، تعمق، اندیشه و خلوت... نور و سپیدی قرن بیستم که بشر را در خدمت «کار» قرار داد، و بی‌هیچ نصیبی از ثمرات کار...

چشم‌ها ظاهراً از شدت سلامتی برق می‌زنند و می‌درخشند اما عصب چشم‌ها از کار افتاده و نمی‌بینند. تمدن بشری چنان بی‌صدا و بی‌درد و بدون مقدمه و عارضه‌ای ظاهری بشر را به کوری کشانده که فقط در اوج آخرین لحظات کوری، بشر متوجه شده که دیگر چیزی نمی‌بیند، کوری و بی‌دردی و بی‌زمانی محوری‌ترین مسایل قصه‌ی ساراماگو است. این نوع کوری که در نتیجه‌ی نوع زندگی بشر در این قرن است، از زبان کوران این گونه توصیف می‌شود: غرق شدن در مه و شیر، کوری‌ای بسیار لطیف و نرم و سپید. انسان خود را در دریایی از شیر سپید غرق شده می‌یابد و لحظات آگاهی از کوری با آشفتگی، دستپاچگی و دلشوره همراه است.

توصیف ساراماگو از اولین مرد کور قصه، انسانی را به نمایش می‌گذارد که خود عامدانه چشم‌هایش را بر روی حقیقت بسته است. «او تمام عمر چشم‌هایش را بسته و باز کرد، و همه چیز بی‌هیچ تغییری منتظر او بوده ... و او در حالت خواب و بیداری به خود می‌گوید: «بیدار شوم؟ بیدار نشوم؟»

در این داستان، زندگی به شکلی رقت‌بار در حال جریان است و مرگ و زندگی پنجه در پنجه افکنده‌اند... این کوران که از اوج تمدن ناگهان به فقهه‌ای حقارت‌نزل کرده‌اند به خوک‌ها و خرچنگ‌هایی تبدیل شده‌اند که همچون اعضای قانقاریا گرفته‌ی بدن باید قطع شوند. زیرا تنها از این راه می‌توان از شر پلیدی‌ها و فساد رها شد. این انسان‌ها در بحرانی‌ترین شرایط باز هم یکدیگر را می‌چاپند و از یکدیگر می‌دزدند و مثل همیشه حق دیگران را می‌گیرند. در آغاز اینان هر یک در طبقات اجتماعی خود به زندگی ادامه می‌دهند ولی پس از کوری همه‌ی آنها به یک زیرزمین انتقال می‌یابند.

وقتی ساراماگو، قهرمانان قصه‌اش را از طبقات مختلف جمع می‌کند و به یک طبقه انتقال می‌دهد، در آغاز دیگر مشکل و رنگ و نژاد و شغل و پول به کمک انسان‌ها نمی‌آید، هیچ کدام وسیله تمایز و برتری نیست، او می‌خواهد آدم‌ها را به دور از این جامعه‌ی به ظاهر متمدن و خالی از دیدگاه طبقاتی ارزیابی کند. اینجاست که آدم‌ها هر یک به خاطر ارزش وجودی خویش مطرح می‌شوند، زیرا در وانفسای قحطی و گرسنگی و عدم دسترسی به بهداشت، انسان‌ها هر یک نقاب از چهره‌شان می‌افتد و هر یک تنها با طرز تفکرش شناخته می‌گردد.

نویسنده در این رمان حتا از اختصاص دادن نام خاص به قهرمانانش پرهیز می‌کند و تنها مشخصه‌های رفتاری، معیار شناسایی آدم‌ها می‌گردد، مثلاً زن بی‌خواب... دختر به عینک تیره... پسرک لوچ...

برخی از قهرمانان به این کوری عادت می‌کنند و زوال می‌یابند و رهایی‌یافتگان از قرنطینه، کسانی‌اند که به حقارت و خفت عادت نمی‌کنند و برای نجات خود مبارزه می‌کنند.

مرکزیت داستان در همین زیرزمین است و بیشترین بخش کتاب بررسی اتفاقات در همین محدوده است و آدمها پس از مدتی نه تنها خود را انسانهای متمدن سوار مرکب تکنولوژی نمی‌یابند، بلکه خود را حیواناتی در زندگی گله‌وار و جوامع ابتدایی می‌یابند، با همه‌ی درنده‌خویی و کثافات و پلیدی‌ها...

حیواناتی که به خلاف دیگر حیوانات، به حقوق یکدیگر نیز تجاوز می‌کنند، هتک حرمت هم می‌کنند و به زندگی به همان گونه می‌نگرند و مرده‌ها در چشم‌شان بی‌ارزش‌اند، زیرا زنده‌ها نیز با مرده‌ها برایشان فرقی ندارند.

کوران در همان حوض بدبختی می‌گویند: به سامان داشتن، غذا، و حفاظت از جان نیاز دارند و سرانجام به کسی که در پایان شب‌های سپید بی‌سپیده زیر زمین خفقان‌آور برای آنان قصه بگوید. کوران ضمن آن که اصلی‌ترین کار یعنی مبارزه را از یاد برده‌اند، نیازمند شنیدن قصه‌اند. قصه‌ای که همه چیز را از آغاز خلقت جهان برای آنان بگوید و تاریخ بشر و بشریت را و اینکه چگونه شد که انسان به این قهقرا نزول کرد؟ کوران گوسفندانی شده‌اند و زیرزمین سلاح خانه‌ی آنان. دشمن کوران خود کوران هستند.

در اینجا مفاهیم قراردادهای اجتماعی درهم می‌ریزد، وابستگی‌ها و عشقها تحت‌تأثیر بدویتی بی‌رحم از بین می‌روند، زنان به خاطر نان و سیر کردن شکم مردان از تن خویش مایه می‌گذارند. و مردان به لاشه‌هایی مفت‌خوار و بی‌مصرف و زورگو تبدیل شده‌اند که برای ندیدن حقیقت زیر پتوها می‌خزند.

آدمها در این قرنطینه به دهان‌های نشخوارکننده‌ای تبدیل شده‌اند که برای این نشخوار سنگین‌ترین بهای شرافتی را می‌پردازند.

در این کتاب شنیدن جای دیدن را می‌گریزد و آدمها فقط به وسیله‌ی صدا ارزیابی می‌شوند و صدا به عنوان بلندگوی اندیشه، بیانگر اعتبار انسانهاست. نقاب‌ها و ماسک‌ها بر چهره‌ها رنگ می‌بازند و سیمای عریان شخصیت آدمی به نمایش درمی‌آید.

دیگر دکتر و بیمار در دو موضع قرار ندارند، همه کورند و اگر سخن از درمان به میان می‌آید هر دو نیازمند درمانند.

برای درمان این کوری، علم و مباحثه و سمینار نیز کارساز نیست. کوری به سیستم دولت نیز راه یافته و ضعف و بی‌برنامگی و تغییرات پی‌درپی استراتژی نتیجه‌ی آن است. ساراماگو در ریشه‌یابی و علل کوری به یکی از عوامل مهم یعنی ترس اشاره می‌کند و از زبان یکی از قهرمانان داستان می‌گوید:

ترس ما را کور کرده ما همان لحظه‌ای که کور شدیم کور بودیم، ترس ما را کور کرده و همین ترس ما را کور نگه می‌دارد... صحنه‌های قصه پر از ماجراهایی است بر پایه‌ی تبعیض و خفقان و نزاع و کشمکش. کوران به جان هم می‌افتند و بخاطر غذا به روی هم اسلحه می‌کشند. خوراک یکدیگر را غصب می‌کنند. احتکار می‌کنند و به یکدیگر می‌فروشند. رشوه می‌گیرند و با یکدیگر می‌جنگند زیرا جنگ نیز از نتایج کوری است.

ثالث پایانی کتاب، مرحله تلاش‌های نهایی برای رهایی از کوری است و هفت نفر از

قهرمانان کتاب به رهبري يك زن (زن دكتر) از قرنطینه رها شده به زندگي سخت و توانفرساي درون شهر ادامه مي‌دهند، اين افراد پس از ورود به شهر در حالي كه شهر را آراسته به پیشرفته‌ترین ادوات تکنولوژي مي‌يابند آدمهايي را مي‌بينند كه توان استفاده از آنها را ندارند، در اوج تکنولوژي مردم را گرسنه مي‌يابند. همه چيز در هم ريخته است و همگان كور شده‌اند فقط سگ‌هاي شهر هنوز كور نشده‌اند و در آن میان، و در وانفساي كوري، سگي به دنبال يك جفت چشم زنده و سرحال مي‌گردد.

در طول داستان تنها كسي كه هرگز بينايي خود را از دست نمي‌دهد يك زن است، زن دكتر تنها كسي است كه شاهد خفت‌هاي كوري و براهه‌هاي بشري است، او تنها كسي است كه همه شهر و تمدن و فرهنگ بشري را غرق كوري (سپيد) مي‌بيند و تنها كسي است كه در كليسايي كه كوران بدان پناه آورده‌اند، حتا «آن مرد مصلوب» را و حواريون را كور مي‌بيند و چشم بسته. اين زن وقتي با نويسنده‌اي در بين كوران مواجه مي‌شود، نام او را جوياء مي‌گردد و نويسنده مي‌گويد: در دنياي كوران فرقي بين نامها نيست (و هم از اين روست كه قهرمانان قصه‌ي ساراماگو فاقد نام خاصند) زيرا وقتي كسي نمي‌بيند، نمي‌خواند و... به اين جهت فرقي وجود ندارد.

شايد اين زن به عنوان رهبر بيناي شهر كوران با شعار (اگر نمي‌توانم كاملاً درست زندگي كنم حداقل آنچه در توان دارم به كار مي‌گيرم تا كاملاً به زندگي حيواني نيفتم)، خود ساراماگو باشد.

تعريف مسئوليت از زبان همين زن بيان مي‌شود:

همين كه من چشم دارم و بينا هستم، مسئولم، آن هم وقتي كه ديگران چشم ندارند. مسئوليت از ديگاه ژوزه ساراماگو متوجه كسي است كه مي‌بيند. حقايق را، تلخي‌ها را، كثافات و پليديها و تبغيض و گرسنگي و كشتار را و تنها فرد مسئول اين جماعت (زن دكتر) است، زيرا تنها كسي است كه مي‌بيند اما حدود مسئوليت و تعريف نيكي در اين رمان از كليشه‌ها و چهار چوب قراردادي رها مي‌شود و مفهومي كاملاً نسبي مي‌يابد، زيرا همين زن بيناي مسئول و نيك سرشت در شرايط خاص آدم هم مي‌كشد. اما او مي‌كشد به جاي آن كساني كه شجاعت و بصيرت دفاع از حقوق انساني را ندارند. مي‌بيند به جاي همه‌ي آنها كه نمي‌بينند و اشك مي‌ريزد به جاي همه‌ي آنها كه نمي‌توانند بگريند. به اعتقاد اين زن «كسي كه دستور مي‌دهد و كسي كه اطاعت مي‌كند، هر دو كورند...»

توانمدي ساراماگو در اين اثر بيشتر در زمينه‌ي تسلط بر فضا است و هنگامي كه زمان و مكان در قصه‌اي كمرنگ مي‌گردد فضا نقش مؤثر تري ايفا مي‌كند زيرا «بسياري از رمان نويسان از حس و ادراك مكان برخوردارند، اما قلبي از حس درك فضا بهره دارند».

و موارد عمده‌ي مطرح در رمان يعني خور و خواب و عشق و مرگ، در آن زيرزمين مخوف توسط اين اشرف مخلوقات به نمايش گذارده مي‌شود و در نهايت آن كه فقط مي‌انديشد (مثل دكتر) موفق نيست بلكه كسي كه با نيرومدي انديشه‌اش را به مرحله‌ي عمل درمي‌آورد (مثل زن دكتر) موفق است.

ساراماگو شخصيت‌هايي را كه در آغاز اين همه از ما دور هستند، بي‌ظرافت و با طرح

مسائلشان چنان به ما نزدیک می‌کند و می‌آمیزد که در میانه‌ی داستان خواننده نیز به یکی از قهرمانان قصه تبدیل می‌شود.

هنر پست مدرن

سعید احمدزاده اردبیلی- آیدین ضیائی

هنر پست مدرن، همه چیز را بازی می‌بیند. بازی را هنرمندان مدرن شروع کردند. آنها همچنان که در بازی خود به پیش می‌رفتند، معیارهای بازی را دگرگون کردند و مکتب‌های هنری گوناگونی به وجود آوردند که در همه چیز متفاوت بودند الا یک چیز: این که خط فاصلی بین خود و کلاسیک‌ها بکشند. اما در هنر پست مدرن مسئله عوض شده است. پست مدرن می‌گوید اگر همه چیز بازی است، چرا کلاسیک‌ها را در این بازی راه ندهیم؟ به این ترتیب هنر پست مدرن، تمامی میراث هنری از یونان و روم باستان گرفته تا هنر مسیحیت قرون میانه و هنر کلاسیک، رمانتیک و رالیسم و تمامی عرصه‌ی هنر مدرن را وارد فضای پست مدرن می‌کند. همه را در کنار هم می‌چیند بی آن که یکی را بر دیگری برتری دهد. انگار صحنه‌ی تظاهرات عمومی و یا یک مهمانی و جشن همگانی است. پست مدرن پا را از این هم فراتر می‌گذرد و تمامی عناصر هنری ملل دیگر و اقوام باستانی و فرهنگ‌های زنده‌ی معاصر را به این مهمانی دعوت می‌کند.

اما مسئله به این جا ختم نمی‌شود. پست مدرن یورش دیگری را آغاز می‌کند. در هم ریختن مرز بین آن چه هنری و آن چه غیر هنری است، و در هم آمیختن عرصه‌های هنر و غیر هنر. قبلاً در هنر مدرن، این کار در سطحی بسیار محدود شده بود و صد البته در میانه‌ی اعتراض هنرمندان کلاسیک و حتی هنرمندان مدرن. هنرمندان مدرن، موضوع کار خود را از میان مردم کوچه و بازار، از طبیعت بی‌جان دم دست، یک بشقاب میوه، یک ترکیب‌بندی از میز و دیوار و بشقاب و... ساخته بودند. کلاسیک‌ها موضوعات خود را از میان اشراف و پادشاهان و شخصیت‌های اسطوره‌ای و دانشمندان و فیلسوفان پرآوازه و فاتحین و جنگاوران پرافتخار برمی‌گزیدند و تازه همه‌ی اینها فقط در یک وضعیت خاص ترسیم می‌شدند. این اصول کلاسیک در مدرنیسم به هم ریخت و نادیده گرفته شد و اکنون در پست مدرن به رادیکال‌ترین وجهی نمود پیدا می‌کرد. در ادبیات مدرن به هم ریختن جویس‌وار، جنبه‌ی استعلایی پیدا کرد. جالب است عملی که در جهت به هم ریختن مرز معمولی و غیرمعمولی از طرف یک هنرمند انجام می‌شد، توسط ساختار هرمی فضای زیبایی‌شناختی به فراز کشیده می‌شد و از بقیه جدا می‌شد. هنر پست مدرن در چنین پارادکسی زاده شد. اما این هنر، مرز بین هنر و غیر هنر را درهم ریخته است. این تازه شروع کار است. به هم ریختن مرز هنری و غیرهنری خیلی زود وارد بعد دیگری خواهد شد و آن به هم ریختن مرز هنرمند و غیرهنرمند است. در پست مدرن، این درهم‌ریختگی، به عنوان درهم‌ریختگی عمومی است. اما در پست مدرن، این

درهمریختگی، به عنوان درهمریختگی تعبیر نمی‌شود. آن را به دموکراتیسم هنری یا دموکراتیسم زیبایی‌شناختی تعبیر می‌کنند. در هنر مدرن، موضوعات اشرافی، و یک‌ه کنار گذاشته می‌شوند اما هنرمند با اثر هنری خود یک‌ه می‌شود و تبدیل به پدیده‌ای متعالی و به فراز کشیده شده از محیط معمولی خویش می‌شود. آن چه در پست مدرن در حال انجام شدن است، یکسان کردن هنری و غیرهنری در زندگی معمولی است. از دیدگاه مدرن این وحشتناکترین نوع به همریختگی است. از نگاه پست مدرن، یک دموکراتیسم رادیکال، و یک حرکت سوسیالیستی به معنی گرایش به برابری بنیادی، در کار انجام شدن است. تاکنون بر این باور بودیم که ابتدا هنرمندان آوانگارد به نگاه زیبایی‌شناختی نوین می‌رسند و دیگران با تأخیر، در راهی که آنان هموار کرده‌اند گام می‌نهند، اما اینک متوجه می‌شویم که هر کسی، معمولی‌ترین آدمها نیز دارای نگاه زیبایی‌شناختی نوین می‌شوند، اشکال، در دید نخبه‌ستای ما است، که هنوز متوجه رأس هرم است. البته در پست مدرن، هر می در کار نیست. ما هنوز عادت داریم به هنرمندان و شاعران و نویسندگان تمرکز کنیم. اما اینک این تمرکز در حال فروپاشی است.

مدرنیته باید و نبایدهایی داشت. احکام لازم‌الاجرای که اگر آنها را نادیده می‌گرفتی دیگر مدرن محسوب نمی‌شدید، در پست مدرن، وضعیت متفاوت است. احکام وجود ندارند. افراد وجود دارند. تعدادی از این افراد ممکن است اصول واحدی را قبول داشته باشند و درباره‌ی آن اصول واحد، بیش و کم هم نظر باشند. در آن صورت آن عده، یک محفل یا یک فضای زیبایی‌شناختی فرافردي تشکیل می‌دهند. پس در وضعیت پست مدرن، یک فضا وجود ندارد، و احکامی که به طور عام در این فضا بتوانند جاری باشند نیز وجود ندارند. وضعیت پست مدرن، از افراد، یعنی از نظرات فردي، تشکیل می‌شود. یعنی در این وضعیت، هیچ حکم فرافردي و مستقل از وجود افراد، نمی‌تواند باشد. به عبارت دیگر هیچ اصلي بدون انسانی که آن اصل را حامل باشد، پذیرفته نیست. در وضعیت پست مدرن، فقط آدمها هستند که حضور دارند. هیچ ایده‌ای، فلسفه‌ای، مذهبی، اخلاقی و ارزشی، و رای انسانی که آن را حامل باشد اذن ورود به فضای پست مدرن را پیدا نمی‌کند.

در این فضا، هیچ عقیده و نظر و اصل و ایدئولوژی و مذهبی، اگر فردي نباشد که به آن اعتقاد داشته باشد، توجهی را بر نمی‌انگیزد. برعکس تا وقتی که حتا یک نفر وجود دارد که اعتقاد مذهبی دارد یا به هر یک از مکاتب مدرنیته، از مارکسیسم گرفته تا لیبرالیسم، باور دارد، این اعتقادات همراه او وجود دارند و حرکت می‌کنند. در وضعیت پست مدرن، آن گاه که افرادی کم و بیش هم‌نظر، طبق یک قرارداد ضمنی یا صریح، مکتب یا محفلی را تأسیس می‌کنند، معیارهای فرافردي، عملاً شکل می‌گیرند. وضعیت پست مدرن یک فضای واحد نیست، به تعداد آدمها فضا وجود دارد.

در فضاهای فرافردي، نقد، هدف مشخصی دارد. در آن جا اصولی وجود دارند. این اصول مستقل از افراد و سلیقه‌ها هستند. نقد مقایسه‌ای است بین اصول، تکنیکها و آن اثر. در واقع انگار يك الكوي كامل وجود دارد و اثر با آن مقایسه می‌شود. اگر بگویم الكوي كاملي به آن شکل وجود ندارد، دست کم دستورات عمل‌ها و تکنیک‌های راهگشایی وجود دارند که مثلاً يك نویسنده باید داستانش را با نگاه به آنها بنویسد. در غیر آن صورت، داستان او توجه هنرشناسان و ناقدان را جلب نخواهد کرد. نقد پست مدرن، نقد سلیقه‌ها است و هدف از نقد، برخلاف هدف نقد در مدرنیته، رسیدن به کمال نیست. ناقد در پست مدرن رفتاری شبیه يك توریست دارد و چیزی نیست که مقیاس مقایسه باشد الا سلیقه‌ی فردي.

فضای پست مدرن، فاقد ملاک‌های زیبایی‌شناختی فرافردي است. در این فضا، هر ملاکی به فرد حامل آن محدود می‌شود. ملاکها به خودی خود قادر به فرا رفتن از محدوده‌ی فرد نیستند. اما افرادی که ملاک‌های زیبایی‌شناختی مشابهی دارند، عملاً محافلی را تشکیل می‌دهند که در آنها ملاک‌های کم و بیش مشابهی مورد توافق اعضای آن محفل قرار می‌گیرد. در ادبیات پست مدرن مطلقاً نمی‌توان یکی از دو ادیب را، ادیب اول یا ادیب دوم را، با يك ملاک فرافردي نسبت به آن دیگری برتری داد. به عبارت دیگر ملاکی برای ارزش‌گذاری بین کار دو ادیب وجود ندارد.

می‌دانیم که مثلاً در رئالیسم یا رمانتیسم چنین نیست و هر دوی این مکاتب دارای ملاک‌های فرافردي مشخصی هستند که با تکیه بر آن ملاکها می‌توان کار ادیب يك را با ادیب دو مقایسه و نتیجه‌گیری کرد و این نتیجه‌گیری لازماً اتباع است. یعنی هنگامی که اکثریت خبرگان ادبی مثلاً کار ادیب يك را بر ادیب دو برتری دادند، کار تمام است. و این حکم، معتبر باقی می‌ماند تا وقتی که باز عده‌ای خیره‌ی ادبی، متأثر از زیبایی‌شناختی متفاوتی بشوند، و تازه آن زمان که زیبایی‌شناختی متفاوتی مطرح می‌شود، خبرگان ادبی به دو دسته تقسیم می‌شوند که غالباً همدیگر را قبول ندارند ولی هر يك از این دو گروه معیارهای مشخصی دارند که با توجه به آن معیارها ارزش‌گذاری می‌کنند. اما در محافل پست مدرن، فقط به شرط آن که در آن محفل، بنا به قرارداد، ملاک‌های مشخصی تأیید و پذیرفته شده باشند، یعنی اعضای که وارد آن محفل می‌شوند بپذیرند که ملاک‌های ارزش‌گذاری يك متن ادبی، چنین و چنان باشد، می‌توان از وحدت نظر اعضای آن محفل سخن گفت. در محفلی که با نگاهی مدرن به ادبیات می‌نگرد، طبعاً ملاک‌های محفلی که نگاه رئالیستی سنتی دارد، نمی‌توانند مورد قبول باشند و به عنوان معیارهای برتر، دیگر معیارها را کنار بزنند. پس در وضعیت پست مدرن، انتخاب بهترین فیلم، بهترین رمان، بهترین مجموعه‌ی شعر، بهترین اثر نقاشی، بهترین تندیس، بهترین موسیقی و ... تا وقتی که موضوع را محدود و مشخص نکنیم، کاری جنجال‌آفرین و پرمجادله خواهد بود. می‌توان اشعار حماسی را با هم مقایسه کرد. بین فضاهای زیبایی‌شناختی متفاوت، مخرج مشترکی وجود ندارد. اگر در مدرنیته چنین کاری عملی بود، مبتنی بر پیش‌فرض‌های مورد توافق بود. اما اینک چنین توافقی اگر هم به طور نسبی و موقت

میسر باشد، فقط در فضاهای هم نام امکان‌پذیر است. داور هر فضای زیبایی‌شناختی باید بومی آن فضا باشد. اما هر خواننده یا بیننده یا شنونده‌ای یک توریست است. او می‌تواند وارد فضاهای متفاوت بشود و در آن‌ها درنگ کند و لذت ببرد یا به سرعت از آن‌ها بگذرد. هر محفلی آن‌گاه که چارچوب زیبایی‌شناختی‌اش را تعریف می‌کند، خود را در آن چارچوب زندانی می‌کند و از این گریزی نیست. یعنی می‌توان از یک چارچوب به چارچوب دیگری رفت. یعنی از یک زندان زیبایی‌شناختی به زندان زیبایی‌شناختی دیگر رفتن، و برای آن که داوری ارزشی نکرده باشیم، شما می‌توانید به جای واژه‌ی زندان، واژه‌ی باغ را بگذارید. پس در وضعیت پست مدرن، هر محفل هنری یا ادبی به شرط آن که اهداف تعریف شده و مشخصی داشته باشد، می‌تواند بر آن مبنا مجموعه‌ای از تمهیدات و شگردها و ساز و کارهای هنری یا ادبی را انتخاب کند و می‌دانیم که هر انتخابی به نوعی ارزش‌گذاری نیز هست.

در وضعیت پست مدرن، نه تنها شیوه‌های زندگی و نگاه و اندیشه‌ی افراد، اعم از سنتی و مدرن، به نفع شیوه‌های زندگی و نگاه و اندیشه‌ی پست مدرن از بین نمی‌روند، بلکه هویت و موجودیت خود را نیز حفظ می‌کنند. نتیجه‌ی این تعادل، گرایش به روابط محفلی و گروهی یا کمون‌ی یا فرقه‌ای است. برخلاف وعده‌های آینده‌شناسانه‌ی مدرنیته، روابط محفلی و فرقه‌ای از ویژگی‌های بارز پست مدرن می‌شوند. این گرایش در سطح جهانی به منطقه‌گرایی، و در سطح منطقه‌ای به قومیت‌گرایی، و در سطح قومیت‌ها به تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تر، و نهایتاً به سلیقه‌گرایی، و در سطح سلیقه‌ها به هم‌نشینی سلیقه‌های فردی و سلیقه‌های فرافردی، تبدیل می‌شود.

در هنرهای مختلف، مکاتب مختلف با قواعد و تکنیک‌های مختلف وجود دارند، و یک ناقد با استناد به آن قواعد از یک سو، و ارزیابی فنی و زیبایی‌شناختی نوآوری هنرمند از سوی دیگر، به نقد اثر او می‌پردازد. مثلاً در ادبیات یا تئاتر پوچی، قواعدی کلی وجود دارند که منتقد فضای پوچی با مراجعه به آن قواعد، به ارزش‌یابی اثر می‌پردازد. امروزه نقد تبدیل به یک صنعت شده است که می‌توان آن را شناخت و براساس آن به نقد پرداخت. بعد از رمانتیک‌ها، هنر، واجد ویژگی‌های خاصی می‌شود که به هنرمند حالت پیامبرگونه یا غیب‌گو را می‌دهد. یعنی انگار این آدم با ناخودآگاه جمعی ما در تماس است. او با استفاده از نمادها و اسطوره‌ها، نقش‌ها و مفاهیمی را می‌آفریند که به نحوی خاص بر بینندگان تأثیری می‌گذارد. این جریان از رمانتیک‌ها شروع می‌شود و تا ظهور هنر موسوم به پست مدرن ادامه می‌یابد. اجازه بدهید مثالی از شعر بزنیم:

غالباً اشعار مدرن را با همان ترتیب تقطیعی که شاعر معین کرده است می‌خوانند، اگر تقطیع شاعر را برهم زنید دیگر آن شعر با آن کیفیت از دست می‌رود. شعر پست مدرن را می‌توان با هر تقطیع دل‌خواهی خواند. در شعر پست مدرن، مرز بین شعر و نثر شفافیت خود را از دست می‌دهد و جریان فروپاشی شکل به اوج می‌رسد. از دیدگاه یک ادیب یا شاعر

سنتی و پیش مدرن، این طبیعی‌ترین فرجام شعر مدرن است. شعر پست مدرن با کنار گذاشتن برخی ضوابط و قواعد شعر مدرن و کمک به جریان فروپاشی شکل، خواننده‌ی منفعل را فعال کرده و قدر قدرتی شاعر را باطل کرده و شعر را از یک متن واحد و اقتدارگرا، به متون بی‌شماری تبدیل کرده و فاصله‌ی شعر را با نثر از بین برده و هر خواننده‌ای را به آستانه‌ی ممکن شعر پرتاب کرده است. از فضای مدرن و پیش مدرن این داورها مضحک به نظر می‌رسند. اگر همه شاعر شوند به معنی آن است که هیچ‌کس شاعر نیست؛ که هیچ شعری سروده نمی‌شود. اما از فضای پست مدرن مسئله می‌تواند به شکل متفاوتی دیده شود. مثلاً می‌تواند بپرسد آیا فکر نمی‌کنید این دیدگاه که تنها عده‌ی بسیار اندکی از انسانها شاعر باشند ممکن است اگر از فضای متفاوتی به آن بنگرید مضحک جلوه کند؟ یک بار هم شده فرض کنیم که شعر بهانه است، بهانه‌ای برای نخبه‌سازی، برای آن که عده‌ی معدودی را انتخاب کنند و به آنها به دیده‌ی تحسین بنگرند. اما ما نمی‌توانیم این نگاه ویژه را پیدا کنیم الا آن که به خود - ولو موقتاً - بیاورانیم که شعر اصلاً مهم نیست، شعر تنها یک دست‌آویز است. یعنی از شعر ارزش‌زدایی کنیم. یعنی شعر را به نثر نزدیک کنیم. برای این منظور لازم است روابط قدرت در میان آدمها را پررنگ‌تر کنیم و در همان حال سایر روابط و ارزش‌ها - و در این جا شعر و تاریخچه‌ی طولانی آن را - تا آن جا که ممکن است کمرنگ‌تر کنیم آن‌گاه وارد فضای متفاوتی خواهیم شد. در این فضا توجه ما بر آدمها و روابط آنها با هم خواهد بود و کمترین توجه را بر محتوای آن چه می‌گویند خواهیم داشت. آن چه توجه ما را برمی‌انگیزد روابط سلطه در میان انسانها است و توجه خواهیم کرد که این گفتن‌ها چه دگرگونی‌هایی در روابط سلطه‌ی میان آدمها ایجاد می‌کنند. اگر تحمل کنیم و اندکی بیشتر در این فضا بمانیم متوجه خواهیم شد که موضوع بسیار هم جدی است. جدی است زیرا که این اتفاقات و روندها نه در یک جهان فرضی و خیالی که در همین فضای هنر مدرن اتفاق افتاده است و پیشینه‌ای بیش از یک سده دارد و اکنون یعنی در چرخش هزاره، پاورچین پاورچین در کار ورود به نگاه و راه و روال زندگی مردم است. شاعر شعر می‌سراید بدان گونه که از شعری که مطابق سلیقه‌ی رایج است متفاوت باشد. درباره‌ی نقاشی و موسیقی و هر هنر دیگری نیز این قاعده صدق می‌کند. آنها درباره‌ی ویژگی‌های شعر خود، نقاشی خود، موسیقی خود و ... می‌نویسند و بحث می‌کنند و می‌خواهند برتری‌های آن را بشناسند. سعی دارند به مردم بفهمانند که باید سلیقه‌های رایج در شعر و نقاشی و موسیقی و غیره را ترک کنند و مدرن شوند. اما آن‌گاه که هر بخش از هنر نو با اقبال عامه مواجه و توده‌گیر می‌شود، آن بخش از هنر نو، هر چه می‌خواهد باشد، باز توسط نسل جدید طرد می‌شود. مشکل هنرمندان و به طور کلی روشن‌فکران این است که می‌خواهند از جانب جمعیت هر چه بیش‌تری ستوده شوند بی‌آن که همان جمعیت ستاینده، سبک ادبی یا هنری آنها را بگسترند و از آن خود کند. این یک پارادوکس است. آنها می‌خواهند همیشه در رأس هرم بمانند و توده‌ی مردم در حالی که در قاعده‌ی هرم ایستاده‌اند جاودانه آنها را ستایش کنند. اگر هرم ارزشی پهن شود و به سطح نزدیک شود، روشن‌فکر با کله به میان مردم پرتاب می‌شود. این را روشن‌فکر جماعت بر نمی‌تابد. اما بخواهد یا نخواهد، هرما در حال مسطح‌شدن‌اند.

منابع:

- 1- Gelpi, Albert. The Genealogy of postmodernism. (New york, 1990)
- 2- Mc Gann, Jerome. The postmodern ideology: A critical investigation. (chicago, 1997)
- 3- Bradbury, Malcolm. The social context of modern literature. (oxford, 1991)
- 4- Smith, stan. The origins of Modernism. (london, 1994)
- 5- Spender, stephen. The struggle of the postmodern. (London, 1993)
- 6- Waugh, patricia, postwar literature and its background. (oxford, 1995)
- 7- Whale, John. Romanticism: New Approaches to texts and contexts. (london, 1992)

South **Azerbaijan** and Iranian Turks

Saeed Ahmadzadeh Ardabili

saeedturkishpoetry@yahoo.com

The Azerbaijanis are one member of the larger Turkic nations. The area that is currently called Azerbaijan has fertile land and pleasant climate. Therefore, for many centuries it had always been the destination of many immigrant tribes. After passage of the nomads, called the Medes, from the north through the Caucasus plateau, a smaller group of Medes established a local government in southern part of Azerbaijan in 705 BC and named it Medes the Minor. One hundred fifty years later, the government of another nomadic tribe that migrated from the northeast Caspian region to the same plateau replaced Medes the Minor. This plateau would later be called Persia and Cyrus the Great is the man who established the Persian Empire in 559 BC.

The Turkic tribes and nations are native to central Asia, north/west and southwest of Caspian sea. One of three languages that the Elam inscriptions were written in has Aral-Altai roots, proving the Turkish presence/influence in the area for approximately six thousand years.

Alexander the Great did invade the Persian Empire; however, Azerbaijan resisted his heirs as rulers. One of his commanders, Aturpat led this resistance. Some scholars believe that the name Azerbaijan is the Arabic version of Aturpatkan. During this period other Turkish tribes were also immigrating to Azerbaijan. At 642 AD, Moslems invaded Iran and after that some central Asian Turks conquered Persia and established their dynasties. The Seljuks

were the first Turk dynasty who expanded Persia's territories all the way to the Eastern Roman Empire. They also moved a famous Turkish Tribe, Oghus/Oghur to Azerbaijan.

There were two other massive Turkish immigrations to Iran specially Azerbaijan. In those periods Azerbaijan was the center of power and two cities, Maragheh and Tabriz, each for certain periods were the capital cities of Iran. Later in the Gajar dynasty (1794-1925) Tabriz was the residence of crowned princes until Reza Shah over-threw the Gajar dynasty and started the Pahlavi regime.

The issue of Azerbaijan should be studied in 2 different dimensions:

1. The historic issue: The presence and rights of Azerbaijanis in their native, historic land as well as the rights of other Turkish minorities who have moved there from all over the Eastern plateau for political or cultural reasons.

2. The current and legal issue: The natural, humanitarian, and legal rights of Azerbaijanis as the present inhabitants of the area, regardless of their past. Azerbaijanis are denied the very simplest of their natural and God given rights.

In a territory that comprises one third of the land and population of the country, Azerbaijanis are forbidden from being educated in their native language. The same abhorrent scenario applies to the other ten million Turks living in various parts of Iran, including 6 million in Tehran. In addition, the government-controlled media does not include printing, publishing or airing in our language. The lack of education and presence of media in our own language means the government's chosen language is being imposed on us and little by little our children are losing our own language, history, culture and customs. Innocent people are being arrested, tortured, whipped, imprisoned, and often killed for practicing this very basic kind of a human right.

In the following brief presentation, I will not focus on the first question of history, but rather on the current legal and human rights of south Azerbaijanis.

Legal issues of South Azerbaijan, Azerbaijanis are treated as second class citizens and are forced into an unwanted and unfair absorption into the government imposed culture.

For thousands of years, Iranians of various ethnicities were living in harmony with each other through their historical ups and downs. From the very early years of the Persian Empire, Azerbaijan was among the most important, most populated and the most desirable part of the very large and multinational nation. Each territory had sovereignty over its social and governmental affairs. Because of this multi-ethnic and multinational make up of the country, Cyrus the great called himself "The King of Kings". Each territory was comprised of a tribe, which shared one history, background, language, culture and custom. These territories that lived in harmony and peace under the great kingdom were called Satraps. After the Islamic forces conquered the Persian Empire at 643 A. D., they chose to leave this multination system in place and to simply add to it their Islamic laws. This took the form of assigning to each Satrap local commanders, called Hokkam (the plural of Hakem, meaning the ruler, commander) for 300 years.

Likewise, when the Turkish dynasties took power after the Moslems were expelled, they allowed territories to keep their language, rights and dignity. In 1828, after a long struggle and war with Russia, Azerbaijan was divided and north of the Araz River, now the Republic of Azerbaijan was taken over by Russia.

After, the First world war, this part of Middle East was the center of ongoing struggles and fights. Leaders of France, Ottoman Empire and Russia individually and collectively were discussing and negotiating the possibility of invading India, then a British colony. England, fearing such act, was well aware that just two centuries before, under Nader Afshar (founder of Afshar dynasty), Iran had invaded India. England's desire was to turn Iran to a defending wall against the desires of those who wished to invade India. of course Ahmad shah was not qualified or dependable man for this mission and the British policy makers did not have much confidence in him. Reza shah was the production of this need and necessity. General Ironside of England met with Reza shah, then a Kazak commander, in Qazveen. He was facilitating Reza Shah and his four fellow commanders to take over administrative power. The brokers of this transition were seyed Zia Tebatabaie a pro English politician and Mr. Ripoter an Indian citizen. Mr. Ripoter and his family later played significant roles in Reza Shah and Mohammad Reza shah's decisions. General Ironside, at this meeting had two requests from his new agent, Reza shah. The first request was the Gajar dynasty not to be overthrown but for Reza to work as commander in chief and prime Minister within this dynasty. The second request was to never give a chance to Azerbaijan to lead the country.

During the period of British colonialism or its intention of colonialism, Azerbaijan had always been the leading force of national resistance-few notable examples are, resistance against the granting of the country's railroad rights to England, granting of country's tobacco rights to England, dividing the country to three and/or two zones 1917 and 1919 (North under Russia, Center under Iran and the south "oil Region" to England, in 1917 or alternatively, dividing it into two zones, the north under Russian and the south under England 1919). Most interesting of these nationalistic uprisings were those for the enforcement of the constitution around 1908 AD. Azerbaijanis, especially Tabrizis, spearheaded this movement. The passion for freedom and liberty was very high.

The force and impact of this just movement was so high, that Mr. Baskerville an American citizen working in Tabriz as an instructor, a true freedom lover, joined the movement against Tehran's forces and fought with Azerbaijanis against the Tehran Government.

unfortunately this honorable American, lost his life in fight against Evil, but his name always will be remembered as a martyr of freedom, and will remind the Azeri Turks of American philosophy and belief of the two issues that the British General requested from Reza shah, the first one was ignored. very shortly after the coup, temptation of power and thoughts of selfimportance persuaded him to over throw the King and crown himself as the king. He called his dynasty the Pahlavi dynasty. He did keep the second promise to General Ironside. By choosing the Name Pahlavi, he aimed to relate himself to the pre-Islam sassanid

Kingdom. He declared war against everybody that was not of Persian ethnicity, directly targeting Azerbaijanis and other Turks living in Iran. He also, committed himself to ridding Islamic customs out of the society. (After fifty years, for the reaction of anti-Turk, anti-Islam extreme policies, Iranians paid dearly and the free world is still struggling to understand and reverse what happened to Iran. The main reason for Tabriz's uprising one year before the Islamic revolution was not the love of the Islam; rather it was the hatred and anger against the racist regime of the Pahlavi dynasty.)

Reza shah, using people's dream for peace and security, centralized all authorities and called the nation Iran (land of Arian). Trying to find easy escape goats for the country's shortcomings, he focused on both Islam and Turks as his targets. Islam was equally shared by people of all ethnicities, but targeting Azerbaijanis and other Turkic ethnicities was prejudice, racism, discrimination and inhumane. very soon, all the power hungry statesmen were incited to promote ancient Persian pride, and superior 'Arian' race, and to blame everything on NonArians They raged massive propaganda against Azerbaijanis and other ethnic minorities such as the Kurds, Arabs, Lors, and Balouchs etc. Changing and twisting history, creating a false sense of ethnic/race pride, and fuelling the flame of hatred, he created clubs, associations, and institutions to prove that in this haven of Arian Nation; Non-Arians were the cause of all economic and societal problems.

For thousands of years in this multiethnic country, different ethnicities had lived in peace, respecting each other's culture, language and identity. After Iranians accepted Islam, there were always three main languages in the country. Arabic was the language of religion and science, since they had translations of Greek and Roman works of science and philosophy. Farsi was the language of the administration and literature/arts.

Turkish was the language of the imperial courts, politicians and army. By the end of the 19th century, when the constitution was being drafted, Farsi was named the "common" language and the preservation and promotion of other language was strongly suggested. Reza shah changed the "common" language to the "official language", ignoring rights of all non-Farsi speakers, which account for 65% of the population. His ethnic war did not stop with just ignoring the ethnicities; his short sighted, racist followers committed themselves to the destruction and forced assimilation of these ethnicities and languages. Arabic language, being the language of Koran, fared better, even though the Arab minorities were just as strongly targeted for humiliation and assimilation.

There was another reason for Reza shah to hate the Turks. The previous dynasty (Gajar) was a Turkic dynasty, and all the well-known politicians were from the Gajar dynasty. This list included men such as Doctor Mossaddeq who had the courage to resist Reza shah. Reza shah without any education, and political experience was naturally feeling threatened.

Reza shah was so inspired by Hitler that he even dressed like him. He could not cause the devastations of the Nazis but he would do all he could to cause an ethnic, linguistic and cultural eradication. He destroyed the economy of Azerbaijan, tried to destroy the people's

identity, culture and worse of all, their language. He knew if the language and education were taken away, slowly the forced assimilation would result.

His love and inspiration for Hitler caused the invasion of Iran in the second world war by the alliance forces.

Reza shah was not trusted by the alliance forces because of rhetoric about the "Arian Nation" and his passion and his strong admiration for Hitler's deeds in creating a 'pure Arian nation". Reza shah was sent to exile and his son was sworn in by the parliament to take over the throne.

His son Mohammad Reza had his struggles and was forced to leave the country by the nation's nationalist leader, Dr. Mossaddeq, a prince from the Gajar dynasty.

Kermit Roosevelt coordinated this infamous British and American coup. After the so-called "white Revolution" dictated by the white House and the United Nations, and soon after by America's new policies during the cold war, Mohammad Reza shah attracted support from the us statesmen. Unfortunately, he wasted this support unproductively and destructively. For instance, he celebrated Iran's 2500 years of Kingdom in a disgustingly extravagant and lavish fashion while most people in this poor country watched. He crowned himself the "King of Kings". He also took the title of "Aria Mehre" meaning the "shiny Sun of the Arian Nation". This was the "carte blanche" to the well-trained puppets of his government to squeeze the Azerbaijanis and other Turks out of life, respect, culture, identity and economy.

when he took the throne, Tabriz still was the most important city economically after Tehran. when he left the country at the Islamic Revolution, Tabriz ranked 17th in Iran. Any activity by Azerbaijanis toward their identity, language, and culture was labeled as pro-communist. People were imprisoned and killed under accusation of being Soviet spies. The history proved the opposite however.

STATUS OF MINORITIES IN IRAN

A. Introduction

1. In his last several reports the Special Representative has been urging the Government to establish a national minorities policy. In this report he wishes to place

this initiative within the international context. To begin with, the Special Representative would refer to Commission resolution 2001/55 of 24 April 2001, which "reaffirms the obligation of states to ensure that persons belonging to national or ethnic, religious and linguistic minorities may exercise fully and effectively all human rights and fundamental freedoms without any discrimination and in full equality before the law in accordance with the Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious and Linguistic Minorities". The special Representative notes that this resolution was adopted without a vote. In this regard, he would also draw attention to the UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity, adopted by the General Conference of UNESCO on 2 November 2001.

2. The special Representative believes there can be no doubt that the treatment of minorities in Iran does not meet the norms set out in the Declaration on Minorities Or in article 27 of the International Covenant on Civil and Political Rights. see in this regard the concluding observation of the Committee on Economic, Social and Cultural Rights, following its examination of the initial report of Iran, that the treatment of minorities in Iran is one of its "principal subjects of concern" (E/c.12/1993/7 of 9 June 1993). The special Representative takes note of the writings on this subject of one distinguished Iranian legal scholar that the Iranian Constitution, in articles 15, 19 and 20 and elsewhere, in part expressly, in part implicitly clearly establishes the right of all Iranians to equality and fair treatment, and that this right has not been implemented in practice. The Government must commit itself to addressing urgently the status of minorities in Iran as a whole and to bringing the conduct of Iran in this regard into line with recognized international standards, as well as with the Iranian Constitution.

3. The special Representative hears frequent reference to what is described as the Government's implicit policy of assimilation. It is asserted that such a policy was introduced first by Reza shah, prior to which time Iran had been in practice a multicultural society. The Special Representative has earlier observed that the original draft of the 1979 constitution did acknowledge that Iran was a multicultural nation in naming the main ethnic groups that made up the country. He would also note that as seen in the 1995 Copenhagen Declaration of the World Summit for Social Development, the right to be free from attempts at assimilation is emerging as an international norm.

4. The special Representative believes that at the first level the rights of minorities consist not only in the right to be free from discrimination but, put more positively, that there is now an obligation upon Governments to protect minorities against discrimination and procedural unfairness. At a second level are certain positive rights, such as the use of minority languages in education and the media, and basic civil and political rights such as fair trial, freedom of expression and freedom of assembly and of association. The special Representative draws particular attention to the provisions of the Declaration on Minorities in this regard.

5. Information reaching the special Representative suggests that very little meaningful action is being undertaken by the Government to this end. The use of minority languages in the media is sporadic rather than substantive; the use of minority languages in the educational system seems minimal.

6. Finally, the special Representative has referred to the need to involve the minorities themselves in the preparation of a national minority policy, a right articulated in the Declaration on Minorities, whether or not it is accurate to characterize the prevailing atmosphere as one of Persian chauvinism, as some minority activists suggest, it is clear that the situation is discriminatory in many respects, as well as being incompatible with existing and emerging international norms. The Government necessarily bears heavy responsibilities in this regard and needs to make an urgent start on a national minority policy. For his part, the

President is quoted as declaring that "Iran belongs to all Iranians".C. Ethnic minorities The Azeris

7. The Azerbaijan Turkic-speaking people of Iran (the Azeris) are recognized as the largest ethnic minority and may indeed be the largest ethnic group in the country. It appears to be accepted that about 12 million of them live in the north-west and that in the country as a whole there may be as many as 30 million. It is asserted that the Azeris have lived on the Iranian plateau for thousands of years and that they predate the entry of Persian tribes to the area.

8. The complaints brought to the Special Representative concern the use of the Azeri language (Turkish) and that the unwelcome prospect of Azeri cultural assimilation is accelerating.

More particularly, Azeris are asking for the teaching of proper Azerbaijani Turkish along side Persian in schools in regions predominantly inhabited by Azeris, production in and the broadcasting of "proper" Azerbaijani Turkish on radio and television, the allocation of one television channel for Turkish language broadcasting, the creation of schools of Azerbaijan Turkish language and literature at universities throughout Iran (it is noted that while Azerbaijani Turkish is not taught at the University of Tabriz, seven other languages are taught) and the facilitation of the creation of Azerbaijani Turkish cultural centres.

9. The representations reaching the Special Representative also refer to harassment and imprisonment of Azeri cultural activists, such as Dr. Mehmud Ali Chehregani whose circumstances were described by the special Representative in earlier reports and whose imprisonment was the subject of urgent representations by the Special Representative to the Government. He has since been released. The special Representative has received copies of open letters to the president signed by various groups of Azeri personalities, such as members of the Majilis and writers and poets, demanding fair treatment for Azeri culture - Their letters have taken the President to task for unimplemented campaign promises on cultural freedom; they complain of 'cultural and ethnic insults and humiliation" from government media sources and they invoke article 15 and article 19 of the constitution.